

برای آینده ایران

هنر درک متقابل

از شناخت انسان تا آشتی ملی و آینده مشترک



دکتر پیمان بخشایش

MD, PhD, MBA

ویرایش یکپارچه فارسی • مهر ۱۴۰۵

هنر درک متقابل

از شناخت انسان تا آشتی ملی و آینده مشترک

دکتر پیمان بخشایش

MD, PhD, MBA

هشت فصل درباره فلسفه، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، روان‌شناسی و سیاست؛ همراه با پیوست «آشتی‌پذیری».

ویرایش یکپارچه فارسی
۲۶ مهر ۱۴۰۵ | ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶

© ۲۰۲۶ پیمان بخشایش

seculardemocraticiran.world

دربارهٔ این نسخه

«هنر درک متقابل» از تجربهٔ شخصی نویسنده آغاز می‌شود و به پرسشی مشترک می‌رسد: چگونه می‌توان با انسان‌هایی که مانند ما نمی‌اندیشند، برای زندگی و آینده‌ای مشترک همکاری کرد؟ فصل‌های کتاب این پرسش را از زاویه‌های فلسفی، انسانی، اجتماعی، تاریخی، روان‌شناختی و سیاسی دنبال می‌کنند.

در این ویرایش، هشت فصل در یک مجلد گرد آمده‌اند. مقالهٔ «آشتی‌پذیری» نیز به‌عنوان پیوست پایانی آمده است تا پیوند بحث نظری با مسئولیت سیاسی و اجتماعی روشن بماند. متن فصل‌ها، روایت‌های شخصی، جدول‌ها و یادداشت‌های استنادی حفظ شده‌اند.

فهرست آغاز کتاب و نشانک‌های PDF، دسترسی مستقیم به فصل‌ها را فراهم می‌کنند. شمارهٔ درج‌شده در پایین هر صفحه با شمارهٔ همان صفحه در فایل PDF برابر است.

شماره‌گذاری ارجاع‌های نسخه‌های اولیه در هر مجموعه حفظ شده است: منابع فصل‌های اول و دوم، سوم و چهارم، پنجم و ششم، و هفتم و هشتم در پایان همان مجموعه آمده‌اند. منابع مقالهٔ «آشتی‌پذیری» نیز در پایان پیوست قرار دارند. بنابراین برای نمونه، ارجاع [۱] باید در فهرست منابع بخش مربوط خوانده شود.

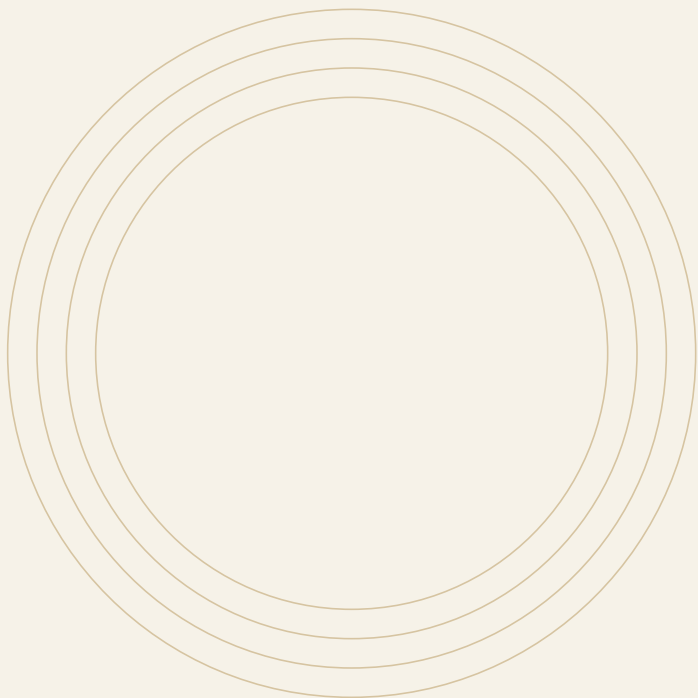
در امتداد آثار نویسنده

«مردم من»؛ چشم‌اندازی برای ایران آزاد، مستقل و آباد.
 «هنر دیالوگ و رتوریک در دل جنبش شیر و خورشید».
 «آشتی‌پذیری» و «مسئولیت‌پذیری سیاسی در انقلاب ایران».
 این آثار، زمینهٔ فکری و مرجع هماهنگی این مجموعه‌اند.

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۱۳	مبانی فلسفی
۲۴	منابع فصل‌های اول و دوم
۲۶	انسان‌شناسی
۳۳	جامعه‌شناسی
۴۲	منابع فصل‌های سوم و چهارم
۴۵	بُعد تاریخی
۵۴	بُعد روان‌شناختی
۶۵	منابع فصل‌های پنجم و ششم
۶۸	بُعد سیاسی
۷۶	نتیجه‌گیری
۸۴	منابع فصل‌های هفتم و هشتم
۸۵	آشتی‌پذیری

برای رفتن به هر بخش، روی عنوان یا شماره صفحه بزنید.
منابع پیوست «آشتی‌پذیری» در پایان همان مقاله آمده است.



مقدمه

از تجربه شخصی تا مسئولیت مشترک

پیشینه خانوادگی، مهاجرت و حافظه تاریخی؛ آغاز پرسشی درباره ملت بودن، تفاوت و امکان همکاری.

فصل نخست

مقدمه

۱. چرا این کتاب را می‌نویسم

این کتاب را می‌نویسم چون باور دارم آینده ایران به توانایی ما برای فهمیدن یکدیگر وابسته است. ما می‌توانیم درباره تاریخ، شکل حکومت، اقتصاد و معنای عدالت اختلاف‌های جدی داشته باشیم و در عین حال برای زندگی در یک کشور آزاد، قواعد مشترک بسازیم. مسئله من این است که چگونه می‌توان با حفظ باور و هویت سیاسی خود، دیگری را شنید، استدلالش را فهمید و با او بر سر مسئولیتی ملی به توافق رسید.

من، پیمان بخشایش، پیشینه مشخصی دارم. بخش‌هایی از زندگی حرفه‌ای و مسیر فکری‌ام را در نوشته‌ها و صفحات عمومی خود بازگو کرده‌ام و برای شناختن من نیازی به ساختن روایتی بی‌گذشته نیست. از گرایش‌های پیشین خود سخن گفته‌ام و درباره تغییر داورهایم نیز توضیح داده‌ام. در نوشته «آشتی‌پذیری» همین پرسش را مطرح کردم که چگونه می‌توان برای آزادی ایران همکاری کرد، بی‌آنکه حق رقابت و اختلاف در آینده از میان برود. این کتاب آن بحث را از تجربه شخصی آغاز می‌کند و به بررسی مبانی آن می‌پردازد. [۱]

آنچه در صفحات بعد درباره خانواده و کودکی‌ام می‌آید، روایت من از زندگی خویش و خاطرات خانوادگی است. تاریخ سیاسی ایران موضوعی گسترده‌تر است که باید با اسناد و امکان نقد بررسی شود. میان این دو پیوند وجود دارد، اما خاطره یک فرد، هر اندازه صادقانه، جای همه واقعیت‌های یک دوره را نمی‌گیرد. همین آگاهی به محدودیت نگاه خود، نخستین گام در راه درک متقابل است.

۲. خانوادگی با وفاداری‌ها و تجربه‌های متفاوت

پدر من نظامی و افسر نیروی دریایی بود؛ مردی متعهد به ایران، وفادار به محمدرضا شاه پهلوی و باورمند به نظام پادشاهی. تا پایان زندگی از پادشاهی دفاع می‌کرد و «جاوید شاه» می‌گفت. با خروج شاه و استقرار جمهوری اسلامی، وفاداری سیاسی او از میان نرفت. با این حال، در ایران ماند و خدمت کرد، زیرا وظیفه خود را

دفاع از کشور می‌دانست. در سال‌های جنگ خدمت کرد، آسیب‌های فراوان دید و همچنان بر ضرورت دفاع از ایران پای فشرد.

وقتی امروز به انتخاب او فکر می‌کنم، تمایزی را می‌بینم که برای فهم سیاست ایران اهمیت دارد: انسان می‌تواند با حکومت کشورش مخالف باشد و همچنان خود را در برابر مردم و سرزمینش مسئول بداند. من از این تجربه، تقدم مسئولیت نسبت به ایران بر رضایت شخصی از حکومت را می‌فهمم. این برداشت من از زندگی پدرم است؛ برداشتی که به من آموخت نباید همه پیچیدگی‌های انسان را در یک برچسب سیاسی خلاصه کرد.

مادرم از خانواده‌ای کارگری در محیط شرکت نفت می‌آمد. در روایت خانوادگی ما، پدر ایشان پیش‌تر افسر قزاق در دوره رضاشاه بود و سابقه خدمت داشت. در این بخش از خانواده، علاقه به خاندان پهلوی با توجه به زندگی کارگران، مبارزات کارگری و احقاق حقوق همراه بود. چنین تجربه‌ای برای من نشان می‌دهد که عدالت‌خواهی اجتماعی و تعلق به تاریخ ملی، لزوماً یکدیگر را نفی نمی‌کنند.

در جریان انقلاب ۱۳۵۷، بخش‌هایی از خانواده مادری به اندیشه‌های چپ گرایش داشتند. من در آبادان به دنیا آمده‌ام؛ شهری که در محیط خانوادگی و اجتماعی ما، به سبب حضور پررنگ اندیشه‌های چپ و مارکسیستی، گاه از آن با تعبیر «لنینگراد ایران» یاد می‌شد. این تعبیر را به‌عنوان بخشی از حافظه آن محیط نقل می‌کنم. آشنایی من با اندیشه چپ از همان سال‌های کودکی آغاز شد، در حالی که در سوی دیگر خانواده با وفاداری پادشاهی‌خواهانه پدرم زندگی می‌کردم.

بعدها فهمیدم بسیاری از اختلاف‌هایی که در میدان سیاست غیرقابل جمع به نظر می‌رسند، در زندگی واقعی یک خانواده کنار هم حضور دارند. آدم‌ها فقط حامل یک نظریه نیستند. محبت، کار، نگرانی برای آینده فرزند، خاطره جنگ و تجربه بی‌عدالتی، در شکل‌گیری داوری آنان سهم دارند. اگر بخواهم فردی را بفهمم، باید این زندگی را هم ببینم؛ وگرنه ممکن است نام عقیده او را بشناسم، اما هنوز خود او را نشناخته باشم.

۳. از کودکی در انقلاب تا تجربه مهاجرت

در زمان انقلاب ۱۳۵۷، هفت‌ساله بودم. بنا بر آنچه از برنامه خانوادگی آن روزها به یاد دارم، قرار بود به آمریکا برویم. پدرم و شماری از همکارانش در نیروی دریایی برای آموزش مرتبط با زیردریایی‌هایی که ایران در

دوره شاه قرارداد تهیه آن‌ها را بسته بود، آماده اعزام بودند؛ قرار بود پس از آموزش، در انتقال آن‌ها به ایران نقش داشته باشند. در آشفتگی روزهای انقلاب و بازگشت خمینی، پرواز و سفر ما لغو شد و مسیر زندگی‌مان تغییر کرد.

از آن سن، بسیاری از رخدادهای ایران در برابر چشم من گذشته است. طبعاً فهم یک کودک هفت‌ساله با تحلیل یک بزرگسال یکسان نیست؛ بخشی از آنچه امروز می‌فهمم، حاصل بازخوانی همان خاطرات در پرتو تجربه‌های بعدی است. اکنون که در پنجاه‌وپنج‌سالگی به آن مسیر نگاه می‌کنم، می‌بینم چگونه یک واقعه سیاسی می‌تواند آینده یک خانواده را دگرگون کند و چگونه اثر آن تا دهه‌ها در زبان و قضاوت افراد باقی می‌ماند.

مهاجرت‌های پیاپی، آشنایی با احزاب و سنت‌های سیاسی مختلف و زندگی در محیط‌هایی چون برلین، استکهلم و لندن، فرصت مقایسه به من داد. مطالعه فلسفه، علوم سیاسی و اقتصاد در فضای دانشگاه هومبولت برلین، و بعدها تحصیل مدیریت بیمارستانی در مقطع MBA، در کنار آموزش پزشکی و تجربه حرفه‌ای، پرسش‌های تازه‌ای پیش روی من گذاشت. به‌تدریج بیشتر به رابطه میان اندیشه، امکان اجرا و پیامد تصمیم‌ها توجه کردم.

تجربه زندگی در چند کشور، به‌خودی‌خود کسی را صاحب حقیقت نمی‌کند؛ همچنان‌که مدرک دانشگاهی مصونیت از خطا نمی‌آورد. ارزش این تجربه برای من در آن بود که بتوانم عادت‌های فکری خود را در برابر شیوه‌های دیگری از زندگی و اداره جامعه قرار دهم. پرسیدم چرا مردمی با عقاید متفاوت می‌توانند در یک نهاد کار کنند، از خدمات عمومی مشترک استفاده کنند و برای تغییر دولت منتظر جنگ با یکدیگر نمانند.

در پزشکی و مدیریت نیز تصمیم باید با واقعیت سنجیده شود. آگاهی از نظریه لازم است، اما شرایط انسان مشخص، منابع موجود و پیامد اقدام اهمیت دارند. من از این تجربه برای تأمل سیاسی استفاده می‌کنم، بی‌آنکه جامعه را بیمار یا مخالف سیاسی را موضوع درمان بدانم. شهروند صاحب رأی و اراده است. هیچ تخصصی به صاحب آن اجازه نمی‌دهد به جای مردم، درباره حق مشارکت آنان تصمیم بگیرد.

۴. حافظه سرکوب و مسئولیت مشترک

نگاه من به جمهوری اسلامی از تجربه یک گسست تاریخی و بیش از چهل و هفت سال سرکوب و محرومیت جدا نیست. اعدام مقام‌های نظام پیشین در نخستین روزهای پس از انقلاب، از جمله اعدام‌هایی که با مدرسه رفاه پیوند خورده‌اند، نشانه‌ای زود هنگام از شیوه برخورد قدرت تازه با مخالفان و وابستگان حکومت پیشین بود. پرونده‌های تاریخی باید هر یک جداگانه بررسی شوند؛ وابستگی سیاسی هیچ فردی به‌تنهایی جای رسیدگی منصفانه را نمی‌گیرد. [۲]

پس از خرداد ۱۳۶۰، سرکوب سازمان‌های مخالف، از مجاهدین تا پیکار و فداییان اقلیت، ابعاد گسترده‌تری یافت. حزب توده و فداییان اکثریت نیز در سال‌های بعد، پیش از کشتار ۱۳۶۷، هدف بازداشت و سرکوب قرار گرفتند. در تابستان ۱۳۶۷، هزاران زندانی سیاسی به‌طور مخفیانه اعدام شدند؛ قربانیان از جمله وابستگان مجاهدین و جریان‌های چپ بودند و برخی دوران محکومیتشان را نیز گذرانده بودند. [۳]

اعتراض جامعه با حذف سازمان‌های سیاسی پایان نیافت. اعتراض مشهد در خرداد ۱۳۷۱، که با نام کوی طلاب شناخته می‌شود، سپس اعتراضات دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و جنبش سبز در ۱۳۸۸، فصل‌های دیگری از این تاریخ‌اند. دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸ و جنبش زن، زندگی، آزادی در پی مرگ مهسا امینی در ۱۴۰۱ نیز نشان دادند که مطالبات تازه از دل نسل‌ها و تجربه‌های گوناگون سر برمی‌آورند. [۴-۸]

موج اعتراضات آغاز شده در دی ۱۴۰۴ نیز در همین تاریخ طولانی جای می‌گیرد؛ من آن را در امتداد جنبش شیر و خورشید می‌بینم. این تعبیر بیان نگاه سیاسی من است و قرار نیست تنوع خواسته‌ها و هویت‌های معترضان را حذف کند. همچنین فشار بر بهائیان، مسیحیان، یهودیان، اهل سنت و دیگر گروه‌ها صورت و شدت یکسانی نداشته است، اما اسناد حقوق بشری از تبعیض و اشکال متفاوت محرومیت و تعقیب آنان خبر می‌دهند. [۹]

از این تاریخ نتیجه نمی‌گیرم که همه گروه‌ها در همه دوره‌ها یک رفتار داشته‌اند یا مسئولیت همه یکسان بوده است. هر جریان باید بتواند درباره تصمیم‌های خود، سکوت‌های خود و آسیبی که احتمالاً به دیگران زده است پاسخ بدهد. در عین حال، رنج یک گروه نباید سبب نادیده‌گرفتن رنج گروه دیگر شود. انسان برای برخورداری از حق زندگی و دادخواهی، لازم نیست ابتدا موافقت سیاسی ما را به دست آورد.

درد مشترک می‌تواند زمینه همبستگی فراهم کند، اما خودبه‌خود ما را به برنامه مشترک نمی‌رساند. لازم است از حافظه رنج به قواعدی برسیم که تکرار آن را دشوار کنند. اگر فقط جای صاحبان قدرت عوض شود و حق مخالف همچنان مشروط به وفاداری باشد، مسئله اصلی حل نشده است. مسئولیت ما این است که از اکنون درباره آزادی، پاسخ‌گویی و حدود قدرت روشن سخن بگوییم.

۵. ملت بودن با یکسان اندیشیدن تفاوت دارد

من از هیچ جریان سیاسی نمی‌خواهم تاریخ خود را پاک کند. یک چپ‌گرا لازم نیست سال‌های مبارزه‌اش برای حقوق کارگران را انکار کند؛ یک جمهوری‌خواه لازم نیست ترجیح خود درباره شکل حکومت را کنار بگذارد؛ یک پادشاهی‌خواه هم نباید برای حضور در گفت‌وگو از تعلق تاریخی خود شرم‌منده شود. آنچه باید تغییر کند، شیوه تبدیل اختلاف به حذف است. ما می‌توانیم گذشته خود را نقد کنیم و همچنان حق داشته باشیم در آینده کشور مشارکت کنیم.

مقصود من از ملت، مجموعه‌ای از انسان‌های هم‌عقیده نیست. در این کتاب، ملت را در معنای سیاسی و مدنی آن به کار می‌برم: مردمی با تجربه‌ها و تعلق‌های متفاوت که کشور را متعلق به همه خود می‌دانند و برای زندگی مشترک، حقوق و مسئولیت‌های متقابل می‌پذیرند. کشور نیز ملک یک حزب، یک نسل یا یک خانواده نیست. جامعه زمانی می‌تواند اختلاف‌های خود را اداره کند که نهادهای مشترک آن برای شهروند مخالف هم قابل اعتماد باشند.

من امروز از پادشاهی مشروطه پارلمانی و نقش شاهزاده رضا پهلوی در گردآوردن نیروها برای گذار حمایت می‌کنم. این ترجیح سیاسی من است و مسئولیت استدلال برای آن را می‌پذیرم. همین ترجیح باید با حق مردم برای انتخاب آزادانه و حق جمهوری‌خواه برای دفاع از نظر خود سازگار باشد. ارزش یک انتخاب سیاسی را نمی‌توان با خاموش کردن صدای انتخاب‌های دیگر ثابت کرد.

چارچوب همکاری پیشنهادی من بر حفظ ایران و تمامیت ارضی آن، برابری شهروندان، جدایی دین از حکومت و حق مردم برای تعیین نظام سیاسی آینده استوار است. این چارچوب زمانی معنا پیدا می‌کند که آزادی بیان، تشکل و رقابت را در عمل بپذیریم و برای اختلاف‌ها راه‌حل قانونی داشته باشیم. ممکن است درباره

مالیات یا میزان مداخله دولت اختلاف باقی بماند؛ وجود این اختلاف، همکاری برای برقراری قواعد آزادانه تصمیم‌گیری را ناممکن نمی‌کند.

وقتی از آشتی‌پذیری سخن می‌گوییم، از قربانیان نمی‌خواهم فراموش کنند و از طرف آنان کسی را نمی‌بخشم. روشن‌شدن حقیقت، حفظ اسناد، رسیدگی مستقل و جبران آسیب باید جای خود را داشته باشد. آشتی سیاسی به معنای پذیرش مسئولیت رفتار مشخص و پرهیز از مجازات جمعی است. هیچ فردی نباید صرفاً به دلیل خاستگاه خانوادگی، باور دینی یا سابقه عضویت سیاسی، از حقوق شهروندی محروم شود.

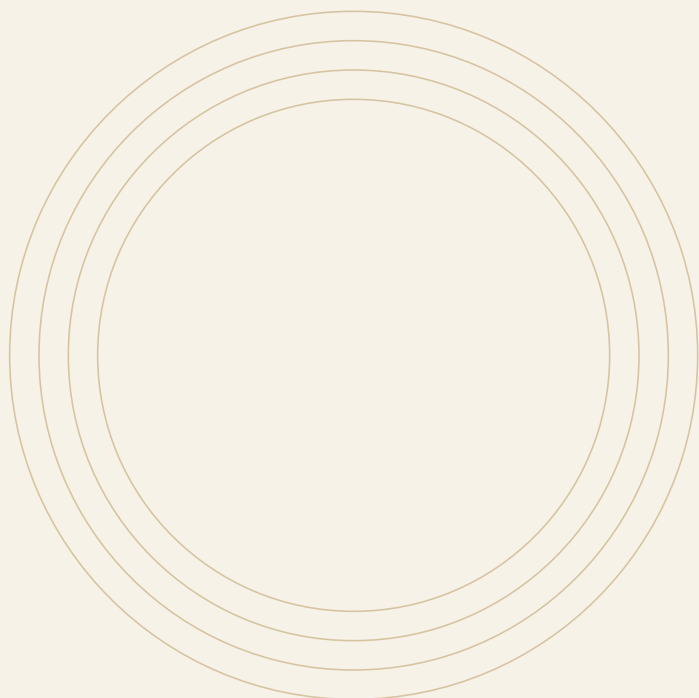
۶. درک متقابل به عنوان مسئله این مجموعه

نمی‌توان ادعا کرد تاریخ همه جوامع مدرن صرفاً تاریخ تفاهم بوده است. جنگ، استعمار، تبعیض و حذف نیز در این تاریخ حضور دارند. آنچه برای بحث من اهمیت دارد، توان ایجاد و اصلاح ترتیباتی است که به مردم اجازه می‌دهد اختلاف را بدون نابودی یکدیگر ادامه دهند. مدرن‌شدن را باید در کیفیت این قواعد نیز دید؛ در اینکه شکست انتخاباتی، به معنای پایان حق زندگی و فعالیت سیاسی نباشد.

برای نشان‌دادن تصویری از ایران منسجم و پیشرو به جهان، باید این ظرفیت را از امروز در رفتار خود آشکار کنیم. وقتی نمی‌توانیم جلسه‌ای مشترک را اداره کنیم، شنیدن وعده اداره دموکراتیک کشور برای دیگران دشوار می‌شود. اعتبار ملی با توان همکاری، رعایت تعهد و پاسخ‌دادن به نقد ساخته می‌شود. این توان به همان اندازه که برای روابط خارجی لازم است، برای اعتماد مردم ایران به آینده نیز ضرورت دارد.

این مجموعه قرار است درک متقابل را از منظر فلسفه، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد بررسی کند. در این دو فصل، از زمینه شخصی و تاریخی آغاز می‌کنم و سپس به مبانی فلسفی می‌پردازم. هر حوزه پرسش خاص خود را دارد: فلسفه درباره اعتبار‌داری ما می‌پرسد؛ روان‌شناسی به تجربه و واکنش فرد توجه می‌کند؛ جامعه‌شناسی و اقتصاد، مناسبات و محدودیت‌های زندگی مشترک را بررسی می‌کنند.

پرسشی که این کتاب را پیش می‌برد روشن است: چگونه می‌توانم برای باور خود دلیل بیاورم و در همان حال امکان فهمیدن و اصلاح‌شدن را باز نگه دارم؟ اگر بتوانیم این توان را در خود و در نهادهای سیاسی‌مان پرورش دهیم، اختلاف همچنان باقی خواهد ماند، اما لزوماً به دشمنی پایان‌ناپذیر تبدیل نخواهد شد. من هنر درک متقابل را از همین‌جا آغاز می‌کنم.



مبانی فلسفی

حق، حقیقت و امکان زندگی مشترک

اندیشیدن به محدودیت شناخت، عدالت، آزادی و مسئولیت اصلاح؛ چگونه از فهم دیگری به توافقی پایدار برسیم؟

فصل دوم

مبانی فلسفی درک متقابل

۱. توازن بقا و امکان زندگی مشترک

انسان برای ادامه زندگی به محیط و انسان‌های دیگر وابسته است. من تعبیر «توازن بقا» را برای توضیح یک مسئله در زندگی جمعی به کار می‌برم: چگونه می‌توان میان حفظ خود، پیگیری خواسته‌های خویش و تداوم روابطی که زندگی ما به آن‌ها وابسته است تعادل برقرار کرد؟ این تعبیر در این کتاب یک چارچوب پیشنهادی برای تأمل است و نباید آن را قانونی زیست‌شناختی دانست که همه رفتارهای هوموساپینس را توضیح می‌دهد. در سیاست، ممکن است یک گروه از شکست رقیب سود کوتاه‌مدت ببرد، اما اگر راه رسیدن به این سود، ویران‌شدن اعتماد عمومی یا فروپاشی امکانات زندگی باشد، خود آن گروه نیز در جامعه‌ای آسیب‌دیده زندگی خواهد کرد. بنابراین پرسش از منفعت، فقط پرسش از سهم امروز من نیست. باید پرسید قواعدی که امروز می‌سازم، فردا چه نوع رابطه‌ای میان من و دیگران ایجاد می‌کند.

بقا شرط امکان بسیاری از ارزش‌هاست، اما به‌تنهایی معیار کافی برای داوری اخلاقی نیست. یک حکومت ممکن است با زور دوام بیاورد؛ این دوام، رفتار آن را عادلانه نمی‌کند. انسان نیز ممکن است برای دفاع از آزادی یا نجات دیگری خطر بپذیرد. پس نمی‌توان همه انتخاب‌های اخلاقی را به طولانی‌ترشدن زندگی فروکاست. مسئله ما کیفیت زندگی مشترک و شیوه حفاظت از آن نیز هست.

از این منظر، درک متقابل بخشی از توان تشخیص موقعیت است. من باید بفهمم طرف مقابل از چه می‌ترسد، چه چیزی را در خطر می‌بیند و کدام پیشنهاد را قابل اعتماد می‌داند. بدون این شناخت، حتی اگر قدرت بیشتری داشته باشم، ممکن است تصمیمی بگیرم که مقاومت و ناامنی بیشتری تولید کند. شناختن دیگری امکان انتخاب سنجیده‌تر را افزایش می‌دهد؛ موافقت با همه خواسته‌های او از این شناخت نتیجه نمی‌شود.

۲. وقتی می‌گوییم حق با من است

واژه «حق» در زبان روزمره چند معنا را بر دوش می‌کشد. گاهی می‌گوییم حق با من است و منظورمان درست بودن یک خبر است. گاهی درباره عادلانه بودن یک رفتار داوری می‌کنیم. گاهی نیز از حق انسان برای زندگی، سخن گفتن یا مشارکت سیاسی حرف می‌زنیم. اگر این معناها را از هم جدا نکنیم، ممکن است از اختلاف بر سر یک سیاست اقتصادی، به انکار حقوق کسی برسیم که با ما موافق نیست.

حقیقت یک گزاره را باید با شواهد مناسب آن سنجید. تاریخ یک اعدام یا وجود یک سند، صرفاً تابع سلیقه سیاسی ما نیست. در مقابل، انتخاب بهترین سیاست مالیاتی یا مناسب‌ترین ساختار اداری، به اهداف، امکانات، پیامدهای احتمالی و ارزش‌گذاری‌های ما وابسته است. اختلاف در دسته دوم، به این معنا نیست که در دسته نخست هر روایتی به یک اندازه معتبر است.

من با این ادعا مخالفم که یک جریان سیاسی می‌تواند مستقل از زمان، مکان و شرایط، برای همیشه مالک انحصاری تشخیص درست باشد. آنچه زمانی راه‌حل مناسبی به نظر می‌رسیده، ممکن است در وضعیتی دیگر هزینه‌ای سنگین ایجاد کند. دانش ما نیز کامل نیست. با این حال، از محدود بودن دانش خود نباید نتیجه بگیریم که تحقیق بی‌فایده است یا همه پاسخ‌ها هم‌ارزند.

اگر بگوییم هر حقیقتی کاملاً نسبی است، خود این حکم نیز باید در معرض همان پرسش قرار گیرد. برای بحث سیاسی، ادعای دقیق‌تر و قابل دفاع‌تر آن است که داوری انسان خطاپذیر و وابسته به اطلاعات و زمینه‌ای است که در اختیار دارد. این موضع ما را به جست‌وجوی دلیل و شنیدن نقد دعوت می‌کند و اجازه نمی‌دهد اطمینان شخصی را با مصونیت از اشتباه یکی بگیریم.

حقوق انسانی در این بحث جایگاهی جداگانه دارند. من برابری و کرامت انسان را مبنای اخلاقی نظم مطلوب خود می‌دانم. اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز حق زندگی، منع شکنجه، آزادی اندیشه و بیان و مشارکت در حکومت را برای انسان‌ها، فارغ از هم‌عقیدگی آنان، به رسمیت می‌شناسد. این اعلامیه همه اختلاف‌های فلسفی درباره مبنای حق را حل نمی‌کند، اما معیاری عمومی برای نقد رفتار قدرت فراهم می‌آورد. [۱۰]

پس وقتی از نسبی بودن داوری‌های سیاسی حرف می‌زنم، مقصودم مشروط کردن حق زندگی مخالف به موقعیت سیاسی او نیست. می‌توانم در انتخاب سیاستی مردد باشم و هم‌زمان علیه شکنجه موضع روشن

بگیرم. پذیرش امکان خطا در اندیشه خود، با تعهد به حقوق برابر ناسازگار نیست؛ برعکس، یکی از دلایل اهمیت آزادی نقد همین امکان خطاست.

۳. از عدالت افلاطونی تا توجه به شرایط واقعی

افلاطون در «جمهوری» می‌کوشد درباره عدالت معیاری فراتر از سلیقه گذرای افراد بیابد. در کتاب چهارم، عدالت را با سامان شهر و نفس و انجام کار ویژه هر جزء پیوند می‌دهد؛ در کتاب ششم، بحث ایده خیر را پیش می‌کشد. بنابراین نمی‌توان فلسفه او را صرفاً به ادعای یک «حق آسمانی» خلاصه کرد. او مسئله‌ای اساسی را مطرح می‌کند: اگر هر خواست قدرتمندی عادلانه نیست، با چه معیاری باید آن را سنجید؟ [۱۱، ۱۲]

من با نیاز به معیار موافقم، اما برای سیاست امروز پرسش دیگری نیز دارم: چه کسی حق دارد مدعی شناخت کامل آن معیار شود و بر اساس این ادعا دیگران را از تصمیم‌گیری کنار بگذارد؟ حتی اگر عدالت معنایی فراتر از سلیقه فردی داشته باشد، برداشت من از عدالت همچنان می‌تواند ناقص باشد. فاصله میان وجود یک معیار و ادعای مالکیت انحصاری آن را باید جدی گرفت.

اپیکور در اصول مربوط به عدالت، توجه را به توافقی معطوف می‌کند که از آسیب‌رساندن متقابل جلوگیری کند و برای زندگی مشترک سودمند باشد. در اصول ۳۱ تا ۳۸، میان اصل منفعت متقابل و صورت‌های متغیر آن در شرایط متفاوت تمایز می‌گذارد. این نگاه نشان می‌دهد که برای داوری درباره یک قاعده، باید به کارکرد آن در رابطه واقعی انسان‌ها توجه کرد. اپیکور قرن‌ها پیش از هگل و مارکس می‌زیست و دیدگاه او را باید در سنت تاریخی خودش فهمید. [۱۳]

درس مورد نظر من از این بحث آن است که یک قاعده سیاسی صرفاً با داشتن نامی باشکوه، ارزش خود را ثابت نمی‌کند. باید پرسید آیا امنیت و امکان همکاری ایجاد می‌کند، چه کسانی از آن بهره می‌برند و چه کسانی از آن کنار گذاشته می‌شوند. در جامعه امروز، منفعت متقابل را نیز نباید فقط منفعت کسانی دانست که قدرت چانه‌زنی دارند؛ حقوق افراد کم‌توان و اقلیت‌ها بخشی از آزمون عادلانه بودن توافق است.

۴. هگل و مارکس در بحث آزادی و زندگی اجتماعی

هگل در «اصول فلسفه حق»، حق را با تحقق آزادی پیوند می‌دهد. مسیر بحث او از حق انتزاعی و اخلاق فردی به زندگی اخلاقی در جامعه و نهادها می‌رسد. از این رو معرفی او به عنوان متفکری که حق را صرفاً بیرون از تاریخ و زندگی اجتماعی قرار می‌دهد، دقیق نیست. برای موضوع این کتاب، اهمیت بحث او در آن است که آزادی باید صورتی عینی در روابط و قواعد پیدا کند. [۱۴]

در بحث شخصیت حقوقی نیز احترام به دیگری به عنوان شخصی برخوردار از حق اهمیت دارد. نمی‌توانم آزادی را برای خود طلب کنم و دیگری را فقط ابزاری برای خواسته خویش ببینم. این بحث هگل، نظریه‌ای روان‌شناختی درباره همدلی نیست؛ اما برای فهم اینکه چرا دیگری باید در رابطه حقوقی به رسمیت شناخته شود، به کار ما می‌آید. [۱۵]

از این بحث چنین نتیجه می‌گیرم که آشتی‌پذیری نباید تنها به خوشرفتاری اشخاص وابسته بماند. اگر امروز دو رهبر با یکدیگر توافق کنند، اما هیچ قاعده‌ای برای اختلاف فردای آنان وجود نداشته باشد، توافق شکننده خواهد بود. حق اعتراض، روند روشن تصمیم‌گیری و نهادی که بتواند قدرت را محدود کند، به فهم متقابل دوام می‌دهد. اخلاق گفت‌وگو به ترتیباتی نیاز دارد که در زمان خشم و رقابت هم کار کنند.

مارکس توجه ما را به انسان واقعی در مناسبات اجتماعی و شرایط مادی زندگی جلب می‌کند. در تزه‌های مربوط به فوئرباخ، مسئله انسان را از شبکه روابط اجتماعی و عمل جدا نمی‌بیند؛ در «ایدئولوژی آلمانی» نیز تولید و زندگی واقعی در فهم اندیشه اهمیت دارند. این رویکرد به ما یادآوری می‌کند که عقیده سیاسی را نباید بدون توجه به شرایط زیستن صاحبان آن فهمید. در عین حال، مارکس را نمی‌توان شاهدی ساده برای انکار هر حقیقت عینی معرفی کرد؛ خود او در تز دوم درباره حقیقت عینی و عمل بحث می‌کند. [۱۶، ۱۷]

برای فهم نگرانی یک کارگر از خصوصی‌سازی یا نگرانی یک تولیدکننده از مقررات، باید به موقعیت واقعی آنان گوش داد. این توجه به معنای آن نیست که طبقه اجتماعی، اندیشه همه افراد را به‌طور قطعی تعیین می‌کند. انسان‌ها می‌آموزند، ارزش‌گذاری می‌کنند و از تجربه‌های مشابه به نتایج متفاوت می‌رسند. فهم شرایط، آغاز بررسی است؛ داوری درباره درستی یک ادعا همچنان به دلیل و شواهد نیاز دارد.

۵. پیروزی و ماندگاری چه چیزی را ثابت می‌کنند

در بحث سیاسی گاه گفته می‌شود آنچه می‌ماند، حق است و تاریخ را پیروزمندان می‌نویسند. من اهمیت قدرت و ماندگاری را نادیده نمی‌گیرم. یک اندیشه اگر نتواند سازمان، اعتماد و امکان اجرا پیدا کند، در زندگی مردم اثر محدودی خواهد داشت. اما باید دقیق پرسید پیروزی چه چیزی را ثابت کرده است: توان غلبه، توان اداره، رضایت مردم یا درستی اخلاقی رفتار؟ این‌ها یک معنا ندارند.

پیروزمندان معمولاً امکانات بیشتری برای تثبیت روایت خود دارند؛ رسانه، نهاد آموزشی و دسترسی به اسناد می‌تواند در اختیار آنان قرار گیرد. با این حال، پژوهش، شهادت بازماندگان و کشف اسناد تازه می‌تواند روایت رسمی را به چالش بکشد. قدرت انتشار یک روایت، به‌تنهایی درستی آن را ثابت نمی‌کند. وظیفه اندیشیدن دقیقاً در جایی آغاز می‌شود که بتوانیم ادعای صاحب قدرت را نیز بررسی کنیم.

اگر صرف دوام یک حکومت را دلیل حقانیت آن بدانیم، نقد خود ما به تداوم جمهوری اسلامی بی‌معنا خواهد شد. حکومتی می‌تواند سال‌ها بماند و همچنان حقوق مردم را نقض کند. از سوی دیگر، شکست یک جنبش نیز به‌تنهایی نشان نمی‌دهد همه خواسته‌های آن نادرست بوده است. لازم است کامیابی عملی و مشروعیت اخلاقی را جداگانه بسنجیم.

در برداشت من از سیاست مسئولانه، آرمان باید امکان اجرا داشته باشد و روش اجرا نیز باید در برابر انسان پاسخ‌گو بماند. کارآمدی بدون محدودیت اخلاقی می‌تواند در خدمت سرکوب قرار گیرد؛ آرمانی که نسبت به پیامدهای خود بی‌اعتنا باشد هم ممکن است به همان مردمی آسیب بزند که مدعی دفاع از آنان است. هنر تصمیم‌گیری در توجه هم‌زمان به این دو مسئولیت شکل می‌گیرد.

۶. فهمیدن دیگری از درون استدلال او

درک متقابل از توان شنیدن عباراتی فراتر می‌رود که دوست داریم از مخالف بشنویم. باید بتوانیم دریابیم او چگونه از تجربه‌ها و مقدمات خود به یک نتیجه رسیده است. من این توان را نوعی جابه‌جایی آگاهانه زاویه دید می‌دانم. قرار نیست یقین کنیم کاملاً جای دیگری قرار گرفته‌ایم؛ کافی است آماده باشیم برداشت خود را با توضیح او اصلاح کنیم.

جان استوارت میل در فصل دوم «درباره آزادی» بر خطاپذیری انسان و اهمیت شنیدن نظر مخالف تأکید می‌کند. برای فهم جدی یک موضع، باید استدلال آن را از مدافعان آگاهش شنید. نسخه ضعیفی که همفکران ما از عقیده رقیب تعریف می‌کنند، برای آزمودن باور خود کافی نیست. این روش به معنای برابر دانستن همه عقاید نیست؛ امکان داوری دقیق‌تر را فراهم می‌کند. [۱۸]

در عمل، من باید بتوانم استدلال مخالف را چنان بازگو کنم که او آن را تحریف‌شده نداند. سپس بپرسم اختلاف ما درباره کدام واقعیت، کدام ارزش یا کدام پیش‌بینی است. ممکن است هر دو آزادی بخواهیم، اما یکی از تمرکز قدرت بترسد و دیگری از فروپاشی نظم عمومی. وقتی نگرانی اصلی روشن شود، گفت‌وگو از تکرار نام اردوگاه‌ها فراتر می‌رود.

همدلی شناختی با تجربه عاطفی دیگری یکی نیست و هیچ‌یک به‌خودی‌خود موافقت سیاسی ایجاد نمی‌کند. من ممکن است بفهمم چرا کسی به یک اندیشه دل بسته و همچنان با برنامه او مخالف باشم. شناخت انگیزه حتی می‌تواند نقد را دقیق‌تر کند. مرز اخلاقی آن است که این شناخت برای فریب، تحقیر یا بهره‌برداری از آسیب‌پذیری دیگری به کار نرود.

۷. شش دیدگاه و تمرین فهم منصفانه

برای تمرین درک متقابل، می‌توان از چند گرایش آشنا آغاز کرد. این گرایش‌ها یکدست نیستند و درون هر کدام اختلاف‌های فراوان وجود دارد. همچنین بر یک محور قرار ندارند: پادشاهی‌خواهی و جمهوری‌خواهی عمدتاً به شکل و مبنای سازمان قدرت مربوطاند، در حالی که سوسیال‌دموکراسی و لیبرالیسم درباره حقوق و اقتصاد نیز سخن می‌گویند. یک فرد می‌تواند در بیش از یکی از این سنت‌ها جای بگیرد. شرح‌های زیر، صورت‌های قابل بحثی از استدلال آن‌هاست، نه تعریف همه پیروانشان.

برای فهم پادشاهی‌خواه مشروطه‌طلب، باید بتوانم اهمیت تداوم تاریخی و نماد مشترک ملی را از نگاه او ببینم. ممکن است او معتقد باشد مقام پادشاهی محدود به قانون، در کنار دولت منتخب، می‌تواند از رقابت روزمره حزبی فاصله بگیرد و به انسجام کشور کمک کند. پرسش انتقادی این است که حدود اختیار و تضمین پاسخ‌گویی چگونه تعیین می‌شود و چه چیزی مانع تبدیل نماد ملی به قدرتی فراتر از قانون خواهد شد.

برای فهم جمهوری خواه دموکرات، باید نگرانی او از موروثی شدن جایگاه سیاسی و اهمیت انتخاب‌پذیری مقامات را جدی بگیریم. ممکن است او بر این باور باشد که شأن عمومی باید با رأی و امکان تغییر همراه باشد. در مقابل، باید از او نیز پرسید چه قواعدی مانع تمرکز قدرت در ریاست‌جمهوری می‌شود و حقوق اقلیت چگونه از تصمیم اکثریت محافظت خواهد شد. نام جمهوری به‌تنهایی پاسخ این پرسش‌ها نیست.

برای فهم کمونیست، به‌ویژه مدافع سوسیالیسم شورایی، باید بتوانم نقد او به نابرابری طبقاتی و سلطه بر نیروی کار را بشنوم. ممکن است او آزادی سیاسی را بدون دگرگونی مناسبات مالکیت و مشارکت مستقیم تولیدکنندگان ناکافی بداند. پرسش انتقادی من درباره سازوکار هماهنگی اقتصاد، آزادی تشکل مستقل و تضمین حق کسانی است که عضو شورا یا موافق ایدئولوژی حاکم نیستند. عدالت اجتماعی باید بتواند به این پرسش‌ها پاسخ دهد.

برای فهم سوسیال‌دموکرات، باید رابطه‌ای را که میان آزادی واقعی و امنیت زندگی می‌بیند درک کنم. از نگاه او، دسترسی به آموزش، درمان و حمایت اجتماعی می‌تواند امکان استفاده از آزادی را گسترده‌تر کند؛ مالیات تصاعدی یکی از ابزارهای تأمین این اهداف است. بحث جدی سپس درباره میزان مالیات، کیفیت خدمات، انگیزه تولید و پاسخ‌گویی دولت شکل می‌گیرد. صرف موافقت با حمایت اجتماعی، اختلاف بر سر روش تأمین آن را از میان نمی‌برد.

برای فهم لیبرال، باید اهمیت آزادی فردی، امنیت حقوقی و محدود شدن قدرت خودسرانه را بفهمم. در برخی گرایش‌های لیبرال، بازار رقابتی و آزادی مبادله جایگاهی مرکزی دارد؛ گرایش‌های دیگر بر تأمین اجتماعی نیز تأکید می‌کنند. پرسش انتقادی آن است که با انحصار، نابرابری فرصت و هزینه‌هایی که فعالیت اقتصادی بر دیگران تحمیل می‌کند چه باید کرد. دفاع از بازار زمانی دقیق‌تر می‌شود که این مسائل را نیز ببیند.

برای فهم محافظه‌کار، باید نگرانی او از گسست ناگهانی و ازبین‌رفتن نهادهایی را که طی زمان شکل گرفته‌اند بشنوم. محافظه‌کاری را نمی‌توان فقط دفاع از سرمایه یا امتیاز خانوادگی دانست؛ تداوم اجتماعی، تجربه انباشته و احتیاط در برابر پیامدهای پیش‌بینی‌نشده نیز در آن اهمیت دارد. پرسش انتقادی این است که چگونه می‌توان میان حفظ آنچه کار می‌کند و اصلاح آنچه ناعادلانه است تمایز گذاشت.

پس از این تمرین، ممکن است همچنان انتخاب من پادشاهی مشروطه باشد و انتخاب دیگری جمهوری. اما مخالفت ما دقیق‌تر خواهد شد. دیگر لازم نیست برای دفاع از عدالت، هر مدافع بازار را بی‌رحم بنامیم یا برای دفاع از آزادی اقتصادی، هر مدافع خدمات عمومی را دشمن تولید بدانیم. باید درباره ادعا و برنامه مشخص بحث کنیم و نتیجه را در معرض داوری آزاد مردم قرار دهیم.

۸. از فهم متقابل تا توافق سیاسی

فهمیدن به‌تنهایی توافق نمی‌آورد. گاهی دو طرف یکدیگر را خوب می‌فهمند و باز هم منافع یا ارزش‌های ناسازگار دارند. در این حالت باید روشن کنیم کدام اختلاف اکنون نیازمند تصمیم مشترک است و کدام اختلاف می‌تواند در روند رقابت دموکراتیک باقی بماند. اتحاد ملی زمانی عملی می‌شود که هدف محدود و روشن آن، تعهدات اعضا و شیوه حل اختلاف معلوم باشد.

در یک گفت‌وگوی مسئولانه، ابتدا مسئله را دقیق تعریف می‌کنیم. آیا درباره شکل نهایی حکومت تصمیم می‌گیریم یا درباره تضمین امکان انتخاب آزاد آن؟ آیا اختلاف بر سر اصل عدالت اجتماعی است یا بر سر میزان مالیات؟ بسیاری از نزاع‌ها طولانی می‌شوند چون طرف‌ها به پرسش‌های متفاوت پاسخ می‌دهند و تصور می‌کنند دیگری از پاسخ دادن طفره می‌رود.

سپس باید دلایل و اطلاعات را از تعلقات جداگانه بررسی کنیم. اینکه چه کسی سخنی گفته، برای فهم زمینه مفید است، اما جای سنجش خود سخن را نمی‌گیرد. من باید بگویم چه شاهی می‌تواند داوری‌ام را تغییر دهد و کدام بخش از موضع یک انتخاب ارزشی است. طرف مقابل نیز باید امکان داشته باشد همین کار را انجام دهد، بدون آنکه اعتراف به تردید علیه او به کار رود.

توافقی که تنها در زمان پیروزی خود به آن وفادار بمانیم، اعتماد ایجاد نمی‌کند. آزمون دشوارتر آن است که قواعد را در زمان شکست نیز معتبر بدانیم. اگر برای آزادی بیان توافق کرده‌ایم، نقد رهبر محبوب ما نیز باید امکان بیان داشته باشد. اگر به حق رأی ملت متعهدیم، باید برای نتیجه‌ای که ترجیح ما نیست هم راه قانونی و مسالمت‌آمیز ادامه فعالیت داشته باشیم.

در عین حال، درک متقابل فرمان تسلیم در برابر تهدید نیست. مذاکره زیر اجبار، با گفت‌وگویی که در آن امکان مخالفت و خروج وجود دارد، تفاوت دارد. حفظ امنیت افراد، منع خشونت و امکان رسیدگی به نقض تعهد باید بخشی از قواعد همکاری باشد. احترام به انسان، ضرورت نقد رفتار و مقابله قانونی با تعرض به حقوق دیگران را از میان نمی‌برد.

۹. تصمیم آگاهانه و مسئولیت اصلاح

فلسفه زمانی به زندگی ما کمک می‌کند که پرسش‌هایمان را روشن‌تر کند و ما را در برابر دلایل خود پاسخ‌گو سازد. برای یک تصمیم سیاسی باید بتوانیم توضیح دهیم چه می‌خواهیم، بر چه دانشی تکیه کرده‌ایم، چه هزینه‌هایی را پیش‌بینی می‌کنیم و چه کسانی آن هزینه را خواهند پرداخت. وعده‌ای که هزینه‌اش فقط بر دوش دیگران است، به بررسی سخت‌گیرانه‌تری نیاز دارد.

هیچ فلسفه‌ای تضمین نمی‌کند که انسان هرگز پشیمان یا شرمنده نشود. حتی تصمیمی که با نیت درست و اطلاعات موجود گرفته شده، ممکن است پیامد نامطلوب داشته باشد. مسئولیت در این است که با آشکارشدن خطا، آن را انکار نکنیم، توضیح بدهیم و برای اصلاح و جبران اقدام کنیم. ناتوانی از پیش‌بینی همه چیز، مجوز بی‌اعتنایی به نتایج نیست.

تغییر نظر نیز نیازمند توضیح است. اگر امروز از راهی متفاوت با گذشته دفاع می‌کنم، باید نشان دهم چه تجربه یا استدلالی در این تغییر نقش داشته است. این کار از حرمت گذشته من نمی‌کاهد. آنچه اعتماد را از بین می‌برد، پنهان کردن مسیر تغییر، انکار سخنان پیشین یا مطالبه وفاداری بی‌پرسش از دیگران است.

برای من، هنر درک متقابل در نهایت توان زندگی و تصمیم‌گیری با انسانی است که مانند من نمی‌اندیشد. باید آن‌قدر به باور خود جدی باشم که برایش دلیل بیاورم و آن‌قدر به انسان و حقیقت احترام بگذارم که نقد را بشنوم. ایران زمانی برای همه ما خانه خواهد بود که هیچ‌کس برای حفظ حقوق خود مجبور نباشد تصویر دیگری از گذشته‌اش بسازد یا به عقیده صاحب قدرت تظاهر کند.

این مسئولیت از رفتار امروز ما آغاز می‌شود: از شیوه شنیدن یک مخالفت، از دقت در نقل سخن رقیب و از وفاداری به تعهدی که برای همه پذیرفته‌ایم. فصل‌های بعدی این مجموعه می‌تواند بررسی کند که ترس، هویت، تجربه اجتماعی و منافع اقتصادی چگونه این توان را تقویت یا تضعیف می‌کنند. مبنای فلسفی بحث حاضر آن است که محدودیت فهم خود را بپذیریم و برای بهبود زندگی مشترک، راه گفت‌وگو و اصلاح را باز نگه داریم.

منابع و یادداشتهای کتاب

۱. بخشایش، پیمان. آشتی‌پذیری؛ سیر تحولات اجتماعی جامعه ایران و ضرورت آشتی ملی. ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶. مرجع دیدگاه نویسنده و تداوم بحث، نه منبع مستقل اثبات رویدادهای تاریخی. پیوند منبع
۲. بنیاد عبدالرحمن برومند. پرونده نعمت‌الله نصیری در یادبود امید؛ بر پایه اطلاعیه دادگاه، گزارش کیهان و اسناد دیگر درباره محاکمه و اعدام در بهمن ۱۳۵۷. محل اعدام در فهرست تاریخی بنیاد نیز ثبت شده است. پیوند منبع
۳. عفو بین‌الملل. Blood-soaked Secrets: Why Iran's ۱۹۸۸ Prison Massacres Are Ongoing Crimes against Humanity. ۲۰۱۸ دسامبر، شناسه MDE ۱۳/۹۴۲۱/۲۰۱۸؛ به‌ویژه صفحات ۱۰، ۲۹ تا ۳۱ و ۳۶ درباره پیشینه سرکوب و وضعیت زندانیان. پیوند منبع
۴. هیئت مهاجرت و پناهندگی کانادا، اداره پژوهش. ۱. Iran: Chronology of Events: June ۱۹۸۹–July ۱۹۹۴. ۱۹۹۵؛ مدخل ۳۰ مه ۱۹۹۲ درباره اعتراض مشهد. بازنشر در Refworld. پیوند منبع
۵. عفو بین‌الملل. Iranian Government Must Allow Peaceful Commemorations of ۱۸ Tir Events. ۲۰۰۹ ژوئیه؛ درباره سرکوب اعتراضات دانشجویی ۱۹۹۹ و اعتراضات پس از انتخابات ۲۰۰۹. پیوند منبع
۶. عفو بین‌الملل بریتانیا. Iran Protests: ۱,۰۰۰ Demonstrators Are Now at Risk of Torture. ۲۰۱۸ ژانویه؛ درباره اعتراضات آغازشده در ۲۸ دسامبر ۲۰۱۷، برابر با دی ۱۳۹۶. پیوند منبع
۷. عفو بین‌الملل. A Web of Impunity: The Killings Iran's Internet Shutdown Hid. تحقیق درباره کشتار معترضان و قطع اینترنت در نوامبر ۲۰۱۹، برابر با آبان ۱۳۹۸. پیوند منبع
۸. سازوکارهای ویژه حقوق بشر سازمان ملل. مکاتبه IRN ۲۳/۲۰۲۲ درباره مرگ مهسا امینی و اعتراضات پس از ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۲. پیوند منبع
۹. عفو بین‌الملل. گزارش وضعیت حقوق بشر ایران در سال ۲۰۲۵؛ بخش‌های آزادی بیان و تجمع و تبعیض. مرجع آغاز اعتراضات در ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵ و اشکال متفاوت فشار بر اقلیت‌های دینی. پیوند منبع
۱۰. سازمان ملل متحد. اعلامیه جهانی حقوق بشر. ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸؛ به‌ویژه مواد ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۸، ۱۹ و ۲۱ درباره برابری، زندگی، منع شکنجه، آزادی اندیشه و مشارکت سیاسی. پیوند منبع

۱۱. افلاطون. جمهوری، کتاب چهارم؛ به‌ویژه ۴۳۲a تا ۴۳۴c و ۴۳۳c تا ۴۴۴a. متن انگلیسی ترجمه بنجامین جاوت، آرشیو آثار کلاسیک MIT؛ درباره عدالت در شهر و نفس. [پیوند منبع](#)

۱۲. افلاطون. جمهوری، کتاب ششم؛ به‌ویژه ۵۰۵a تا ۵۰۹b، بحث ایده خیر. متن انگلیسی ترجمه بنجامین جاوت، آرشیو آثار کلاسیک MIT. [پیوند منبع](#)

۱۳. اپیکور. اصول اساسی، اصول ۳۱ تا ۳۸. آرشیو آثار کلاسیک MIT؛ درباره عدالت، منفعت متقابل و تفاوت شرایط. [پیوند منبع](#)

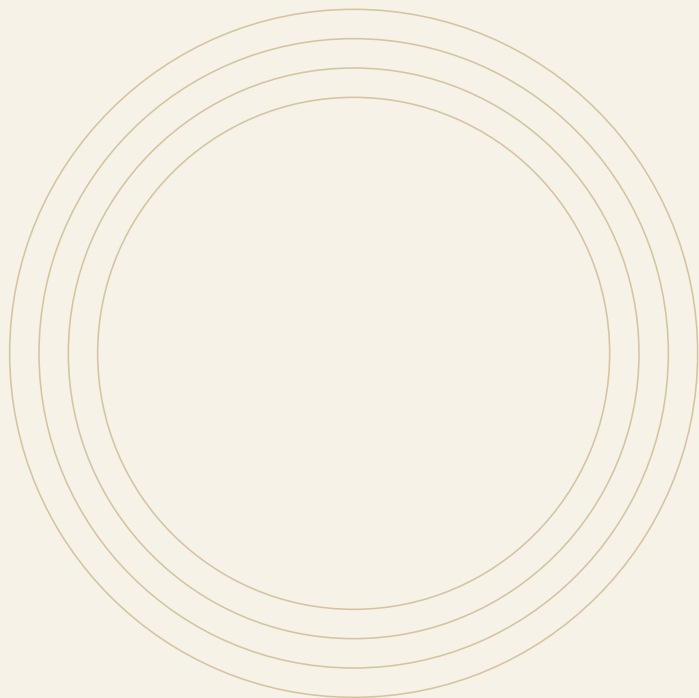
۱۴. هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش. اصول فلسفه حق، مقدمه، بندهای ۲۹ تا ۳۳. متن اثر در Marxists Internet Archive؛ درباره حق و تحقق آزادی و تقسیم‌بندی اثر. [پیوند منبع](#)

۱۵. هگل. اصول فلسفه حق، بخش حق انتزاعی، بندهای ۳۵ تا ۳۸، به‌ویژه بند ۳۶؛ درباره شخصیت حقوقی و احترام به دیگری به‌عنوان شخص. [پیوند منبع](#)

۱۶. مارکس، کارل. تزهایی درباره فوئرباخ، ۱۸۴۵؛ به‌ویژه تزه‌های ۲، ۳، ۶ و ۱۱. متن اثر در Marxists Internet Archive. [پیوند منبع](#)

۱۷. مارکس، کارل و فریدریش انگلس. ایدئولوژی آلمانی، بخش نخست، مقدمات روش مادی و شرایط بنیادی تاریخ. متن اثر در Marxists Internet Archive. [پیوند منبع](#)

۱۸. میل، جان استوارت. درباره آزادی، فصل دوم درباره آزادی اندیشه و گفت‌وگو. ۱۸۵۹؛ متن انگلیسی در Project Gutenberg؛ به‌ویژه بحث خط‌پذیری و شنیدن استدلال مخالف از مدافعان آن. [پیوند منبع](#)



انسان‌شناسی

انسان در پیوند با جامعه و طبیعت

شناخت انسان از زندگی واقعی او آغاز می‌شود؛ از فرگشت و فرهنگ تا تولید، کرامت و حقوق برابر.

شناخت انسان و شناخت جامعه در این دو فصل به یک پرسش مشترک می‌رسند: چگونه می‌توان با وجود تفاوت در باور، فرهنگ و منفعت، جامعه‌ای آزاد، سازنده و مسئول بنا کرد؟ از نظر من، هنر درک متقابل از همین جا آغاز می‌شود؛ از پذیرفتن انسان، فهمیدن زمینه رفتار او و ساختن قواعدی که زندگی مشترک را ممکن کنند. این پرسش برای ایران امروز، پرسش فردای دور نیست. مسئولیت ساختن جامعه آینده از همین امروز بر عهده ماست.

۱. شناخت انسان از زندگی واقعی او آغاز می‌شود

برای شناخت انسان، باید هم به گذشته او نگاه کنیم و هم به روابط اجتماعی کنونی‌اش. انسان چگونه به وجود آمده است؟ چگونه جامعه ساخته است؟ چرا بعضی جوامع توانسته‌اند آزادی، تولید، امنیت و رفاه بیشتری فراهم کنند و بعضی دیگر، با وجود منابع فراوان، همچنان گرفتار خشونت و بی‌اعتمادی‌اند؟ انسان‌شناسی، آن‌گونه که در این کتاب به کار می‌برم، جست‌وجوی پاسخی برای این پرسش‌هاست؛ نگاهی به پیوند میان زیست‌شناسی انسان، فرهنگ، یادگیری و مسئولیت او در جهان.

اگر بخواهیم انسان را بشناسیم، باید جوامعی را تحلیل کنیم که در اداره تفاوت‌ها موفق‌تر بوده‌اند؛ جوامعی که توانسته‌اند پلورالیسم سیاسی، تنوع قومی و فرهنگی، حقوق زنان، کودکان و سالمندان، حقوق کارگران و حقوق مالکیت و کارآفرینی را در کنار یکدیگر به رسمیت بشناسند. موفقیت جامعه را تنها با قدرت ارتش یا ارتفاع ساختمان‌ها نمی‌سنجم. می‌پرسم انسان در آن جامعه تا چه اندازه از ترس رهاست، امکان یادگیری دارد، می‌تواند کار و ثروت خلق کند و از حق دیگری دفاع کند.

در این نگاه، انسان از طبیعت جدا نیست. جامعه‌ای که رفاه امروز خود را با نابودی آب، خاک، جنگل و زیستگاه حیوانات می‌خرد، مسئله را حل نکرده است؛ هزینه را به دیگران و به نسل‌های بعد منتقل کرده است. خرد انسانی باید بتواند میان نیازهای بشر و ظرفیت طبیعت هارمونی ایجاد کند. این هماهنگی، آرزویی تزئینی نیست؛ بخشی از مسئولیت ما برای ادامه زندگی است.

۲. از فرگشت تا ظرفیت فرهنگ‌سازی

علم به ما می‌گوید انسان امروزی حاصل فرگشت است. گونه ما، هوموساپینس، در تاریخ طولانی خود توانسته است از محیط بیاموزد، ابزارهای پیچیده‌تر بسازد، تجربه را منتقل کند و شبکه‌های همکاری را گسترش دهد. اصطلاح «هوموساپینس ساپینس» نیز در برخی نوشته‌ها برای انسان امروزی به کار می‌رود، اما برای بحث این کتاب همان نام هوموساپینس کفایت می‌کند. همه انسان‌های زنده به یک گونه تعلق دارند؛ تفاوت در رنگ پوست، زبان و ملیت، مرزی میان انسانیت بیشتر و کمتر ایجاد نمی‌کند. [۱]

ابزارسازی و یادگیری را نباید به صورت مطلق منحصر به انسان دانست. آنچه در تاریخ بشر اهمیت ویژه یافته، انباشت فرهنگ و گسترش پیچیدگی همکاری است. کشاورزی، شهرنشینی، دولت و تولید صنعتی در دوره‌های متفاوت و بسیار متأخرتر از پیدایش گونه ما شکل گرفته‌اند. پس صنعت مدرن، ویژگی زیستی آماده‌ای نبوده که از روز نخست در انسان وجود داشته باشد؛ حاصل تاریخی از یادگیری، آزمون، انتقال دانش و سازمان‌دهی است. [۱]

اینجا باید از یک سوءتفاهم پرهیز کرد. فرگشت زیستی، نردبانی اخلاقی نیست که بعضی ملت‌ها بر پله بالاتر آن ایستاده باشند. انسان برخوردار از فناوری پیشرفته نیز می‌تواند جنگ به راه بیندازد، دروغ بگوید یا

حقوق دیگران را پایمال کند. وقتی در این کتاب از «انسان مدرن» سخن می‌گوییم، مقصودم در درجه نخست انسانی است که مسئولیت رفتار خود را می‌پذیرد، خطای خود را اصلاح می‌کند و حاضر است آزادی دیگری را نیز به رسمیت بشناسد.

۳. خرد اجتماعی چگونه ساخته می‌شود

اگر همه ما هوموساپینس هستیم، چرا در بعضی جوامع همکاری و اعتماد گسترده‌تر است؟ آیا باید پاسخ را در برتری ذاتی یک قوم جست‌وجو کرد؟ از نظر من پاسخ در تاریخ، آموزش، نهادها و قواعد زندگی مشترک است. خود خردورزی نیز فقط محصول یک قرارداد نیست؛ ظرفیت‌های شناختی، تجربه، تربیت و شرایط مادی در آن نقش دارند. قرارداد اجتماعی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که این ظرفیت‌ها را به رفتاری پایدار و قابل اعتماد تبدیل کند.

وقتی از تجربه جوامع انگلیسی‌زبان یا آنچه در گفت‌وگوی رایج «آنگلوساکسون» نامیده می‌شود سخن می‌گوییم، مقصودم تبار یا نژاد برتر نیست. آمریکا، بریتانیا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند جامعه‌هایی با جمعیت‌ها و تاریخ‌های گوناگون‌اند؛ همه شهروندانشان آنگلوساکسون نیستند. آنچه برای من ارزش آموختن دارد، توان نسبی نهادهایشان در اداره اختلاف، جذب تجربه و اصلاح خطاست. اسناد یونسکو نیز بر وحدت نوع بشر و برابری شأن انسان‌ها تأکید دارند و برتری‌جویی نژادی را فاقد مبنای موجه می‌دانند. [۲]

این کشورها بی‌نقص نبوده‌اند و نیستند. تاریخ استعمار، تبعیض و بی‌عدالتی را نمی‌توان از روایتشان حذف کرد. اما وجود امکان نقد، اصلاح قانون و مطالبه حق نشان می‌دهد که جامعه می‌تواند درباره گذشته خود نیز تجدیدنظر کند. به باور من، همزیستی انسان‌هایی با ریشه‌ها و فرهنگ‌های متفاوت، هرچا بر حقوق برابر و امکان اصلاح بنا شده باشد، از دستاوردهای بزرگ بشریت است. این دستاورد به یک قوم تعلق ندارد و در یک جغرافیا متوقف نمی‌ماند.

۴. ثروت ملت از توان ساختن و زندگی‌کردن می‌آید

در بعضی نگاه‌های قدیمی، ثروت یک کشور بیش از هر چیز با طلا، خزانه و ذخایرش سنجیده می‌شد. امروز، تولید کالا و خدمات و توان خلق ارزش، بخش مهمی از سنجش عملکرد اقتصادی است. با این حال، تولید

ناخالص داخلی با «کل ثروت یک ملت» یکسان نیست. تولید، جریان فعالیت در یک دوره است؛ ثروت، مجموعه‌ای از دارایی‌هاست که سرمایه انسانی و طبیعی و ساخته‌شده را نیز در بر می‌گیرد. کشوری ممکن است تولیدش افزایش یابد، اما هم‌زمان منابع حیاتی یا ظرفیت آینده خود را فرسوده کند. [۳]

من بر خلق ثروت تأکید می‌کنم، زیرا رفاه پایدار بدون توان تولید و ارائه خدمات باکیفیت دشوار است. اما افزایش تولید به تنهایی تضمین نمی‌کند که همه مردم زندگی بهتری پیدا کنند. باید پرسید این تولید چگونه شکل گرفته، درآمد آن چگونه توزیع شده و هزینه‌اش بر دوش چه کسانی افتاده است. سلامت، آموزش و سطح زندگی، در رویکرد توسعه انسانی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ رشد اقتصادی وسیله است و کیفیت زندگی انسان، معیار اصلی دآوری. [۴]

جامعه‌ای که آموزش در دسترس، فرصت ورزش، امنیت اجتماعی و امکان درمان فراهم می‌کند، به مردم مجال بیشتری برای مشارکت می‌دهد. آزادی اندیشه و امنیت حقوقی نیز می‌توانند زمینه خلاقیت و سرمایه‌گذاری را تقویت کنند. این روابط ساده و یک‌طرفه نیستند: فقر می‌تواند سلامت را فرسوده کند و بیماری نیز توان کار را کاهش دهد. از همین رو، سیاست اجتماعی و سیاست اقتصادی باید در کنار هم دیده شوند. کارگر و سرمایه‌گذار را نباید از پیش دو دشمن آشفتنی ناپذیر فرض کرد. کارگر به دستمزد منصفانه، امنیت، تشکل و شرایط انسانی کار نیاز دارد؛ کارآفرین نیز به امنیت مالکیت، امکان ابتکار و قواعد روشن احتیاج دارد. جامعه خردمند می‌کوشد اختلاف منافع را با قانون، مذاکره و نظارت اداره کند. اعلامیه جهانی حقوق بشر، هم حقوق کار و تأمین اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد و هم حق مالکیت را؛ کرامت انسان را نمی‌توان به یک موقعیت اقتصادی محدود کرد. [۵]

۵. توان تخریب و ضرورت مهار قدرت

وقتی با زبان اعتراض می‌گویم انسان می‌تواند «وحشی‌ترین موجود زنده» باشد، مقصودم طبقه‌بندی علمی جانوران نیست. مقصود، گستردگی توان تخریب اوست. انسان می‌تواند نه فقط یک جانور، بلکه زیستگاهی کامل را نابود کند؛ می‌تواند به جای رفع گرسنگی، برای سلطه و انباشت بی‌حد بجنگد. همه چیزخواربودن نیز به

معنای توان خوردن هر چیز نیست و انسان تنها جانور همه‌چیزخوار جهان نیست. مسئله اصلی، نسبت میان قدرت ما و مسئولیت ماست.

همین انسان، توان مراقبت، همدلی و همکاری نیز دارد. پرسش این است که چه مناسباتی، کدام رفتار را تقویت می‌کنند. اگر خشونت پاداش بگیرد و راست‌گویی هزینه داشته باشد، نمی‌توان با نصیحت از جامعه انتظار اعتماد داشت. اگر قواعد روشن، امکان مشارکت و رسیدگی منصفانه به اختلاف وجود داشته باشد، همکاری فرصت بیشتری پیدا می‌کند. پژوهش‌های الینور استروم دربارهٔ ادارهٔ منابع مشترک نشان می‌دهند که انسان‌ها در شرایط معین قادرند قواعدی برای همکاری بسازند و از منافع مشترک حفاظت کنند. [۶]

خرد جمعی نیز صرفاً جمع‌شدن تعداد زیادی انسان نیست. جمع می‌تواند گرفتار تعصب و هیجان شود. خرد جمعی به شنیدن نظر مخالف، دسترسی به اطلاعات، امکان تصحیح اشتباه و پاسخ‌گویی احتیاج دارد. مهار افراط‌گرایی، در نگاه من، یعنی جلوگیری از تهدید و خشونت و دفاع از قواعد برابر؛ نه ممنوع‌کردن عقیده‌ای صرفاً به این دلیل که با باور من متفاوت است. قانونی که امروز برای خاموش‌کردن رقیب ساخته شود، فردا می‌تواند علیه خود ما به کار رود.

۶. از حقوق انسان تا مسئولیت در برابر زمین

حقوق زنان، کودکان، سالمندان و گروه‌های آسیب‌پذیر، حاشیهٔ بحث تمدن نیستند. کیفیت یک جامعه را باید در زندگی کسانی دید که قدرت کمتری برای دفاع از خود دارند. زنی که امکان انتخاب ندارد، کودکی که از آموزش محروم است و سالمندی که بی‌پناه مانده، هرکدام پرسشی دربارهٔ معنای پیشرفت آن جامعه‌اند. آزادی و کرامت، زمانی جدی گرفته می‌شوند که برای انسان ضعیف‌تر هم قابل استفاده باشند. [۵]

تنوع فرهنگی نیز زمانی به زندگی مشترک کمک می‌کند که با حقوق برابر همراه باشد. نمی‌توان به نام فرهنگ، نقض حقوق زنان یا کودکان را توجیه کرد. در مقابل، نمی‌توان به نام تجدد، زبان، خاطره و هویت انسان‌ها را تحقیر کرد. یونسکو میان تنوع فرهنگی، مشارکت و احترام به حقوق بشر پیوند برقرار می‌کند؛ همین پیوند برای من معنای عملی پلورالیسم است. [۷]

در کنار حقوق انسان، حفاظت از محیط زیست و توجه به رنج حیوانات را نیز مسئولیت اخلاقی خود می‌دانم. جایگاه حقوقی حمایت از حیوانات در همه کشورهای یکسان نیست، اما این تفاوت از وظیفه ما برای پرهیز از رنج غیرضروری و تخریب زیستگاه نمی‌کاهد. شناسایی حق برخورداری از محیط زیست پاک، سالم و پایدار در مجمع عمومی سازمان ملل نیز بیانگر اهمیت پیوند میان زندگی انسان و سلامت محیط است. [۸]

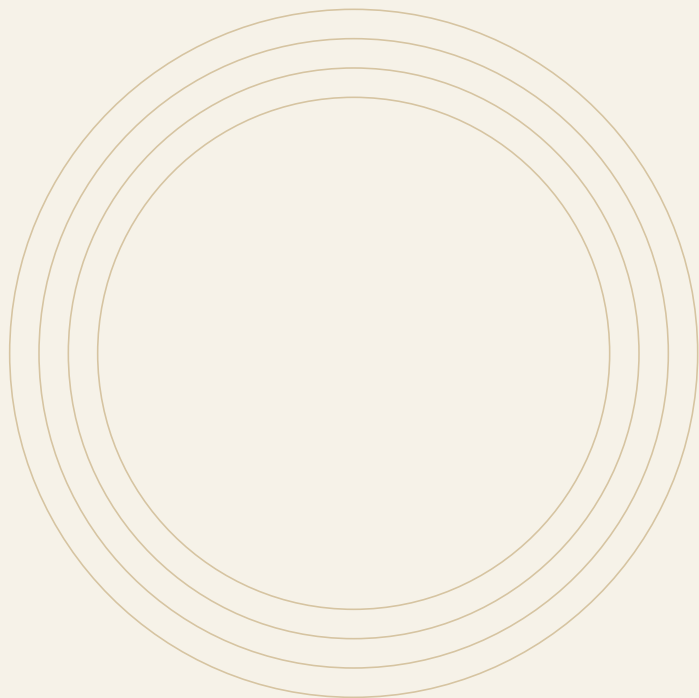
من وقتی می‌گویم هر انسان مسئول کره زمین است، منظورم برابرگرفتن قدرت یک شهروند با قدرت دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ نیست. مسئولیت باید با اختیار و توان همراه باشد. اما هیچ‌کس کاملاً بیرون از این رابطه قرار ندارد. شهروند با رفتار و مطالبه‌گری، متخصص با دانش خود، بنگاه با شیوه تولید و دولت با قانون و بودجه، سهمی در آینده دارند. هنر درک متقابل باید بتواند این مسئولیت‌های متفاوت را به همکاری تبدیل کند.

۷. انسان ایرانی و امکان آموختن

برای انسان ایرانی نیز همین حکم برقرار است. ما برای ساختن جامعه‌ای پیشرو، به تغییر تبار یا انکار هویت خود نیاز نداریم. به نهادهایی نیاز داریم که ظرفیت موجود انسان‌ها را آزاد کنند: مدرسه‌ای که پرسش را مجازات نکند، قانونی که وابسته به سلیقه صاحب قدرت نباشد و فضایی که در آن همکاری از تخریب سودمندتر باشد. آرمان قانون‌خواهی و نمایندگی سیاسی در مشروطه ۱۹۰۶، بخشی از تاریخ همین جست‌وجوی ایرانی است. [۹]

از نظر من، آشتی‌پذیری یک مهارت تمدنی است. باید بتوانیم بدون وا گذاشتن باور خود، دیگری را بفهمیم؛ بدون چشم‌پوشی از ظلم، راه عدالت بسازیم؛ و بدون فراموش کردن ایران، خود را شهروند جهانی بدانیم که زندگی انسان‌ها در آن به هم پیوسته است. جامعه‌ای که برای آزادی خود می‌جنگد، باید از هم‌اکنون تمرین کند چگونه آزادی دیگری را تحمل و حفظ خواهد کرد.

انسان‌شناسی این فصل به همین مسئولیت می‌رسد: انسان قابلیت ساختن دارد، قابلیت ویران کردن هم دارد. هیچ ملت و هیچ فردی برای همیشه از خطر خطا مصون نیست. آنچه آینده را بهتر می‌کند، توان یادگیری و پذیرفتن قواعدی است که کرامت، خلاقیت و زندگی مشترک را حفظ کنند. اکنون باید پرسید این ظرفیت انسانی چگونه به جامعه و نهاد تبدیل می‌شود؛ موضوع فصل بعد همین است.



جامعه‌شناسی

قواعدی برای باهم‌زیستن

جامعه، قانون و نهاد؛ تمرین مسئولیت شهروندی، شناخت صداهای متفاوت و حفظ حق اختلاف.

فصل چهارم

جامعه‌شناسی و هنر درک متقابل

۱. چه چیزی ما را به یک جامعه تبدیل می‌کند

جامعه فقط جمعیتی نیست که در یک محدودهٔ جغرافیایی زندگی می‌کند. انسان‌ها هنگامی جامعه می‌سازند که بتوانند از یکدیگر انتظارات معقول داشته باشند، مسئولیت تقسیم کنند و اختلاف را بدون نابودی زندگی مشترک اداره کنند. ممکن است یک سرزمین، جمعیت و حکومت داشته باشد، اما اعتماد عمومی در آن چنان آسیب دیده باشد که هرکس دیگری را مانع بقای خود ببیند. هنر درک متقابل باید به این گسست پاسخ دهد. از بُعد جامعه‌شناسی، پرسش من این است: چگونه می‌توان از افراد و گروه‌های متفاوت، جامعه‌ای ساخت که در آن همکاری ممکن باشد؟ پاسخ، یکسان کردن همهٔ باورها نیست. کارگر و کارفرما، مذهبی و نامذهبی، پادشاهی‌خواه و جمهوری‌خواه، زن و مرد و نسل‌های مختلف، خواسته‌های کاملاً یکسان ندارند. باید بتوانند بر سر قواعدی توافق کنند که اختلاف را به رقابت، مذاکره و اصلاح تبدیل کند.

درک متقابل، احساس مبهم دوست داشتن همه نیست. یعنی بتوانم بفهمم طرف مقابل از چه می‌ترسد، چه تجربه‌ای داشته و چه حقی را مطالبه می‌کند. فهمیدن، الزاماً پذیرفتن همهٔ ادعاهای او نیست؛ اما نقدی که از فهم آغاز شود، امکان پاسخ و همکاری ایجاد می‌کند. پژوهش دربارهٔ تماس میان گروه‌ها نشان داده است که تعامل می‌تواند به کاهش پیش‌داوری کمک کند، هرچند کیفیت و شرایط آن اهمیت دارند و صرف کنار هم قرارگرفتن کافی نیست. [۱۰]

۲. ایران زیر سلطهٔ سیاست ایدئولوژیک

در زمان نگارش این فصل، چهل‌وهفت سال از استقرار جمهوری اسلامی گذشته است. من ساختار آن را از نظر تقدم اقتدار دینی بر ارادهٔ آزاد شهروندان، قرون‌وسطایی می‌دانم؛ این تعبیر، داوری سیاسی من دربارهٔ شیوهٔ مشروعیت‌بخشی به قدرت است. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز ولایت امر در دوران غیبت امام

دوازدهم را به فقیه واجد شرایط می‌سپارد. بنابراین پیوند الهیات سیاسی و ساختار حکومت، صرفاً برداشتی بیرونی نیست؛ در متن حقوقی نظام حضور دارد. [۱۱]

اما نقد این ساختار را نباید به نفی کرامت انسان مذهبی تبدیل کرد. باور به مهدویت، به‌خودی‌خود، به معنای تأیید جنگ یا حکومت استبدادی نیست. مسئله من تبدیل یک تفسیر دینی به اختیار سیاسی برتر از شهروندان و مصون از پاسخ‌گویی است. ایرانی مؤمن و ایرانی نامؤمن باید بتوانند در نظامی سکولار، با حقوق برابر زندگی کنند و هیچ‌یک برای برخورداری از حق، محتاج تأیید عقیدتی حکومت نباشد.

من سیاست دشمن‌محور، شعارهای مرگ‌خواهانه و تبدیل منازعه با آمریکا و اسرائیل به بخشی پایدار از هویت حکومت را به زیان منافع ملی ایران می‌دانم. امنیت کشور با دشمنی بی‌پایان ساخته نمی‌شود. باید سیاست خارجی را با اثر آن بر جان مردم، استقلال، اقتصاد و امکان توسعه سنجید. برنامه هسته‌ای و موشکی و منازعات منطقه‌ای نیز از این سنجش مستثنا نیستند.

در این بحث، دقت لازم است. نگرانی درباره غنی‌سازی، مواد هسته‌ای و کمبود دسترسی نظارتی با اثبات ساخت بمب یا احراز تصمیم نهایی برای تولید آن یکسان نیست. گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باید در حدود همان یافته‌هایی خوانده شوند که مستند کرده‌اند. من از خطر و پیامد سیاسی این مسیر انتقاد می‌کنم؛ برای نشان دادن آن خطر، نیازی به تبدیل احتمال به واقعیت قطعی ندارم. [۱۲]

همچنین گسترش جنگ و ورود دیگر کشورها به آن، امری محتوم نیست. نگرانی از چنین احتمالی باید ما را به تلاش برای کاهش هزینه‌های انسانی و خروج از منطق دشمن‌سازی برساند. سیاست مسئولانه، آینده را فقط پیش‌بینی نمی‌کند؛ می‌کوشد از بدترین آینده جلوگیری کند.

۳. دی ماه ۱۴۰۴ و مسئله مشروعیت

کشتار و سرکوب اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، در قضاوت من، نشانه‌ای از عمق گسست میان حکومت و بخش بزرگی از جامعه است. هیئت مستقل حقیقت‌یاب سازمان ملل در گزارش ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۶، بسیاری از نقض‌های گسترده حقوق بشر در سرکوب این اعتراضات را مصداق جنایت علیه بشریت دانسته است؛ از جمله قتل، حبس، شکنجه و دیگر اعمال غیرانسانی در چارچوب حمله‌ای گسترده و سازمان‌یافته به جمعیت غیرنظامی. این یافته

هیئت حقیقت‌یاب را نباید با حکم‌نهایی دادگاه یکی گرفت، اما نمی‌توان موضوع را نیز به اختلافی سیاسی و معمول تقلیل داد. جان شهروند، موضوع معامله سیاسی نیست. [۱۳]

خشم از کشتار قابل فهم است، اما دقت در نام‌گذاری نیز به دادخواهی کمک می‌کند. واژه «نسل‌کشی» در حقوق بین‌الملل تعریف مشخصی دارد و اثبات آن به عناصر ویژه، از جمله قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه تحت حمایت کنوانسیون، نیازمند است. به‌کاربردن آن در زبان اعتراض، جای احراز حقوقی را نمی‌گیرد. برای مطالبه حقیقت، محاکمه مسئولان و جبران آسیب قربانیان، لازم نیست از آنچه مستند شده فراتر برویم. [۱۴]

من معتقدم جمهوری اسلامی نمی‌تواند بحران اعتماد و مشروعیت خود را با بازگشت به شیوه‌های گذشته حل کند و چشم‌انداز سیاسی مطلوب ایران، عبور از این نظام است. این باور را از پیش‌بینی زمان و قطعیت فروپاشی جدا می‌کنم. هیچ تحلیل مسئولانه‌ای نمی‌تواند صرفاً با آرزو، تاریخ پایان یک حکومت را تعیین کند. آنچه اکنون در اختیار ماست، افزایش توان همکاری، حفاظت از مردم و آمادگی برای آینده است. آشتی ملی نیز به معنای فراموشی کشتار یا مصونیت مسئولان نیست. جامعه آینده باید بتواند هم از انتقام جمعی جلوگیری کند و هم حقیقت و مسئولیت فردی را روشن سازد. دادگاه منصفانه، حق دفاع و رسیدگی مستقل، امتیاز ویژه متهم نیستند؛ تضمین‌هایی هستند برای اینکه عدالت به ابزار قدرت تازه تبدیل نشود.

۴. ایران فردا را باید از امروز ساخت

اگر قرار است جامعه پس از جمهوری اسلامی آزادتر و انسانی‌تر باشد، رفتار امروز ما بخشی از ساختمان آن است. کسی که اکنون از شنیدن رقیب ناتوان است، پس از دستیابی به قدرت ناگهان مداراجو نمی‌شود. گروهی که امروز فحاشی، تهمت و تهدید را ابزار سازمان‌دهی می‌داند، باید توضیح دهد فردا چگونه از حقوق مخالف حفاظت خواهد کرد.

در نوشته‌های پیشینم درباره آشتی ملی و مسئولیت‌پذیری نیز بر همین نکته تأکید کرده‌ام: اتحاد پایدار به قواعد روشن نیاز دارد. ایران را نمی‌توان ملک یک حزب یا یک نسل دانست. تشکلهای سیاسی باید از هم‌اکنون

شفافیت، تقسیم مسئولیت، پاسخ‌گویی و تحمل شکست در رأی‌گیری را تمرین کنند. کسی که نتیجه رقابت را فقط در صورت پیروزی خود می‌پذیرد، هنوز قواعد زندگی مشترک را نپذیرفته است. [۱۵] [۱۶]

آمادگی برای آینده فقط تهیه شعار یا تعیین مقام‌ها نیست. تداوم آب و برق، درمان، آموزش، پرداخت دستمزد و امنیت محله‌ها نیز اهمیت دارند. گذار سیاسی اگر نتواند از زندگی روزمره حفاظت کند، مردم را در برابر ترس و اقتدارطلبی تازه آسیب‌پذیر می‌سازد. هر جریان سیاسی باید روشن کند چه چیزی به ظرفیت اداره کشور اضافه می‌کند و چگونه با دیگران همکاری خواهد کرد.

۵. جایزه فرانکفورت و آزمون مسئولیت سیاسی

ماجرای جایزه آزادی بنیاد فریدریش ناومان، نمونه‌ای روشن از دشواری درک متقابل است. بر اساس اعلام بنیاد، جایزه سال ۲۰۲۶ به مردم ایران تعلق دارد و قرار است در هفتم نوامبر در کلیسای پاول فرانکفورت، شاهزاده رضا پهلوی آن را به صورت امانی دریافت کند. در زمان نگارش این فصل، مراسم هنوز برگزار نشده است. باید میان صاحب جایزه، یعنی مردم ایران، و دریافت‌کننده امانی آن تفاوت گذاشت. [۱۷]

اطلاعیه‌ای منتشرشده در یازدهم مهر ۱۴۰۵ از مخالفت حدود هفتصد امضاکننده با انتخاب شاهزاده رضا پهلوی برای دریافت امانی جایزه خبر می‌دهد. همان متن، از تقدیر مبارزه مردم ایران استقبال می‌کند. بنابراین، نمی‌توان موضع اعلام‌شده امضاکنندگان را مخالفت با اصل اعطای جایزه به مردم ایران معرفی کرد. عدد یادشده نیز گزارش خود اطلاعیه است، نه برآوردی مستقل از همه مخالفان. [۱۸]

با این حال، من این انتخاب سیاسی را نقد می‌کنم. از نظر من، در لحظه‌ای که می‌توان توجه بین‌المللی را به آزادی‌خواهی مردم ایران جلب کرد، تبدیل موضوع به کشمکش فرساینده بر سر حذف یک چهره، ممکن است فرصت همبستگی را تضعیف کند. رقت‌انگیز است اگر رقابت بر سر نمایندگی، چنان بر ما غلبه کند که رنج و مطالبه مردم از مرکز بحث کنار برود. پرسش من از مخالفان این است: پیامد عملی این اقدام برای قدرت جامعه ایران چیست؟

اما همین هنر درک متقابل ایجاب می‌کند که نگرانی آنان درباره انحصار نمایندگی نیز شنیده شود. دریافت امانی یک جایزه، جانشین انتخابات یا رأی مردم نیست و به هیچ‌کس مالکیت سیاسی ایران را نمی‌دهد. من از

نقش شاهزاده رضا پهلوی در همبستگی ملی دفاع می‌کنم، اما حق اعتراض مسالمت‌آمیز مخالف او را نیز بخشی از همان آزادی می‌دانم. نقد راهبرد یک گروه با نسبت دادن دشمنی با ملت به همه اعضای آن یکسان نیست.

برای من، پاسخ سازنده روشن است: درباره نقش‌ها و حدود اختیار شفاف باشیم، از تحقیر و تهدید فاصله بگیریم و اجازه ندهیم اختلاف بر سر یک شخصیت، موضوع اصلی یعنی آزادی و حقوق مردم ایران را بپوشاند. هم مخالف و هم موافق باید بتوانند از خود بپرسند آیا رفتارشان امکان همکاری آینده را بیشتر می‌کند یا کمتر.

۶. شنیدن معنای اجتماعی جاوید شاه

بعضی نیروهای سیاسی سال‌ها جهان را از دریچه یک پاسخ آماده دیده‌اند: تنها انقلاب قابل قبول، انقلاب سوسیالیستی است و تنها مسیر رهایی، درهم‌کوبیدن مناسبات سرمایه‌داری و سپردن تمام قدرت به شوراهای مسئله من حق طرح چنین برنامه‌ای نیست. مسئله آنجاست که یک جریان، خواست واقعی و متنوع مردم را فقط تا جایی به رسمیت بشناسد که با الگوی ازپیش‌تعیین‌شده‌اش سازگار باشد.

اگر بخشی از مردم «جاوید شاه» می‌گویند، جامعه‌شناس نمی‌تواند با حذف صدا، مسئله را حل کند. باید پرسد این شعار برای گویندگانش چه معنایی دارد. در خوانش من، این شعار برای بسیاری از هوادارانش بیان طلب آزادی، رهایی از جمهوری اسلامی، ثبات و بازسازی ایران است؛ یادآوری امید به مدرن‌سازی و دولتی که امرش ساختن کشور باشد. این تفسیر من از یک معنای اجتماعی است و ادعای آن را ندارد که نیت همه گویندگان را به‌طور یکسان اندازه گرفته است.

کسی که چنین شعاری می‌دهد الزاماً نمی‌گوید همه تصمیم‌های رضاشاه و محمدرضاشاه پهلوی درست بوده یا آن دوره‌ها بی‌نقص بوده‌اند. ممکن است از مقایسه تجربه امروز با تصویری که از گذشته دارد، سخن بگوید؛ ممکن است آینده‌ای مشروطه و آزاد بخواهد که از دستاوردهای گذشته استفاده کند و محدودیت‌های آن را تکرار نکند. شنیدن این معنا، وظیفه کسی است که ادعای فهم جامعه دارد.

همین قاعده درباره شعارها و آرمان‌های دیگر نیز صادق است. من پادشاهی خواه باید بتوانم از جمهوری خواه بیرسم چگونه آزادی و پاسخ‌گویی را تضمین می‌کند و به پاسخ او گوش بدهم. از چپ دموکرات باید درباره

عدالت اجتماعی، کار و امنیت زندگی بیاموزم. اختلاف بر سر شکل حکومت نباید انسان‌ها را از حق سخن گفتن و سهم‌داشتن در آینده محروم کند.

۷. پهلوی و ضرورت داوری تاریخی منصفانه

من حکومت‌های پهلوی را، در جهت‌گیری اصلی‌شان به سوی دولت‌سازی، نوسازی و ساختن ایران، حکومت‌هایی ملی می‌دانم. این داوری به معنای بی‌خطاب‌بودن آن حکومت‌ها نیست. توسعه‌ی نهادهای جدید، گسترش آموزش و زیرساخت و کوشش برای تقویت دولت مرکزی باید در کنار محدودیت‌های آزادی سیاسی و تمرکز قدرت بررسی شود. دفاع از یک میراث، هنگامی معتبرتر است که از بررسی کاستی‌های آن نترسد. [۱۹]

با این روایت ساده‌ساز مخالفم که گویا همه‌ی شرایط لازم برای پلورالیسم سیاسی و پارلمانتاریسم مدرن آماده بود و فقط اراده‌ی پادشاه مانع تحقق آن شد. جامعه‌ی ایران با ضعف نهادهای مستقل، فشار قدرت‌های خارجی، تعارض‌های اجتماعی و جریان‌های ضدلیبرال نیز روبه‌رو بود. من بر نقش اسلام‌گرایی اقتدارطلب و چپ اردوگاهی در محدودکردن افق سیاست ملی تأکید دارم. با این حال، مسئولیت انتخاب‌های حکومت را نیز نمی‌توان تنها به مخالفان منتقل کرد. تشکیل حزب واحد رستاخیز در سال ۱۳۵۳، نمونه‌ای از تصمیم حکومتی محدودکننده‌ی رقابت حزبی بود که در ارزیابی گذشته باید به رسمیت شناخته شود. [۲۰]

همچنین نباید همه‌ی چپ‌گرایان را طرفدار منافع شوروی و همه‌ی دینداران را خواهان حکومت دینی دانست. احزاب، افراد و دوره‌ها متفاوت بوده‌اند. حتی اگر از وابستگی یا سیاست یک جریان انتقاد می‌کنیم، باید از همان جریان و همان رفتار مستند سخن بگوییم. تاریخ با برجسب‌های فراگیر روشن نمی‌شود. همان‌طور که انتظار داریم مخالفان ما همه‌ی پادشاهی‌خواهان را یکسان نبینند، خودمان نیز باید تفاوت‌ها را ببینیم.

درس گذشته برای من بازسازی یک عکس تاریخی نیست. ایران آینده باید توان ساختن و حس تعلق ملی را با تضمین حقوق شهروندی، محدودیت قدرت و رقابت آزاد همراه کند. آرمان مشروطه نیز، در خوانش من، همین ضرورت مقیدکردن حکومت به قانون را در برابر ما می‌گذارد. وفاداری به ایران، ما را از بررسی خطاهای دولت‌های ایرانی معاف نمی‌کند. [۹]

۸. آشتی‌پذیری با حفظ حق اختلاف

امروز نمی‌توان گفت اسلام‌گرایی اقتدارطلب یا سیاست اردوگاهی به‌کلی از میان رفته‌اند؛ میراث فکری و رفتاری آن‌ها ممکن است در صورت‌های تازه ادامه یابد. اما جامعه محکوم به تکرار گذشته نیست. احزاب و جریان‌هایی که خیر و سعادت ایران را می‌خواهند، می‌توانند نسبت خود را با آزادی، استقلال و حقوق برابر روشن کنند و بر پایه این تعهدها به یکدیگر نزدیک شوند.

من به‌عنوان پادشاهی‌خواه و حامی شاهزاده رضا پهلوی، آشتی ملی را دعوت دیگران به تسلیم در برابر باور خود نمی‌دانم. ائتلاف زمانی فراگیر است که جمهوری‌خواه، چپ دموکرات، لیبرال، محافظه‌کار و فعال حقوق اقوام بتوانند با هویت خود در آن حضور داشته باشند. در این چارچوب، جدایی دین و دولت، برابری حقوقی، حفظ یکپارچگی کشور و سپردن تصمیم نهایی به رأی آزاد مردم، برای من پایه‌های همکاری‌اند. این اصول را باید در رفتار خود نیز رعایت کرد.

یکپارچگی ایران را نباید به یکنواختی فرهنگی معنا کرد. زبان، فرهنگ و خاطره گروه‌های مختلف می‌توانند در یک چارچوب شهروندی مشترک جای بگیرند. همان‌طور که پلورالیسم سیاسی به معنای نبود قانون نیست، تنوع فرهنگی نیز به معنای نفی زندگی ملی مشترک نیست. باید بتوانیم هم ایران را خانه مشترک بدانیم و هم اجازه دهیم ساکنان این خانه صدای خود را داشته باشند.

برای نزدیک‌شدن به این هدف، چند تعهد عملی لازم است. نخست، پیش از پاسخ‌دادن، موضع طرف مقابل را چنان بیان کنیم که خود او آن را بازشناسد. دوم، درباره ادعاهای قابل بررسی، شاهد بخواهیم و خطای خود را اصلاح کنیم. سوم، تهدید، فحاشی و تحقیر را حتی وقتی از سوی همفکرانمان است، عادی نکنیم. چهارم، راه رسیدگی به اختلاف و شیوه تصمیم‌گیری را پیشاپیش روشن کنیم. پنجم، پیروزی را با میزان آزادی و امنیت مردم بسنجیم، نه با شمار رقیبانی که خاموش کرده‌ایم.

۹. درک تمام‌نگر و مسئولیت شهروند ایرانی

آنچه من «درک تمام‌نگر» یا نگاه جامع می‌نامم، توان دیدن رابطه اجزای یک مسئله است؛ همان توانایی «دیدن کل صحنه» که در بحث تفکر زمینه‌ای بر آن تأکید کرده‌ام. [۲۱] آزادی سیاسی بدون امنیت زندگی

شکننده می‌شود؛ رشد اقتصادی بدون قانون می‌تواند به رانت برسد؛ عدالت بدون تولید پایدار با کمبود روبه‌رو می‌شود؛ و هویت ملی بدون حقوق برابر ممکن است به طرد و تحقیر تبدیل شود. هیچ‌یک از این اجزا را نباید به سود یک شعار کنار گذاشت.

هم‌میهنان، ما شهروندان کره زمین هستیم که در جغرافیایی به نام ایران، با ملیت ایرانی و با تاریخ و مسئولیت مشترک، زندگی می‌کنیم یا به آن تعلق داریم. ایران دوستی برای من با دشمنی با دیگر ملت‌ها تعریف نمی‌شود. رابطه با اروپا، آمریکا، کشورهای عربی، اسرائیل و دیگر کشورها باید بر پایه منافع ملی، احترام متقابل و کاستن از رنج انسان‌ها سنجیده شود. مردم هیچ کشوری را نباید با سیاست همه دولت‌هایش یکی گرفت. در حرفه پزشکی نیز شنیدن اولویت‌های فرد، فهمیدن شرایط او و مشارکت‌دادنش در تصمیم، بخشی از نگاه من است. سیاست و جامعه البته با رابطه پزشک و بیمار یکسان نیستند؛ شهروندان به قیم نیاز ندارند. اما اصل شنیدن، توضیح‌دادن و مسئولیت‌پذیری، در هر دو عرصه ارزش دارد. نمی‌توان برای زندگی انسان‌ها تصمیم گرفت و صدای خود آنان را بی‌اهمیت شمرد. [۲۲]

جامعه ایران به انسان‌هایی نیاز دارد که هم صاحب باور باشند و هم توان همکاری داشته باشند؛ کسانی که بتوانند از خود بپرسند کجا اشتباه کرده‌ام، کجا حق با دیگری است و کجا می‌توان به توافق رسید. مسئولیت ساختن ایران را نمی‌شود یکسره بر دوش یک رهبر گذاشت. رهبری ملی بدون شهروندان و نهادهای مسئول، از پشتوانه لازم محروم می‌ماند.

هنر درک متقابل از اینجا سرچشمه می‌گیرد: من آینده خود را چنان ببینم که در آن برای تو جایی نباشد. آزادی را برای همفکران خود نخواهم و قانون را فقط هنگام پیروزی به رسمیت نشناسم. ایران آزاد را انسان‌هایی خواهند ساخت که از امروز بتوانند با اختلاف‌های واقعی، کار مشترک انجام دهند. اگر می‌خواهیم ایران را پس بگیریم، باید ظرفیت باهم‌ساختن آن را نیز به وجود آوریم.

منابع و مآخذ

پیوندهای اینترنتی در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶ بررسی شده‌اند. شماره‌های داخل متن به فهرست زیر ارجاع دارند.

۱. مؤسسه اسمیتسونین. هوموساپینس. برنامه منشأ انسان؛ بخش‌های معرفی، شیوه زندگی و شواهد فرگشت. بدون تاریخ.

[Homo sapiens](#)

۲. یونسکو. اعلامیه نژاد و پیش‌داوری نژادی. ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸؛ مواد ۱ و ۲.

[Declaration on Race and Racial Prejudice](#)

۳. بانک جهانی. ثروت در حال تغییر ملت‌ها ۲۰۲۴؛ بازنگری در سنجش ثروت جامع. ۲۰۲۴.

[The Changing Wealth of Nations 2024: Revisiting the Measurement of Comprehensive Wealth](#)

۴. برنامه توسعه سازمان ملل متحد. توسعه انسانی چیست. بخش مفاهیم توسعه انسانی؛ بدون تاریخ.

[What is human development?](#)

۵. سازمان ملل متحد. اعلامیه جهانی حقوق بشر. ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸؛ به‌ویژه مواد ۱، ۲، ۱۷ و ۲۲ تا ۲۹.

[Universal Declaration of Human Rights](#)

۶. استروم، الینور. فراتر از بازارها و دولت‌ها؛ حکمرانی چندمرکزی نظام‌های پیچیده اقتصادی. سخنرانی نوبل، ۸ دسامبر ۲۰۰۹.

[Beyond Markets and States: Polycentric Governance of Complex Economic Systems](#)

۷. یونسکو. اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی. ۲ نوامبر ۲۰۰۱؛ مواد ۲ تا ۴.

[UNESCO Universal Declaration on Cultural Diversity](#)

۸. اندرسن، اینگر؛ برنامه محیط زیست سازمان ملل متحد. بیانیه درباره قطعنامه مجمع عمومی برای شناسایی حق برخورداری از محیط زیست سالم. ۲۸ ژوئیه ۲۰۲۲.

[Statement on UN General Assembly resolution recognizing the right to a healthy environment](#)

۹. ارجمند، سعید امیر. انقلاب مشروطه، بخش سوم؛ قانون اساسی. دانشنامه ایرانیکا، جلد ۶، بخش ۲، صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۲؛ انتشار ۱۹۹۲، به‌روزرسانی ۲۰۱۳.

[Constitutional Revolution iii. The Constitution](#)

۱۰. پتیگرو، توماس؛ تروپ، لیندا. فراتحلیلی برای آزمون نظریه تماس میان‌گروهی. مجله شخصیت و روان‌شناسی اجتماعی، ۲۰۰۶؛ جلد ۹۰، شماره ۵، صفحات ۷۵۱ تا ۷۸۳.

[A meta-analytic test of intergroup contact theory. DOI: 10.1037/0022-3514.90.5.751](#)

۱۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. مصوب ۱۳۵۸ با بازنگری ۱۳۶۸؛ اصل پنجم. متن منتشرشده در وبسایت شورای نگهبان.

[Constitution of the Islamic Republic of Iran, Article 5](#)

۱۲. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی. اجرای موافقت‌نامه پادمان و مفاد مربوط قطعنامه‌های شورای امنیت در جمهوری اسلامی ایران. گزارش ۱ سپتامبر ۲۰۲۶؛ به‌ویژه بندهای ۳۸ و ۴۲ تا ۴۸.

[GOV/2026/50](#)

۱۳. شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد. گزارش هیئت مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب درباره جمهوری اسلامی ایران. ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۶؛ نسخه پیش از ویرایش نهایی، به‌ویژه بندهای ۱۱۷ تا ۱۲۱. پیوند به نسخه سند سازمان ملل در آرشیو بنیاد عبدالرحمن برومند.

[A/HRC/63/61. Report of the Independent International Fact-Finding Mission on the Islamic Republic of Iran](#)

۱۴. سازمان ملل متحد. تعریف نسل‌کشی و جرایم مرتبط؛ توضیح ماده دوم کنوانسیون ۱۹۴۸ و عنصر قصد خاص. بدون تاریخ.

[Definitions of Genocide and Related Crimes](#)

۱۵. بخشایش، پیمان. رهبر آشتی ملی و آشتی‌پذیری ملت. ژوئن ۲۰۲۶؛ متن نویسنده در گوگل درایو.

[مشاهده منبع](#)

۱۶. بخشایش، پیمان. مسئولیت‌پذیری سیاسی در انقلاب ایران. ۱۷ اکتبر ۲۰۲۶؛ وبسایت سکولاردموکراتیک ایران.

[مشاهده منبع](#)

۱۷. بنیاد فریدریش ناومان برای آزادی. مردم ایران جایزه آزادی ۲۰۲۶ بنیاد را دریافت می‌کنند. اطلاعیه رسمی، ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۶.

[Das Iranische Volk erhält den Freiheitspreis 2026 der Friedrich-Naumann-Stiftung](#)

۱۸. عصر نو. اطلاعیه مطبوعاتی در اعتراض به اعطای امنی جایزه آزادی ۲۰۲۶ به رضا پهلوی. ۱۱ مهر ۱۴۰۵؛ منبع موضع اعلام‌شده و رقم حدود هفتصد امضاکننده.

[مشاهده منبع](#)

۱۹. شیخ‌الاسلامی، علیرضا. اداره امور در ایران، بخش هفتم؛ دوره پهلوی. دانشنامه ایرانیکا، جلد ۱، بخش ۵، صفحات ۴۶۶ تا ۴۷۰؛ انتشار ۱۹۸۳، به‌روزرسانی ۲۰۱۸.

[Administration in Iran vii. Pahlavi period](#)

۲۰. سفارت آمریکا در تهران. حزب رستاخیز ایران به دست شاه ایجاد شد. تلگرام ۴ مارس ۱۹۷۵؛ مجموعه روابط خارجی ایالات متحده، ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۶، جلد ۲۷، سند ۱۱۱.

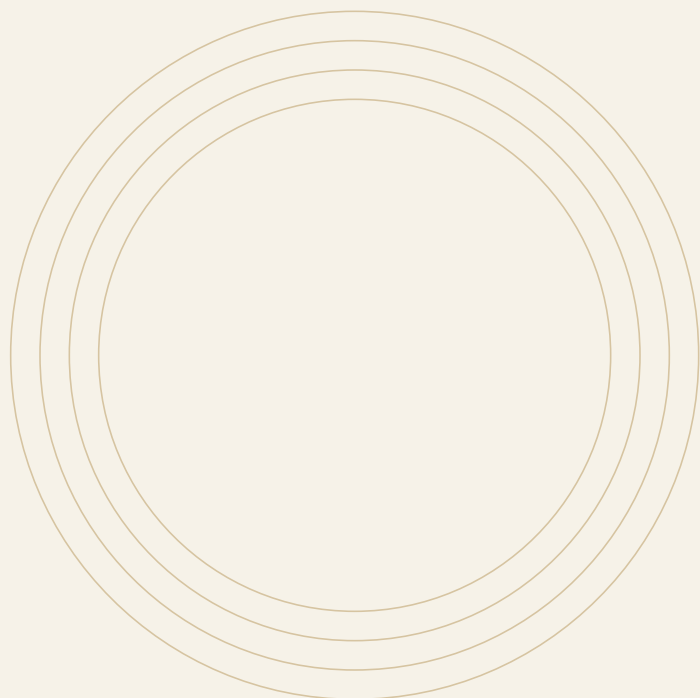
[Iranian Resurgence Party Created by Shah. FRUS, document 111](#)

۲۱. بخشایش، پیمان. چگونه به بالاترین درجه هوشمندی برسیم؛ بسته علمی، فلسفی و سیاسی برای تمرین تفکر زمینه‌ای، آگاهی موقعیتی و خرد عملی. ژوئن ۲۰۲۶؛ متن نویسنده در گوگل درایو.

[مشاهده منبع](#)

۲۲. بخشایش، پیمان. وبسایت حرفه‌ای جراحی ارتوپدی؛ صفحه اصلی و رویکرد به مراقبت فردمحور و تصمیم‌گیری مشترک. بررسی در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶.

[مشاهده منبع](#)



بُعد تاریخی

تاریخ را برای ساختن آینده بخوانیم

نمونه‌هایی از همکاری سیاسی، گذار و آشتی؛ با توجه به تفاوت شرایط و مسئولیت ما در برابر گذشته.

فصل پنجم

بُعد تاریخی هنر درک متقابل

۱. تاریخ را برای ساختن آینده بخوانیم

تاریخ برای من زمانی سودمند است که به فهم مسئولیت امروز کمک کند. اگر از تاریخ فقط برای اثبات پاکی خود و خطاکاری دیگران استفاده کنیم، گذشته را به ادامه نزع تبدیل کرده ایم. پرسش این فصل آن است که رهبران و نهادهای سیاسی چگونه توانسته اند میان نیروهایی با منافع و عقاید متفاوت، همکاری ایجاد کنند؛ همکاری ای که در آن حفظ کشور، آزادی مردم و امکان زندگی مشترک بر انحصار قدرت مقدم شود.

پادشاه، نخست وزیر، رهبر یک جنبش یا نماینده اتحادیه کارگری می تواند در چنین فرایندی نقش داشته باشد. با این حال، هیچ نام و مقامی به تنهایی ضامن آشتی ملی نیست. باید دید آن شخص چه اختیاری دارد، چگونه با مخالف رفتار می کند و آیا برای پایان نقش استثنایی خود نیز قاعده ای می پذیرد. رهبری ای که تنها در زمان پیروزی خود به صندوق رأی احترام می گذارد، هنوز به توافق دموکراتیک وفادار نشده است.

نمونه های این فصل از موقعیت های یکسان نمی آیند. مقاومت در برابر اشغال خارجی، گذار از دیکتاتوری، پایان تبعیض نژادی و تنظیم روابط کار، مسئله های متفاوتی اند. نمی توان یکی را نسخه آماده دیگری دانست. وجه مشترک مورد توجه من، توان تبدیل اختلاف به توافقی مشخص و قابل اجراست. در این مقایسه، سهم رهبر را در کنار نقش احزاب، مردم، سازمان های مدنی و شرایط بین المللی می بینم.

۲. هاکون هفتم و دفاع از مشروعیت ملی نروژ

در ۹ آوریل ۱۹۴۰، آلمان نازی به نروژ حمله کرد. روز بعد، کورت بروئر، نماینده آلمان، خواستار آن شد که هاکون هفتم دولت موجود را کنار بگذارد و ویدکون کویسلینگ را به نخست وزیری منصوب کند. بنابراین، درخواست تعیین کننده را نباید به دیدار مستقیم کویسلینگ با پادشاه نسبت داد. هاکون با نصب حکومت

تحمیلی مخالفت کرد و به هیئت دولت گفت اگر آن را بپذیرند، حاضر به کناره‌گیری خواهد بود. دولت نیز درخواست آلمان را رد کرد. [۱]

پادشاه و دولت در جریان عقب‌نشینی به شمال کشور رفتند و در ۷ ژوئن ۱۹۴۰ نروژ را به مقصد بریتانیا ترک کردند. دولت در تبعید به فعالیت ادامه داد و هاگون به نمادی از استمرار استقلال و مقاومت بدل شد. این رفتار با سابقه احترام او به سازوکار پارلمانی پیوند داشت: در ۱۹۲۸ نیز، با وجود مخالفت محافظه‌کاران، تشکیل دولت را به کریستوفر هورنسرود از حزب کارگر سپرد؛ حزبی که بزرگ‌ترین فراکسیون پارلمان بود. [۲]

درس این واقعه برای من، پیوند نماد ملی با مسئولیت قانونی است. هاگون از منزلت پادشاهی برای بی‌اعتبارکردن دولت قانونی و متکی به پارلمان استفاده نکرد. او پذیرفت که سرنوشت کشور به اراده یک فرد فروکاسته نشود. ایستادگی در برابر اشغال و وفاداری به قواعد داخلی، در این موقعیت به تقویت یکدیگر کمک کردند.

این تجربه البته با وضعیت یک نیروی سیاسی خارج از قدرت یکسان نیست. پادشاه نروژ از پیش در یک نظام مشروطه جایگاه قانونی داشت. در هر مقایسه با ایران باید روشن کنیم که اعتبار تاریخی، محبوبیت سیاسی و اختیار قانونی سه موضوع متفاوت‌اند. حمایت از یک رهبر می‌تواند داوطلبانه و گسترده باشد؛ تعیین حدود قدرت او همچنان به توافق عمومی و نهادهای پاسخ‌گو نیاز دارد.

۳. خوان کارلوس و گذار اسپانیا به رقابت قانونی

خوان کارلوس در نوامبر ۱۹۷۵، پس از مرگ فرانکو، پادشاه شد. جایگاه اولیه او از سازوکار جانشینی رژیم فرانکو می‌آمد؛ بنابراین، گذار اسپانیا را نمی‌توان صرفاً نتیجه پیروزی یک نیروی بیرون از ساختار قدرت دانست. در سال ۱۹۷۶، آدولفو سوارس به نخست‌وزیری رسید و روند اصلاح سیاسی، راه انتخابات چندحزبی ژوئن ۱۹۷۷ و قانون اساسی ۱۹۷۸ را گشود. نقش پادشاه مهم بود، اما سوارس، احزاب مخالف، نمایندگان منتخب و جامعه مدنی نیز در ساختن این مسیر سهم داشتند. [۳]

قانونی‌شدن حزب کمونیست در آوریل ۱۹۷۷ یکی از تصمیم‌های دشوار آن دوره بود. توافق‌های مونکلو در اکتبر همان سال نیز نشان دادند که تثبیت سیاسی با مسائل اقتصادی پیوند دارد. نیروهای رقیب برای مهار

بحران و پیشبرد اصلاحات، وارد توافق شدند، بدون آنکه اختلافشان درباره اقتصاد یا تاریخ اسپانیا پایان یافته باشد. در بحران کودتای ۲۳ فوریه ۱۹۸۱ نیز موضع علنی خوان کارلوس در دفاع از نظم قانونی، به یکی از لحظه‌های مهم این گذار تبدیل شد. [۳، ۴]

آنچه از این تجربه می‌آموزم، اهمیت مرکز مشترک قانونی است. مقصود من از مرکز، الزام همگان به اعتدال در هر سیاست اقتصادی یا اجتماعی نیست. یک حزب می‌تواند برنامه‌ای چپ یا محافظه‌کارانه داشته باشد و همچنان به رقابت آزاد وفادار بماند. مرکز مشترک جایی شکل می‌گیرد که هیچ جریان، ارتش یا شخصیت تاریخی حق نداشته باشد نتیجه رقابت را به سود خود از پیش تعیین کند.

در عین حال، آشتی سیاسی اسپانیا مسئله حافظه و عدالت را برای همیشه حل نکرد. بحث درباره قربانیان، ناپدیدشدگان و میراث سرکوب ادامه یافت. از این رو، استفاده از تجربه اسپانیا برای مطالبه سکوت درباره گذشته نادرست است. توافق بر آینده زمانی پایدارتر می‌شود که راه پژوهش تاریخی و شنیدن قربانیان باز بماند؛ موفقیت یک مرحله نیز هیچ شخص یا نهادی را از پاسخ‌گویی در مراحل بعد معاف نمی‌کند. [۵]

۴. چرچیل و اتلی و همکاری تا پایان مأموریت مشترک

در مه ۱۹۴۰، وینستون چرچیل دولتی ائتلافی تشکیل داد که محافظه‌کاران، حزب کارگر و لیبرال‌ها در آن مشارکت داشتند. کلمنت اتلی، رهبر حزب کارگر، در اداره جنگ و دولت نقشی مهم یافت و از ۱۹۴۲ معاون نخست‌وزیر بود. اختلاف درباره مالکیت، رفاه و ساختار اقتصادی از میان نرفته بود؛ با این حال، مقابله با آلمان نازی به مسئولیت مشترک تبدیل شد. [۶]

انتخابات عمومی ۱۹۴۵ به پیروزی حزب کارگر و نخست‌وزیری اتلی انجامید. همکاری در جنگ، حق رقابت پس از آن را از احزاب نگرفت. اعتبار چرچیل در رهبری زمان جنگ نیز به حق دائمی او برای حکومت‌کردن تبدیل نشد. این بخش از تجربه بریتانیا برای من به اندازه تشکیل ائتلاف اهمیت دارد: مأموریت مشترک باید نقطه پایان و راه بازگشت به رقابت داشته باشد. [۷]

می‌توان با رقیب برای نجات کشور همکاری کرد و سپس برای اداره آن برنامه‌ای متفاوت ارائه داد. ائتلاف زمانی اعتماد می‌سازد که اعضا بدانند از آنان انحلال هویت یا وفاداری ابدی خواسته نمی‌شود. همچنین، این

نمونه مجوز تأیید همه مواضع یا کارنامه چرچیل نیست. موضوع بحث، سازوکار همکاری و واگذاری قدرت است؛ هر بخش دیگر از کارنامه او باید جداگانه سنجیده شود.

۵. ژان مولن و گردآوردن نیروهای مقاومت فرانسه

نمونه روشن همکاری کمونیست‌ها با دیگر نیروهای سیاسی را می‌توان در مقاومت فرانسه یافت. ژان مولن، با مأموریت از سوی شارل دوگل، برای پیوند نیروهای مقاومت تلاش کرد. نخستین نشست شورایی که با نام شورای ملی مقاومت شناخته شد، در ۲۷ مه ۱۹۴۳، نمایندگان هشت جنبش مقاومت، شش حزب و دو اتحادیه را کنار هم نشانده. حضور نیروهایی با گرایش‌های متفاوت، از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها تا جریان‌های مسیحی‌دموکرات و راست، به مقاومت سازمان سیاسی مشترک‌تری بخشید. [۸]

برنامه شورای ملی مقاومت در مارس ۱۹۴۴، مبارزه برای آزادی کشور را به طرح‌هایی برای نظم سیاسی و اجتماعی پس از آزادی پیوند داد. چنین توافقی حاصل کنارگذاشتن همه اختلاف‌ها نبود؛ نیروها برای عمل مشترک و بخشی از آینده، زمینه‌ای مشترک تعریف کردند. پیوند رهبری بیرون از کشور با شبکه‌های داخل نیز در این تجربه اهمیت داشت. [۹]

درس سیاسی آن برای ایران، ضرورت ارتباط واقعی میان نمایندگی سیاسی و نیروهای اجتماعی است. یک ائتلاف با کنار هم گذاشتن نام‌های مشهور کامل نمی‌شود. باید معلوم باشد هر عضو چه رابطه‌ای با جامعه دارد، چگونه مسئولیت می‌پذیرد و از چه راهی می‌توان از او حساب خواست. اتحاد وقتی کار می‌کند که توان تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم ایجاد کند.

این مقایسه، همانندسازی شرایط ایران با اشغال فرانسه نیست. همچنین، اختلاف‌های پس از آزادی نشان می‌دهند که پیروزی مشترک، رقابت آینده را حذف نمی‌کند. از همین رو، توافق دوران مبارزه باید حق مخالفت و روش حل اختلاف دوران بعد را نیز در نظر بگیرد.

۶. ماندلا و دکلرک و امکان ساختن نظمی مشترک

گذار آفریقای جنوبی حاصل مبارزه طولانی علیه آپارتاید و مذاکرات دشوار میان نیروهای سیاسی بود. آزادی نلسون ماندلا در ۱۹۹۰، تصمیم‌های فریدریک ویلم دکلرک برای گشودن فضای سیاسی، مذاکرات چندجانبه

و انتخابات ۱۹۹۴ در این فرایند جای داشتند. تشکیل دولت وحدت ملی، امکان مشارکت نیروهای رقیب را در مرحله نخست نظم تازه فراهم کرد. این روند را نباید به دوستی شخصی دو رهبر یا پایان ناگهانی خشونت تقلیل داد. [۱۰]

در این تجربه، شناخت نگرانی طرف مقابل می‌توانست به مذاکره کمک کند، در حالی که اصل برابری سیاسی قابل معامله نبود. فهم ترس گروه برخوردار از قدرت، به معنای مشروع دانستن تبعیض نژادی نیست. رهبری مسئول باید بتواند میان تضمین حقوق افراد و حفظ امتیاز ناعادلانه تمایز بگذارد. به نظر من، این تمایز یکی از دشوارترین آزمون‌های هنر درک متقابل است.

کمیسیون حقیقت و آشتی نیز برای ثبت نقض‌های گذشته و فراهم کردن فرایندی عمومی ایجاد شد. عفو در آن سازوکار، عمومی و بی‌شرط نبود؛ شرایط قانونی، از جمله افشای کامل واقعیت‌های مرتبط و پیوند عمل با هدف سیاسی، مطرح بود. [۱۱] وجود چنین سازوکاری به خودی خود به معنای تحقق کامل عدالت و جبران نیست. باید پرسید حقیقت آشکار شده چگونه به بهبود زندگی قربانیان و جلوگیری از تکرار نقض حقوق کمک می‌کند.

برای ایران، اصل قابل استفاده آن است که آشتی ملی باید حقوق قربانیان و امنیت آینده شهروندان را جدی بگیرد. هیچ رهبر یا ائتلافی نمی‌تواند از طرف همه آسیب‌دیدگان ببخشد. باید امکان حقیقت‌یابی، رسیدگی منصفانه و مسئولیت فردی وجود داشته باشد و در همان حال، مجازات جمعی بر اساس خانواده، قوم، مذهب یا عضویت سیاسی کنار گذاشته شود.

۷. سوئد و توافق میان کار و سرمایه

توافق سالت‌شوبادن در ۱۹۳۸ میان کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوئد و سازمان کارفرمایان، نمونه‌ای از رهبری نهادی است. دو طرف درباره قواعد مذاکره و مدیریت منازعات بازار کار توافق کردند. اهمیت این تجربه در آن بود که سازمان‌های دارای منافع متفاوت، طرف مقابل را به عنوان طرف مذاکره پذیرفتند و برای ادامه رابطه قاعده ساختند. [۱۲، ۱۳]

این توافق تضاد منافع کارگر و کارفرما را از میان نبرد، دستمزد، سود، شرایط کار و شیوه توزیع منابع همچنان موضوع مذاکره و اختلاف بودند. آنچه اهمیت داشت، انتقال بخشی از منازعه به فرایندی سازمان‌یافته بود. رشد اقتصادی و دولت رفاه سوئد نیز علل متعددی داشتند و نمی‌توان همه را محصول یک توافق دانست. وقتی من از آشتی میان کار و سرمایه سخن می‌گویم، منظورم خاموش شدن صدای کارگر یا بی‌اعتبار شدن سرمایه‌گذاری نیست. کارگر باید امکان تشکل و دفاع از حقوق خود داشته باشد؛ کارآفرین نیز به قواعد روشن و امکان فعالیت نیاز دارد. یک رهبر ملی زمانی به حل این تعارض کمک می‌کند که از استقلال نمایندگان دو طرف و اجرای تعهدات حمایت کند. اگر فقط از آنان بخواهد برای مصلحت کشور سکوت کنند، مسئله را حل نکرده است.

۸. لئوپولد سوم و محدودیت نقش وحدت‌بخش پادشاه

تجربه لئوپولد سوم در بلژیک، سوی دیگر بحث را نشان می‌دهد. تسلیم ارتش بلژیک در ۱۹۴۰، اختلاف پادشاه با دولت و رفتار او در دوران جنگ، به مناقشه‌ای عمیق درباره جایگاه سلطنت انجامید. بازگشت او در ۱۹۵۰ با بحران و اعتراض همراه شد و سرانجام در ژوئیه ۱۹۵۱ به سود پسرش بودوئن از سلطنت کناره گرفت. حتی روایت رسمی خاندان سلطنتی بلژیک نیز از شکاف‌ها و بحران آن دوره سخن می‌گوید. [۱۴]

این نمونه مانع آن می‌شود که عنوان پادشاه را خودبه‌خود معادل وحدت ملی بدانیم. همان نهادی که در یک موقعیت به استمرار قانونی کمک می‌کند، ممکن است در موقعیتی دیگر به قانون اختلاف تبدیل شود. عملکرد، رابطه با نهادهای منتخب و میزان اعتماد عمومی تعیین‌کننده‌اند.

من به‌عنوان پادشاهی خواه باید این بخش از تاریخ را نیز بخوانم. دفاع معتبر از پادشاهی مشروطه با پذیرش امکان خطای پادشاه همراه است. اگر هیچ نقدی مجاز نباشد و هیچ راهی برای مهار بحران وجود نداشته باشد، صفت مشروطه از معنای عملی تهی می‌شود. کشور باید بتواند حتی در صورت خطای عالی‌ترین مقام، از راه قانون به زندگی ادامه دهد.

۹. آشتی ملی و مسئولیت ما در برابر گذشته ایران

نمی‌توان از جمهوری خواه خواست پیش از همکاری، خاطره سرکوب دوره پهلوی را انکار کند. همان طور که نمی‌توان از پادشاهی خواه خواست خدمات آن دوره یا رنج خانواده‌های قربانی انقلاب را از حافظه‌اش پاک کند. بحث درباره ساواک، زندان، شکنجه، توسعه، آموزش و نوسازی باید با اسناد و امکان نقد ادامه یابد. پذیرش حق روایت دیگری، به معنای پذیرفتن تمام جزئیات روایت او نیست.

آنچه ما را از آینده بازمی‌دارد، خود بررسی گذشته نیست؛ تبدیل اختلاف تاریخی به ممنوعیت همکاری امروز است. اگر برای دفاع از حقوق مشترک لازم باشد ابتدا درباره همه دهه‌های گذشته به رأی واحد برسیم، توافق ملی را ناممکن کرده‌ایم. می‌توان درباره تاریخ اختلاف داشت و هم‌زمان بر منع شکنجه، انتخابات آزاد، استقلال دادگستری و برابری شهروندان توافق کرد.

در نگاه من، پهلویسم آینده‌گرا باید از این آزمون عبور کند: آیا می‌تواند منتقد گذشته پهلوی را شهروندی برابر و شریک گفت‌وگو بشناسد؟ آیا می‌تواند به جمهوری خواه تضمین دهد که در صورت شکست انتخاباتی نیز حق فعالیت خواهد داشت؟ همین پرسش را باید از همه جریان‌ها پرسید. آشتی زمانی ملی است که حقوق مخالف، به رضایت او از روایت تاریخی اکثریت وابسته نباشد.

۱۰. جنبش شیر و خورشید و فرصت همکاری با جهان

من از نقش شاهزاده رضا پهلوی در گردآوردن نیروها و از جنبش شیر و خورشید به‌عنوان ظرفی برای همبستگی ملی حمایت می‌کنم. ارزش این پیشنهاد را در توان نزدیک کردن انسان‌های متفاوت به یک فرایند آزاد می‌بینم. در متن همایش همکاری ملی مونیخ در ۲۶ ژوئیه ۲۰۲۵ و سخنرانی ۶ ژوئیه ۲۰۲۶ شاهزاده رضا پهلوی در پارلمان هلند، بر تمامیت ارضی، آزادی و برابری شهروندان، جدایی دین از حکومت و حق مردم برای تعیین شکل حکومت تأکید شده است. این‌ها مواضع اعلام‌شده‌اند؛ تحققشان را باید در ساختار و رفتار سیاسی سنجید. [۱۵، ۱۶]

در تحلیل من، امکان نزدیک شدن منافع ایران آزاد با آمریکا، اسرائیل، اروپا و کشورهای عربی، روزنه‌ای برای دیپلماسی و بازسازی است. ایران برخوردار از حاکمیت ملی می‌تواند به کاهش تنش منطقه‌ای کمک کند و از

همکاری اقتصادی و علمی سود ببرد. این یک ارزیابی راهبردی است و میزان تحقق آن به تصمیم‌های متقابل و شرایط واقعی بستگی دارد. منافع دولت‌های خارجی یکسان یا ثابت نیستند و حمایت از مردم ایران، حمایت از یک شخص و تعهد به یک شکل حکومت، سه امر متفاوت‌اند.

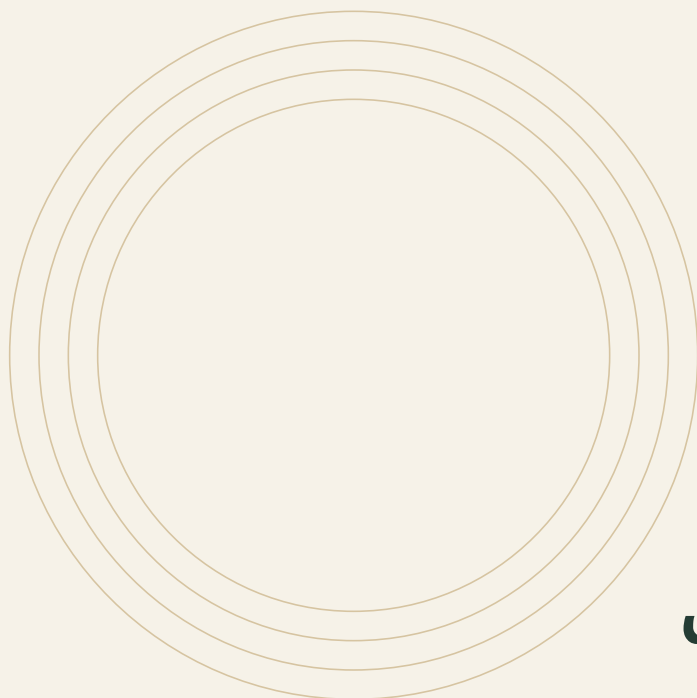
استقبال اعلام‌شده مقام‌های اسرائیلی از سفر شاهزاده رضا پهلوی در سال ۲۰۲۳، نمونه‌ای مشخص از امکان گفت‌وگو بود. از چنین رویدادی نمی‌توان تعهد دائمی آمریکا و اسرائیل به یک طرح واحد برای آینده ایران را نتیجه گرفت. هر ادعای تازه درباره حمایت رسمی باید با بیانیۀ مشخص، تاریخ و حدود همان حمایت سنجیده شود. [۱۷]

من با دشمنی هویتی و همیشگی با آمریکا، اسرائیل یا غرب مخالفم، زیرا می‌تواند امکان داوری درباره همکاری‌های سودمند را ببندد. هم‌زمان، نقد سیاست یک دولت خارجی را نباید دشمنی با مردم آن کشور دانست. سیاست خارجی مسئولانه باید بتواند در هر موضوع درباره منفعت، هزینه، استقلال کشور و حفاظت از جان شهروندان توضیح دهد. صلحی که من از آن دفاع می‌کنم، امنیت و کرامت ایرانیان، اسرائیلی‌ها، فلسطینی‌ها و دیگر مردم منطقه را در نظر می‌گیرد.

۱۱. مسئولیت رهبری پس از ایجاد اتحاد

از این نمونه‌ها چند پرسش عملی استخراج می‌کنم. آیا هدف همکاری روشن است؟ شریک ضعیف‌تر چگونه در تصمیم‌گیری مشارکت می‌کند؟ اختلاف با کدام قاعده حل می‌شود؟ اختیار فوق‌العاده چه زمانی پایان می‌یابد؟ و آیا رهبر حاضر است نتیجه رأیی را که به سود او نیست بپذیرد؟ پاسخ این پرسش‌ها باید پیش از رسیدن به قدرت روشن باشد.

مرکز منسجم جامعه، در فهم من، فضای مشترکی برای ادامه رقابت است؛ فضایی که در آن حقوق شهروند با تغییر دولت از میان نرود و جریان‌های متفاوت بتوانند برنامه خود را عرضه کنند. رهبر پیونددهنده اعتبارش را در خدمت ساختن این قواعد قرار می‌دهد. تاریخ، امکان و دشواری این کار را نشان می‌دهد. فصل بعد بررسی می‌کند که انسان چگونه ظرفیت روانی چنین مسئولیتی را در خود پرورش می‌دهد.



بُعد روان‌شناختی

توان فهمیدن چند جهان فکری

همدلی، فروتنی فکری، انعطاف شناختی و شنیدن؛ مهارت‌هایی برای گفت‌وگو و تصمیم‌گیری مسئولانه.

فصل ششم

بُعد روان‌شناختی هنر درک متقابل

۱. توان فهمیدن چند جهان فکری

انسانی را تصور کنیم که بتواند استدلال یک سوسیال‌دموکرات را بفهمد، نگرانی یک محافظه‌کار را بشنود، پرسش یک فمینیست را جدی بگیرد و منطق یک جمهوری‌خواه یا پادشاهی‌خواه را منصفانه توضیح دهد. چنین فردی لازم نیست همه این عقاید را بپذیرد. توان او در آن است که پیش از داوری، مسئله را از زاویه‌ای جز زاویه آشنای خود ببیند.

برای این مجموعه توانایی‌ها، یک عنوان علمی واحد به معنای «انسان والای سیاسی» وجود ندارد. مفاهیمی مانند دیدگاه‌گیری، همدلی شناختی، پیچیدگی تلفیقی و فروتنی فکری، بخش‌های متفاوت آن را توضیح می‌دهند. من از انسان آگاه و خردورز به عنوان یک آرمان رفتاری سخن می‌گویم؛ ارزش انسانی افراد را بر اساس مدرک، طبقه، مهاجرت یا مهارت در بحث رتبه‌بندی نمی‌کنم.

همچنین، هیچ‌کس نمی‌تواند همه جامعه را به طور کامل درک کند. فردی که محدودیت این شناخت را می‌پذیرد، بیشتر سؤال می‌کند و برای حضور کسانی که تجربه‌شان در جمع غایب است جا باز می‌کند. هنر درک متقابل از همین تواضع آغاز می‌شود: امکان دارد بخشی از زندگی دیگری را هنوز ندیده باشم.

۲. همدلی شناختی و همدلی عاطفی

همدلی شناختی به فهم دیدگاه، باور یا حالت ذهنی دیگری مربوط است. همدلی عاطفی به واکنش یا همراهی عاطفی با تجربه او اشاره دارد. احساس نگرانی و دلسوزی برای دیگری نیز با این دو ارتباط دارد، اما دقیقاً همان چیز نیست. پژوهش‌های همدلی نشان داده‌اند که باید میان این ابعاد تمایز گذاشت؛ کاربرد یک واژه برای همه آن‌ها، فهم ما را مبهم می‌کند. [۱۸]

ممکن است درد فردی را حس کنم، ولی علت رفتار سیاسی او را درست نفهمم. ممکن است منطق او را خوب بفهمم، اما احساس مشابهی نداشته باشم. در گفت‌وگوی سیاسی، هر دو مسیر می‌توانند مفید باشند: توجه عاطفی مانع بی‌اعتنایی به رنج می‌شود و شناخت دقیق، احتمال سوءبرداشت را کاهش می‌دهد. با این حال، هیچ‌کدام جای بررسی واقعیت‌ها و داوری اخلاقی را نمی‌گیرد.

فهمیدن ترس یک انسان از آشوب، ما را ملزم نمی‌کند از سرکوب دفاع کنیم. شنیدن خشم کسی که بی‌عدالتی دیده است نیز به معنای پذیرفتن خشونت علیه افراد بی‌گناه نیست. می‌توان گفت «می‌فهمم چرا این موضوع برای شما مهم است» و سپس درباره‌ی راه‌حل پیشنهادی او مخالفتی روشن داشت. چنین مخالفتی زمانی معتبرتر می‌شود که نشان دهیم آنچه را شنیده‌ایم، تحریف نکرده‌ایم.

۳. دیدگاه‌گیری باید با پرسیدن همراه شود

دیدگاه‌گیری یعنی بکوشم موقعیت را از منظر دیگری ببینم. اما این کوشش یک خطر دارد: شاید به جای شناخت او، تصور خودم از او را بازسازی کنم. خانواده‌ی من، تجربه‌ی من و منابع اطلاعاتی من می‌توانند بی‌آنکه متوجه باشم وارد این تصویر شوند. در نتیجه، جمله‌ی «اگر جای تو بودم» همیشه نشانه‌ی شناخت دقیق نیست. در مجموعه آزمایش‌های ایال، استفل و اپلی، صرفِ دستور برای تصور دیدگاه دیگری، به‌طور قابل اتکا دقت شناخت را افزایش نداد؛ در آزمایش پایانی، گرفتن اطلاعات از خود فرد از راه گفت‌وگو مؤثرتر بود. این نتیجه درباره‌ی موقعیت‌های بررسی‌شده است و نباید آن را قانونی برای تمام تعارض‌های سیاسی دانست. با این حال، هشدار روشنی دارد: اطمینان به اینکه دیگری را فهمیده‌ام، ممکن است از دقت واقعی فهم من بیشتر باشد. [۱۹]

من از این پژوهش یک قاعده‌ی عملی می‌گیرم. ابتدا می‌پرسم: «بیشترین نگرانی شما چیست؟» سپس برداشت خود را بازگو می‌کنم: «آیا درست فهمیده‌ام که مسئله‌ی اصلی شما این است؟» اگر پاسخ منفی بود، توضیح را اصلاح می‌کنم. دیگری باید امکان داشته باشد درباره‌ی توصیفی که از او ساخته‌ام نظر بدهد. بدون این امکان، حتی همدلی هم ممکن است به سخن‌گفتن از بالای سر انسان‌ها تبدیل شود.

۴. پیچیدگی تلفیقی و تحمل تعارض میان ارزش‌ها

پیچیدگی تلفیقی مفهومی در مطالعه شیوه فکرکردن و استدلال است. یک بُعد آن، تشخیص چند دیدگاه یا چند بُعد مسئله است؛ بُعد دیگر، دیدن رابطه میان آن‌هاست. فرد می‌تواند بفهمد چرا عدالت اجتماعی، آزادی اقتصادی و ثبات سیاسی ممکن است هم‌زمان مهم باشند و در یک تصمیم مشخص میان آن‌ها تعارض ایجاد شود. پیچیدگی تلفیقی در این معنا، به پرگویی یا مبهم‌گویی اشاره ندارد. [۲۰]

برای مثال، در بحث یک کارخانه زیان‌ده، صرف گفتن «کارگر نگران است و کارفرما هم نگران است» کافی نیست. باید فهمید از دست‌رفتن شغل، هزینه ادامه تولید، امکان سرمایه‌گذاری، مهارت نیروی کار و مسئولیت دولت چگونه به هم مربوط می‌شوند. ممکن است در پایان از یک راه‌حل مشخص دفاع کنیم، اما باید بتوانیم هزینه‌ای را که بر طرف دیگر تحمیل می‌کند نیز ببینیم.

این توانایی معادل بی‌طرفی همیشگی یا برتری اخلاقی نیست. استدلال پیچیده می‌تواند در خدمت تصمیم بد نیز قرار گیرد. همچنین، درباره اصولی مانند منع شکنجه لازم نیست نقطه میانی پیدا کنیم. ارزش این مهارت در دقیق‌ترشدن صورت مسئله و آشکارشدن پیامدهاست؛ درستی نتیجه به شواهد، استدلال و معیارهای اخلاقی جداگانه نیاز دارد.

۵. فروتنی فکری و امکان اصلاح باور

فروتنی فکری یعنی بپذیرم ممکن است باورم ناقص یا نادرست باشد. این پذیرش با نداشتن باور تفاوت دارد. می‌توانم از یک برنامه سیاسی محکم دفاع کنم و هم‌زمان بگویم چه شواهدی مرا به بازنگری وادار خواهد کرد. پژوهش لیری و همکاران، این مفهوم را با شناخت محدودیت باور خود و شیوه مواجهه با نظر مخالف بررسی کرده است؛ این یافته‌ها مجوز داوری کلی درباره شخصیت افراد نیستند. [۲۱]

آزمون ساده برای خودم این است: آیا برای باور مورد علاقه‌ام همان میزان دلیل می‌خواهم که برای باور رقیب می‌خواهم؟ اگر خبر ناخوشایندی درباره جریان خودم منتشر شود، آن را نیز بررسی می‌کنم؟ آیا می‌توانم جمله‌ای را پس بگیرم، بدون آنکه احساس کنم تمام هویت من فرو ریخته است؟

انعطاف‌پذیری شناختی نیز در کاربرد این فصل به توان تغییر زاویه نگاه یا شیوه حل مسئله، هنگام مواجهه با اطلاعات تازه اشاره دارد. معنای عملی مطلوب من روشن است: وفاداری به حقیقت و منافع کشور باید امکان اصلاح روش را باز بگذارد.

۶. خانواده و شرایط زندگی در فهم رفتار سیاسی

وقتی با موضعی تند روبه‌رو می‌شویم، وسوسه داریم آن را فقط به نادانی یا بدخواهی نسبت دهیم. اما فرد در خلأ رشد نکرده است. تجربه خانواده، امنیت اقتصادی، فرصت آموزش، تبعیض، فقدان، مهاجرت و دسترسی به اطلاعات می‌توانند در شکل‌گیری نگرانی‌ها و برداشت‌های او سهم داشته باشند. باید این عوامل را از خود او پرسید؛ از یک نشانه نمی‌توان زندگی کامل کسی را استنباط کرد.

کسی که در خانواده‌اش زندان سیاسی را تجربه کرده، ممکن است نسبت به بازگشت قدرت بی‌مهار حساس باشد. کسی که زندگی‌اش در آشوب از هم پاشیده، ممکن است از بی‌ثباتی بیش از هر چیز بترسد. این‌ها مثال‌هایی برای اندیشیدن‌اند و تشخیص قطعی درباره افراد نیستند. دو انسان با تجربه‌ای مشابه نیز ممکن است به انتخاب‌های سیاسی متفاوت برسند.

توجه به زمینه، مسئولیت فرد را حذف نمی‌کند. توضیح اینکه خشم چگونه شکل گرفته، با توجیه تهدید فرق دارد. همچنین، نباید کمبود امکانات را به کمبود ارزش یا شعور انسانی تبدیل کنیم. یک فرد کم‌برخوردار ممکن است در شناخت زندگی جمعی تجربه‌ای داشته باشد که در دانش رسمی ما غایب است. هنر درک متقابل، دیدن همین دانش و تجربه نادیده‌گرفته‌شده را نیز در بر می‌گیرد.

۷. فهم منصفانه گرایش‌های سیاسی متفاوت

برای فهمیدن یک سوسیال‌دموکرات می‌توان پرسید چگونه میان اقتصاد رقابتی و حمایت اجتماعی رابطه برقرار می‌کند. در گفت‌وگو با یک کمونیست کارگری می‌توان درباره تجربه استثمار، مالکیت و قدرت کارگر سؤال کرد. اگر با فردی دارای سابقه چپ چریکی روبه‌رو هستیم، باید فهمید چه تجربه‌ای او را به آن راه رسانده است و امروز درباره خشونت و رقابت آزاد چه می‌اندیشد. گذشته او پرسش ایجاد می‌کند، اما پاسخ امروزش را از پیش تعیین نمی‌کند.

از یک آنارشیست می‌توان درباره نگرانی‌اش از تمرکز قدرت و شکل همکاری بدون سلطه پرسید. از یک لیبرال می‌توان خواست نسبت آزادی فردی با نابرابری و مسئولیت اجتماعی را توضیح دهد. در گفت‌وگو با یک محافظه‌کار، پرسش درباره ارزش تداوم و خطر گسست می‌تواند سودمند باشد. این‌ها دروازه‌های احتمالی گفت‌وگو هستند؛ هیچ‌کدام تعریف کامل همه اعضای آن گرایش نیستند.

فعال محیط زیست ممکن است توجه ما را به هزینه‌ای جلب کند که در حساب کوتاه‌مدت اقتصاد دیده نمی‌شود. فمینیست می‌تواند تجربه تبعیض جنسیتی را وارد بحثی کند که ظاهراً برای همه یکسان طراحی شده است. ملی‌گرا ممکن است درباره استقلال، همبستگی و تعلق مشترک حساس باشد. وظیفه ما پرسیدن است تا روشن شود هر فرد از این واژه‌ها چه معنایی اراده می‌کند و چه راه‌حلی پیشنهاد می‌دهد.

پادشاهی‌خواه ممکن است در نهاد مشروطه، استمرار تاریخی و جایگاهی فراگیر ببیند؛ جمهوری‌خواه ممکن است پاسخ‌گویی و انتخابی بودن مقام‌ها را دلیل ترجیح خود بداند. برای من پادشاهی‌خواه، توان بیان منصفانه استدلال جمهوری‌خواه یک آزمون است. اگر فقط ضعیف‌ترین سخن مخالف را نقل کنم، مهارت تبلیغی خود را نشان داده‌ام، نه عمق فهم خود را. همین مسئولیت بر عهده طرف مقابل نیز هست.

۸. استدلال انگیزه‌مند و اطمینان افراطی به خود

گاهی ابتدا به نتیجه‌ای علاقه‌مند می‌شویم و سپس برای دفاع از آن دلیل پیدا می‌کنیم. در روان‌شناسی، بحث استدلال انگیزه‌مند به این مسئله می‌پردازد که خواسته‌ها و انگیزه‌های ما چگونه می‌توانند بر جست‌وجو و ارزیابی شواهد اثر بگذارند. انگیزه لزوماً آگاهانه نیست و موضوع نیز منحصر به یک جناح سیاسی نمی‌شود. مرور کلاسیک کوندا توضیح می‌دهد که انسان اغلب برای رسیدن به نتیجه مطلوب، از توجیه‌هایی استفاده می‌کند که برای خودش معقول به نظر برسند. [۲۲]

در عمل، ممکن است خطای هم‌فکر را استثنا و خطای مخالف را نشانه ذات او بدانم. ممکن است برای خبر علیه رقیب به یک تصویر اکتفا کنم، ولی برای خبر علیه گروه خودم مدرکی دست‌نیافتنی بخواهم. راه اصلاح، متهم کردن دیگران به تعصب نیست؛ باید معیار خودم را پیش از دیدن نتیجه روشن کنم.

می‌توانم از خود پیرسم: اگر همین رفتار از طرف گروه محبوب من سر می‌زد، چه می‌گفتم؟ آیا توضیح دیگری نیز ممکن است؟ کدام بخش سخنم مشاهده است و کدام بخش حدس دربارهٔ نیت دیگران؟ این پرسش‌ها تضمین خطاناپذیری نمی‌دهند، اما جلوی برخی داوری‌های شتاب‌زده را می‌گیرند.

۹. خلوص‌گرایی و اطاعت بی‌پرسش

هر گروهی برای همکاری به اصول و تعهد نیاز دارد. مشکل زمانی آغاز می‌شود که وفاداری با حذف پرسش، تحقیر منتقد و مسابقهٔ تندی سنجیده شود. در چنین فضایی، فرد ممکن است برای حفظ تعلق خود چیزی بگوید که در خلوت درباره‌اش تردید دارد. در این فصل، خلوص‌گرایی را نام این شیوهٔ برخورد می‌گذارم؛ چنین رفتاری ممکن است در گروه‌های دارای عقاید بسیار متفاوت پدیدار شود.

آزمایش مشهور میلگرام دربارهٔ اطاعت از اقتدار نشان داد که در یک موقعیت آزمایشگاهی مشخص، فشار موقعیت می‌تواند افراد را به ادامهٔ رفتاری سوق دهد که گمان می‌کنند برای دیگری دردآور است. تفسیر، اخلاق و تعمیم این آزمایش‌ها محل بحث است؛ از آن‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت مردم هر جامعه‌ای الزاماً فرمان‌بردارند یا رفتار سیاسی امروز را مستقیماً پیش‌بینی کرد. پرسش ماندگارشان، سهم ساختار موقعیت و مسئولیت فرد در اطاعت است. [۲۳]

در تشکل سیاسی، راه مقابله با اطاعت بی‌پرسش فقط توصیهٔ اخلاقی نیست. باید امکان اعتراض به تصمیم، ثبت نظر مخالف، پاسخ‌گویی مسئولان و جابه‌جایی مسئولیت وجود داشته باشد. اگر هزینهٔ یک سؤال، اتهام خیانت باشد، کیفیت تصمیم‌گیری آسیب می‌بیند. رهبری مسئول باید فضایی بسازد که خبر بد و نقد واقعی نیز به او برسد.

۱۰. گوش‌دادن و تنظیم واکنش در گفت‌وگوی دشوار

گوش‌دادن باکیفیت، توجه به سخن دیگری همراه با کوشش برای فهم و پرهیز از داوری شتاب‌زده است. در پژوهش ایتزچاکوف و همکاران دربارهٔ گفت‌وگوهای اختلافی، چنین گوش‌دادنی با افزایش خوداندیشی و کاهش برخی شاخص‌های قطبی‌شدن نگرش همراه بود. این یافته، وعدهٔ پایان خصومت‌های ریشه‌دار یا حل هر نزاعی نیست؛ نشان می‌دهد کیفیت رابطه در همان لحظهٔ گفت‌وگو می‌تواند اهمیت داشته باشد. [۲۴]

در یک جلسهٔ سیاسی، می‌توان پیش از پاسخ چند ثانیه مکث کرد، اجازه داد جمله کامل شود و میان نقد ادعا و داوری دربارهٔ شخصیت تفاوت گذاشت. اگر خشم به اندازه‌ای است که شنیدن را ناممکن کرده، توقف کوتاه جلسه می‌تواند مسئولانه باشد. آرام‌بودن لحن نیز به‌تنهایی دلیل درست‌بودن سخن نیست؛ ممکن است کسی مؤدبانه تبعیض را توجیه کند. باید هم شیوهٔ رابطه و هم محتوای پیشنهاد را سنجید.

هیچ‌کس موظف نیست برای اثبات مدارا در معرض تهدید بماند. گفت‌وگو به امنیت و رضایت نیاز دارد. تعیین مرز روشن در برابر توهین مداوم، تهدید یا اجبار، با درک متقابل ناسازگار نیست. گاهی حفظ امکان رابطهٔ آینده به این بستگی دارد که امروز گفت‌وگو را متوقف کنیم و برای آن شرایط مناسب‌تری بسازیم.

۱۱. محدودیت همدلی و ضرورت انصاف

همدلی ممکن است نسبت به نزدیکان و هم‌گروهان شدیدتر باشد. برونو، سیکارا و ساکس در بررسی سه موقعیت بین‌گروهی نشان دادند که همدلی بیشتر با گروه خودی در مقایسه با گروه دیگر، با کمک کمتر به بیرونی‌ها و پذیرش بیشتر آسیب ناشی از کمک‌نکردن ارتباط داشت. بنابراین، همراهی با رنج گروه خودی به‌تنهایی تضمین‌کنندهٔ رفتار عادلانه نیست. این پژوهش رابطه‌ای وابسته به موقعیت را بررسی می‌کند و به معنای زیان‌باربودن همهٔ شکل‌های همدلی نیست. [۲۵]

برای من، انصاف یعنی اصلی را که دربارهٔ رنج خود می‌پذیرم، دربارهٔ رنج مخالف نیز به کار ببرم. اگر با شکنجه مخالفم، هویت قربانی نباید حکم را عوض کند. اگر آزادی بیان را می‌خواهم، باید امکان بیان مسالمت‌آمیز عقیده‌ای را که دوست ندارم نیز بپذیرم. قاعدهٔ مشترک از حقوق کسانی محافظت می‌کند که شاید نتوانیم به آسانی با آنان احساس نزدیکی کنیم.

شناخت ذهن دیگری همچنین می‌تواند برای فریب یا بهره‌برداری از آسیب‌پذیری او به کار رود. از این رو، هنر درک متقابل در معنایی که من پیشنهاد می‌کنم، با احترام به اختیار و کرامت انسان همراه است. هدف، پیدا کردن نقطهٔ ضعف برای تسلیم‌کردن دیگری نیست. باید بتواند آگاهانه موافقت کند، مخالفت کند یا از همکاری کنار برود.

۱۲. تمرین عملی برای یک جمع سیاسی

تمرین پیشنهادی من با یک مسئله محدود آغاز می‌شود؛ برای مثال، همکاری در حمایت از آزادی زندانیان یا تدوین قواعد یک نشست مشترک. هر طرف ابتدا نگرانی خود را توضیح می‌دهد. طرف دیگر پیش از نقد، همان نگرانی را با زبان خود بازگو می‌کند و از گوینده می‌پرسد آیا بازگویی منصفانه بوده است. هدف آن است که بحث بر سر موضع واقعی پیش برود.

در گام بعد، هر طرف مشخص می‌کند کدام بخش اختلاف درباره واقعیت، کدام بخش درباره ارزش و کدام بخش درباره منفعت یا اعتماد است. اختلاف بر سر یک عدد به منبع نیاز دارد؛ اختلاف بر سر یک اولویت به توضیح معیار؛ و بی‌اعتمادی به تعهدی قابل سنجش. اگر همه این‌ها را در یک مشاجره مخلوط کنیم، حتی توافق بر یک بخش هم دیده نمی‌شود.

سپس هر طرف یک نقد معتبر به موضع خود و یک نکته قابل قبول در موضع دیگری بیان می‌کند. این کار اعتراف اجباری یا نمایش فروتنی نیست. اگر فرد هنوز نکته‌ای نمی‌بیند، باید فرصت پرسش بیشتر داشته باشد. در پایان، توافق کوچک و مشخصی نوشته می‌شود: چه کاری، توسط چه کسی و با چه روشی برای بازبینی انجام خواهد شد؟ اختلاف‌های باقی‌مانده نیز صریح ثبت می‌شوند.

این تمرین، مقیاس استاندارد روان‌شناختی یا درمان نیست؛ پیشنهادی برای بهبود کار جمعی است. ارزش آن را باید با رفتار سنجید: آیا سخن مخالف دقیق‌تر نقل شد؟ آیا تصمیمی اجرا شد؟ آیا فرد توانست بدون ترس اعتراض کند؟ اگر پاسخ منفی است، صرف برگزاری جلسه را نباید موفقیت نامید.

۱۳. ایرانیان پراکنده و انسان‌های پیونددهنده

جامعه ایران از تجربه‌های متنوعی تشکیل شده است. زندگی در داخل و خارج کشور، تفاوت نسل‌ها، زبان‌ها، باورهای دینی و فرصت‌های اقتصادی می‌تواند زاویه‌های دید متفاوت ایجاد کند. یک تجربه مهاجرت نماینده همه مهاجران نیست و صدای بلند در رسانه نیز لزوماً نماینده همه مردم داخل کشور نیست. باید راه‌هایی برای شنیدن تجربه‌های کمتر شنیده‌شده ساخت.

من اصطلاح «انسان پیونددهنده» را برای کسی به کار می‌برم که میان این تجربه‌ها امکان گفت‌وگو ایجاد می‌کند. این عنوان پیشنهادی من است، نه اصطلاح تشخیصی. چنین فردی می‌تواند زبان سیاسی گروه‌ها را برای یکدیگر روشن کند، سوءبرداشت را کاهش دهد و دربارهٔ حدود توافق صادق باشد. او لازم نیست رهبر مشهور یا صاحب مدرک بالا باشد؛ در یک انجمن، خانواده، اتحادیه یا گروه حرفه‌ای نیز می‌توان چنین نقشی داشت.

اما نباید ادارهٔ جامعه را به چند انسان استثنایی وابسته کنیم. اگر قواعد جلسه ناعادلانه، منابع مالی پنهان و مسئولیت‌ها دائمی باشند، مهارت فردی به‌تنهایی کافی نیست. انسان‌های دارای هنر درک متقابل باید به ساختن نهادهایی کمک کنند که پس از رفتن آنان نیز امکان شنیدن، نقد و اصلاح باقی بماند.

۱۴. مسئولیت من در برابر ایران آینده

برای من، این بحث به رفتار روزانه بازمی‌گردد. اگر از شاهزاده رضا پهلوی و پادشاهی مشروطه دفاع می‌کنم، باید بتوانم به جمهوری خواه گوش بدهم و حق او را مستقل از موافقتش با من به رسمیت بشناسم. اگر از آشتی ملی سخن می‌گویم، باید در جمع خودم نیز با تهدید و تحقیر مخالفت کنم. هنر درک متقابل هنگامی معنا پیدا می‌کند که برای رعایت آن، هزینهٔ مخالفت با همفکران خود را هم بپذیریم.

ایران آینده به انسان‌هایی نیاز دارد که هم قدرت تصمیم‌گیری داشته باشند و هم امکان اصلاح تصمیم را باز بگذارند. باید بتوانیم از منافع کشور دفاع کنیم، بدون آنکه هر اختلافی را دشمنی با کشور بخوانیم. باید بتوانیم رنج تاریخی خود را بیان کنیم و همچنان برای رنج دیگری جا داشته باشیم. این توانایی از تمرین، تجربه و قواعد عادلانه نیرو می‌گیرد و در انحصار هیچ جریان سیاسی نیست.

من درک متقابل را مسئولیتی می‌دانم که از همین امروز آغاز می‌شود؛ از نخستین باری که موضع رقیب را درست نقل می‌کنیم، از نخستین اشتباهی که می‌پذیریم و از نخستین توافقی که حتی به زیان مقطعی خود به آن وفادار می‌مانیم. ملتی با باورهای متفاوت، با همین رفتارها امکان ساختن آینده‌ای مشترک را پیدا می‌کند.

واژه‌نامه کوتاه فصل ششم

این اصطلاح‌ها به توانایی‌ها و فرایندهای متفاوت اشاره می‌کنند و نباید به جای یکدیگر به کار روند.

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی	معنای کاربردی
دیدگاه‌گیری	Perspective-taking	کوشش برای دیدن موقعیت از منظر دیگری
همدلی شناختی	Cognitive empathy	فهم حالت ذهنی، احساس یا نگرانی دیگری
همدلی عاطفی	Affective empathy	همراهی یا واکنش عاطفی به تجربه دیگری
پیچیدگی تلفیقی	Integrative complexity	تشخیص دیدگاه‌های مختلف و رابطه میان آن‌ها
فروتنی فکری	Intellectual humility	پذیرش امکان خطا و محدودیت باور خود
انعطاف‌پذیری شناختی	Cognitive flexibility	تغییر چارچوب یا روش با توجه به اطلاعات تازه
استدلال انگیزه‌مند	Motivated reasoning	اثر خواسته‌ها بر جست‌وجو و ارزیابی شواهد

منابع و یادداشت‌ها

شماره‌های داخل متن به منابع زیر ارجاع دارند. تفسیرها و پیشنهادهای سیاسی با صدای نویسنده بیان شده‌اند. تاریخ بررسی پیوندها ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶ است.

۱. روایت مستند دیدار ۱۰ آوریل ۱۹۴۰ و تصمیم پادشاه و دولت نروژ.

[Elverum Folk High School. History: The King's No at Elverum Folk High School.](#)

۲. دولت حزب کارگر در ۱۹۲۸، مقاومت و انتقال پادشاه و دولت به بریتانیا در ۱۹۴۰.

[The Royal Court of Norway. The biography of King Haakon VII.](#)

۳. اصلاح سیاسی، قانونی‌شدن حزب کمونیست، انتخابات و توافقی‌های مونکلو.

[La Moncloa. Adolfo Suárez González. 21 September 2018.](#)

۴. مرور رسمی دوره خوان کارلوس، گذار مشروطه و بحران فوریه ۱۹۸۱.

[Casa de S. M. el Rey. Acts of Abdication and Proclamation. 2014.](#)

۵. مقدمه و موضوع قانون حافظه دموکراتیک؛ شاهی بر تداوم مسئله قربانیان و حافظه سرکوب.

[Boletín Oficial del Estado. Ley 20/2022, de 19 de octubre, de Memoria Democrática.](#)

۶. نقش اتلی در دولت ائتلافی و تقسیم مسئولیت در زمان جنگ.

[Crowcroft, R. Clement Attlee: enigmatic, out of time - and formidable. History of Government. 11 March 2014.](#)

۷. انتخابات ۱۹۴۵ و انتقال دولت به حزب کارگر.

[Imperial War Museums. How Winston Churchill and the Conservative Party Lost the 1945 Election.](#)

۸. نخستین جلسه شورای مقاومت در ۲۷ مه ۱۹۴۳، نقش ژان مولن و ترکیب نیروها.

[Ordre de la Libération. Lettre d'information, mai 2020.](#)

۹. برنامه مارس ۱۹۴۴ شورای ملی مقاومت و بازسازی سیاسی و اجتماعی.

[Ordre de la Libération. Lettre d'information, mars 2024.](#)

۱۰. پایان آپارتاید، انتخابات ۱۹۹۴ و تشکیل دولت وحدت ملی.

[South African Government. History of South Africa.](#)

۱۱. نمونه رد عفو به دلیل افشانکردن کامل واقعیت یا احرازنشدن انگیزه سیاسی؛ نشان‌دهنده مشروط‌بودن عفو.

[Truth and Reconciliation Commission. Amnesty denied policemen involved in killing of Pebco Three. 18 June 1999.](#)

۱۲. توافق ۱۹۳۸ میان اتحادیه‌ها و کارفرمایان و قواعد حل اختلاف در بازار کار.

[Landsorganisationen i Sverige \(LO\). Huvudavtalet.](#)

۱۳. شرح سازمان کارفرمایان از توافق سالت‌شوبادن و زمینه نهادی آن.

[Svenskt Näringsliv. Vad är ett huvudavtal?](#)

۱۴. اختلاف پادشاه و دولت در ۱۹۴۰ و بحران بازگشت و کناره‌گیری لئوپولد سوم.

[La Monarchie belge. Le Roi Léopold III.](#)

۱۵. متن اصول چهارگانه همکاری؛ مرجع موضع اعلام‌شده برگزارکنندگان و امضاکنندگان.

[Rise Iran! Convention of National Cooperation to Save Iran. Munich, 26 July 2025.](#)

۱۶. مرجع موضع اعلام‌شده درباره تکرر و حق انتخاب مردم؛ نه تأیید مستقل دامنه حمایت عمومی.

[Reza Pahlavi. Speech at the Foreign Affairs Committee of the Dutch House of Representatives. 6 July 2026.](#)

۱۷. اعلام سفر و استقبال مقام اسرائیلی؛ این رویداد به‌تنهایی تعهد درباره حکومت آینده ایران را اثبات نمی‌کند.

[Government of Israel. Son of Iran's last shah set to make first visit to Israel. 16 April 2023.](#)

۱۸. تمایز دیدگاه‌گیری، نگرانی همدلانه و پریشانی شخصی در سنجش چندبعدی همدلی.

[Davis, M. H. \(1980\). A Multidimensional Approach to Individual Differences in Empathy. JSAS Catalog of Selected Documents in Psychology, 10, 85.](#)

۱۹. محدودیت تصور دیدگاه دیگری و نقش دریافت اطلاعات مستقیم در آزمایش پایانی.

[Eyal, T., Steffel, M., & Epley, N. \(2018\). Perspective Mistaking: Accurately Understanding the Mind of Another Requires Getting Perspective, Not Taking Perspective. Journal of Personality and Social Psychology, 114\(4\), 547-571. DOI: 10.1037/pspa0000115.](#)

۲۰. پیچیدگی شیوه پردازش اطلاعات؛ همچنین توضیح مؤلف درباره دو مؤلفه تمایز و تلفیق:

<https://www2.psych.ubc.ca/~psuedfeld/CXY.html>

[Suedfeld, P., & Tetlock, P. \(1977\). Integrative Complexity of Communications in International Crises. Journal of Conflict Resolution, 21\(1\), 169-184. DOI: 10.1177/002200277702100108.](#)

۲۱. فروتنی فکری، خطاپذیری باور و مواجهه با استدلال مخالف.

[Leary, M. R., et al. \(2017\). Cognitive and Interpersonal Features of Intellectual Humility. Personality and Social Psychology Bulletin, 43\(6\), 793-813. DOI: 10.1177/0146167217697695.](#)

۲۲. مرور نظری و پژوهشی درباره تأثیر انگیزه بر جست‌وجو و ارزیابی شواهد.

[Kunda, Z. \(1990\). The Case for Motivated Reasoning. Psychological Bulletin, 108\(3\), 480-498. DOI: 10.1037/0033-2909.108.3.480.](#)

۲۳. آزمایش اولیه اطاعت؛ یافته‌ها وابسته به موقعیت آزمایشی و بدون تعمیم مستقیم به گروه‌های سیاسی‌اند.

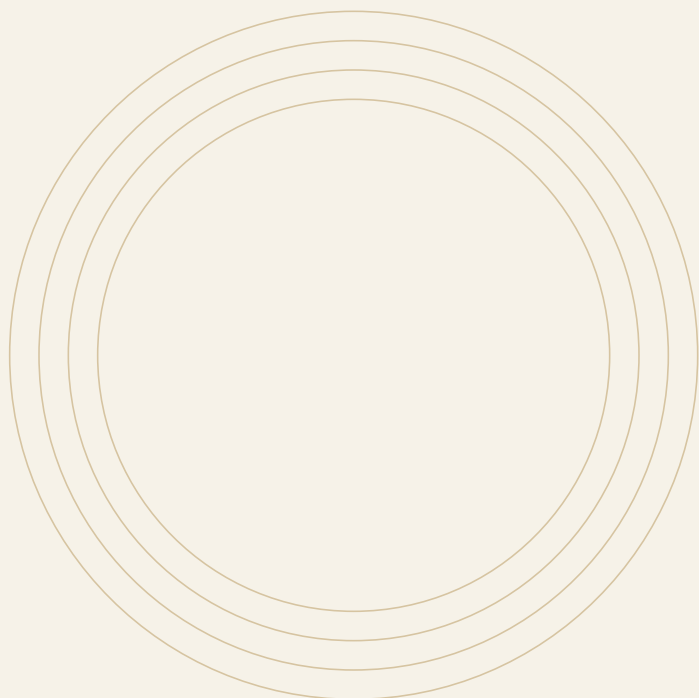
[Milgram, S. \(1963\). Behavioral Study of Obedience. Journal of Abnormal and Social Psychology, 67\(4\), 371-378. DOI: 10.1037/h0040525.](#)

۲۴. گوش‌دادن باکیفیت، خوداندیشی و کاهش برخی شاخص‌های قطبی‌شدن در چهار آزمایش.

[Itzhakov, G., Weinstein, N., Leary, M., Saluk, D., & Amar, M. \(2024\). Listening to Understand: The Role of High-Quality Listening on Speakers' Attitude Depolarization During Disagreements. Journal of Personality and Social Psychology, 126\(2\), 213-239. DOI: 10.1037/pspa0000366.](#)

۲۵. رابطه تفاوت همدلی با خودی و غیرخودی با کم‌رسانی و پذیرش آسیب منفعلانه.

[Bruneau, E. G., Cikara, M., & Saxe, R. \(2017\). Parochial Empathy Predicts Reduced Altruism and the Endorsement of Passive Harm. Social Psychological and Personality Science, 8\(8\), 934-942. DOI: 10.1177/1948550617693064.](#)



بُعد سیاسی

از اختلاف به همکاری مسئولانه

ساختار قدرت، استقلال احزاب، رهبری و قواعد مشترک؛ حق مردم برای انتخاب آزاد آینده ایران.

هنر درک متقابل زمانی به بلوغ می‌رسد که بتواند اختلاف واقعی را به همکاری مسئولانه تبدیل کند. در این دو فصل، بحث را به سیاست ایران و چشم‌انداز آینده کشور می‌رسانم. پرسش من این است که چگونه می‌توان از رقابت‌های فرساینده عبور کرد، حول حقوق مشترک و رهبری پاسخ‌گو گرد آمد و برای ایرانی آزاد، آباد و برخوردار از روابط صلح‌آمیز با جهان آماده شد. پاسخ من بر آشتی‌پذیری، سکولاردموکراسی و حق ملت برای تعیین سرنوشت خود استوار است.

۱. هنگامی که موضوع سیاست خود ساختار قدرت است

احزاب سیاسی معمولاً در پاسخ به نیازها، منافع و اختلاف‌های جامعه شکل می‌گیرند. یکی نماینده خواست‌های کارگران است، دیگری بر کارآفرینی و آزادی اقتصادی تأکید می‌کند، و جریانی دیگر حقوق اجتماعی، محیط زیست یا هویت فرهنگی را در مرکز برنامه خود می‌گذارد. در یک نظم دموکراتیک، این نیروها بر سر اداره کشور رقابت می‌کنند، اما قواعدی را می‌پذیرند که امکان ادامه رقابت را برای همه حفظ می‌کند.

با این حال، زمان‌هایی فرا می‌رسد که مسئله از تغییر دولت فراتر می‌رود. جامعه درباره منشأ قدرت، حدود اختیار حکومت و جایگاه قانون اساسی پرسش می‌کند. در چنین وضعیتی، رقابت عادی حزبی پاسخ کاملی به بحران نمی‌دهد؛ زیرا خود زمینی که رقابت باید بر آن صورت گیرد، محل اختلاف است. به نظر من، ایران امروز در چنین مرحله‌ای قرار دارد.

من این وضعیت را از یک جهت با مسئله مشروطه قابل مقایسه می‌دانم: ضرورت قراردادن قدرت در چهارچوب قانون و به رسمیت شناختن سهم مردم در تعیین سرنوشت کشور. این مقایسه به معنای یکسان بودن دو دوره نیست. جامعه امروز، تجربه‌ها و امکانات دیگری دارد. اما پرسش بنیادین همچنان زنده است: قدرت از کجا مشروعیت می‌گیرد و شهروند چگونه می‌تواند آن را محدود، نقد و اصلاح کند؟

بنابراین، حزب مسئول باید بتواند میان برنامه خود برای دولت آینده و توافق لازم برای ساختن نظم آینده تفاوت بگذارد. اختلاف درباره مالیات، مالکیت یا شکل نظام می‌تواند باقی بماند؛ ولی حق رقابت، امنیت مخالف و اعتبار رأی مردم باید پیشاپیش پذیرفته شود. اگر هر جریان فقط برای پیروزی خود قواعد بنویسد، قانون اساسی از همان آغاز به ابزار حذف تبدیل خواهد شد.

۲. داوری درباره جمهوری اسلامی باید با رفتار آن سنجیده شود

ارزیابی من این است که ساختار جمهوری اسلامی، در تجربه‌ای که تا زمان نگارش این فصل پیش روی ماست، نتوانسته راهی قابل اعتماد برای گذار به حاکمیت مردم و کنارگذاشتن خصومت ایدئولوژیک نشان دهد. این داوری سیاسی را باید از ادعای «هرگز مذاکره‌ای صورت نگرفته است» جدا کرد. مذاکره و تفاهم وجود داشته است؛ وزارت خارجه پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶ از امضای تفاهم اسلام‌آباد و مذاکرات اجرایی میان ایران و آمریکا خبر داده است. وجود چنین سندی، به خودی خود، اثبات‌کننده تغییر پایدار ساختار قدرت یا تضمین آزادی مردم نیست. [۱]

پرسش من این است که توافق چه تغییری در زندگی ایرانیان ایجاد می‌کند. آیا احتمال جنگ را کاهش می‌دهد؟ آیا دخالت حکومت در زندگی خصوصی محدود می‌شود؟ آیا شهروند می‌تواند بدون ترس حزب بسازد،

اعتراض کند و حاکمان را تغییر دهد؟ توافق خارجی را باید در موضوع خود سنجید و اصلاح سیاسی را نیز با شواهد مربوط به خود ارزیابی کرد.

من نمی‌خواهم تحلیل را به حکمی تبدیل کنم که هیچ رویدادی نتواند آن را تغییر دهد. ممکن است بخشی از ساختار قدرت روزی تغییر رفتاری واقعی و قابل سنجش نشان دهد: سرکوب را متوقف کند، نیروهای افراطی را مهار کند، به تعهدات روشن خارجی تن بدهد و حق انتخاب آزاد جامعه را بپذیرد. اگر چنین تغییری رخ دهد، مسئولیت عقلانی ما بررسی آن است. وفاداری به آزادی مردم نباید به وابستگی به یک پیش‌بینی تبدیل شود. اما وعده و نشانه‌های کافی نیست. تغییر زمانی وزن سیاسی پیدا می‌کند که در قانون، نهاد و رفتار روزمره دیده شود و امکان بازگشت خودسرانه از آن کاهش یابد. اعتماد از قابلیت بررسی تعهدات و پاسخ‌گویی در برابر نقض آن‌ها به وجود می‌آید.

۳. گشایش به جهان باید در زندگی مردم معنا پیدا کند

وقتی از امکان تغییری بنیادین سخن می‌گویم، منظوری ملموس دارم: پایان خصومت با آمریکا و اسرائیل، روابط سازنده با اروپا و همسایگان، کنارگذاشتن سیاست نیابتی و آمادگی برای کنارگذاشتن برنامه‌ها و ابزارهای هسته‌ای و موشکی مورد مناقشه در چهارچوب توافقی قابل راستی‌آزمایی. در این مثال، تغییر بنیادین سیاست نظامی و خارجی را در نظر دارم. در داخل نیز آزادی پوشش، رفع حجاب اجباری، آزادی کسب‌وکار و پایان قیومیت ایدئولوژیک بر زندگی مردم باید قابل مشاهده باشد. این‌ها معیارهای پیشنهادی من برای سنجش یک تغییر فرضی‌اند.

مثال‌هایی مانند ورود مک‌دونالد، برگرکینگ، کی‌اف‌سی و کوکاکولا، یا امکان فعالیت قانونی مشروب‌فروشی و کازینو، در بیان من نشانه‌های ممنوعیت‌های ایدئولوژیک و پذیرفتن حق انتخاب‌اند. حضور یک برند خارجی به‌تنهایی آزادی نمی‌آورد. تصمیم درباره‌ی مجوز، مالیات، سلامت عمومی و محدودیت سنی نیز باید در نهادهای پاسخ‌گو و با مشارکت جامعه گرفته شود. مسئله اصلی این است که دولت، سلیقه و باور خود را به اجبار بر همه تحمیل نکند.

همچنین، پایان نظامی‌گری ایدئولوژیک باید به امنیت کشور کمک کند. ایران به توان حفاظت از مردم، مرزها و زیرساخت‌های خود نیاز دارد؛ توانی که تابع قانون و نظارت غیرنظامی باشد و منابع ملی را صرف بحران‌سازی دائمی نکند. گشودن درهای کشور زمانی به بازسازی می‌انجامد که با امنیت حقوقی، رقابت سالم، انتقال دانش و توان تولید داخلی همراه شود.

۴. تعدد مراکز قدرت و مسئله اعتبار تعهد

یکی از نگرانی‌های من دربارهٔ جمهوری اسلامی، فاصله میان سخن دیپلماتیک و توان اجرای تعهد در درون ساختار قدرت است. اگر مذاکره‌کننده نتواند رفتار نهادهای نظامی، امنیتی یا مراکز بانفوذ دیگر را در چهارچوب تصمیمی الزام‌آور قرار دهد، طرف مقابل با مسئلهٔ اعتماد روبه‌رو می‌شود. جامعهٔ ایران نیز باید بداند چه کسی تصمیم می‌گیرد و چه کسی پاسخ‌گوی پیامد آن است.

نباید تعدد نهادها را به‌خودی‌خود نشانهٔ بی‌نظمی دانست؛ دموکراسی نیز نهادهای متعددی دارد. تفاوت در روشن‌بودن حدود اختیار، امکان نظارت و وجود سازوکار حل اختلاف است. خطر هنگامی افزایش می‌یابد که مرز مسئولیت مبهم باشد و هیچ مرجع پاسخ‌گویی نتواند از اجرای تصمیم قانونی اطمینان دهد. تحولات رأس حکومت نیز لزوماً این مسئله را حل نمی‌کند. رویترز در مارس ۲۰۲۶، پس از کشته‌شدن علی خامنه‌ای، از انتخاب مجتبی خامنه‌ای به جانشینی او گزارش داد. تغییر شخص در رأس قدرت را نمی‌توان معادل پایان ساختار ولایت فقیه دانست. بحث من دربارهٔ کیفیت نهاد و حدود قدرت است و با رفتن یا آمدن یک فرد خاتمه نمی‌یابد. [۲]

همین معیار باید دربارهٔ جایگزین پیشنهادی ما نیز به کار رود. مخالفان جمهوری اسلامی نمی‌توانند از حکومت شفافیت بخواهند و برای نهادهای خود از توضیح اختیار، منابع مالی و شیوهٔ تصمیم‌گیری طفره برونند. اعتبار سیاسی آینده از رفتار امروز ساخته می‌شود.

۵. آناتومی احزاب و استقلال محورهای سیاسی

در نوشته پیشینم درباره بازسازی آناتومی حزبی ایران، کوشیده‌ام میان خانواده‌های فکری و شکل حقوقی حکومت تفکیک کنم. پادشاهی‌خواهی الزاماً راست‌گرایی اقتصادی نیست و جمهوری‌خواهی نیز الزاماً چپ‌گرایی نیست. یک سوسیال‌دموکرات می‌تواند از پادشاهی پارلمانی دفاع کند و یک جمهوری‌خواه می‌تواند طرفدار اقتصاد بازار باشد. خلط این محورها، امکان یافتن اشتراک‌های واقعی را کاهش می‌دهد. [۲]

سازمان مجاهدین خلق، جریان‌های فدایی، کمونیسم کارگری، حکمتیست‌ها، جمهوری‌خواهان و طیف‌های گوناگون پادشاهی‌خواه، تاریخ و زبان سیاسی یکسانی ندارند. نمی‌توان همه اعضای هر خانواده را با یک صفت توضیح داد. نقد من متوجه رفتارها و ساختارهایی است که توافق دموکراتیک را ناممکن می‌کنند: انحصار حقیقت، تقدیس سازمان، نفی حق رقیب و ناتوانی در بازبینی خطا.

آنچه در آن مقاله به صورت خانواده‌های پارلمانی پیشنهاد کرده‌ام، تلاشی برای فهم و هماهنگی این تکرر است، نه تعیین شمار مجاز احزاب. جامعه آزاد ممکن است تشکل‌های بیشتری پدید آورد یا بعضی جریان‌ها را در یکدیگر ادغام کند. مهم آن است که اختلاف‌های اجتماعی بتوانند به برنامه‌های قابل انتخاب تبدیل شوند و مردم میان آن‌ها داوری کنند. [۳]

ایران به رقابت درباره مسائل واقعی نیاز دارد: چگونه آب را مدیریت کنیم، تولید را افزایش دهیم، حقوق کارگر را حفظ کنیم، فرصت کارآفرینی بسازیم و دسترسی به آموزش و سلامت را بهبود دهیم؟ حزبی که همه نیروی خود را صرف اثبات ناپاکی تاریخی رقیب می‌کند، هنوز برنامه روشنی برای زندگی مشترک عرضه نکرده است.

۶. افراط‌گرایی در دو سوی میدان

در بخشی از فضای پادشاهی‌خواهی، دفاع از نام پهلوی چنان بیان می‌شود که گویی رأی‌گیری، جمهوری‌خواهی یا حقوق مخالفان، تعرض به حق پادشاه است. من این برداشت را با مشروطه ناسازگار می‌دانم. پادشاهی مشروطه برای محدودکردن قدرت و تضمین استمرار کشور در چهارچوب قانون معنا پیدا می‌کند. اگر حق مردم به انتخاب را مزاحم بدانیم، از محتوای مشروطه فاصله گرفته‌ایم.

در سوی دیگر، بخشی از چپ افراطی چنان با هر صورت پادشاهی‌خواهی مخالفت می‌کند که امکان همکاری با یک پادشاهی‌خواه دموکرات را نیز از پیش می‌بندد. اگر دفاع از کارگر به نفی آزادی انتخاب همان کارگر برسد، تناقض آشکار می‌شود. کارگر نیز حق دارد درباره شکل حکومت، همانند هر شهروند دیگری، مستقلاً تصمیم بگیرد.

هیچ‌یک از این نقدها مجوز تعمیم به همه پادشاهی‌خواهان یا همه نیروهای چپ نیست. مسئله، فرهنگ سیاسی حذف است؛ فرهنگی که می‌تواند در هر اردوگاهی پدید آید. هنگامی که رقیب را ذاتاً فاقد حق می‌دانیم، در عمل راه گفت‌وگو را می‌بندیم و زمینه تکرار اقتدارگرایی را فراهم می‌کنیم. من این ناتوانی در همکاری را مسئله‌ای در تربیت و بلوغ سیاسی می‌دانم. باید بیاموزیم که توافق محدود، خیانت به هویت نیست؛ پذیرش اشتباه، بی‌اعتباری نمی‌آورد؛ و حفظ حقوق مخالف، نشانه ضعف نیست. این آموختن برای بقای مشترک ما ضرورت دارد.

۷. رهبری ملی و پیمان مشترک

من از نقش شاهزاده رضا پهلوی در گردآوردن نیروهای ملی و از پادشاهی مشروطه دفاع می‌کنم. ارزش این پشتیبانی را در توان ساختن توافقی می‌بینم که مخالف سیاسی نیز بتواند آینده خود را در آن تصور کند. رهبری ملی باید ظرفیت اعتمادسازی میان گروه‌های متفاوت را افزایش دهد و راه تصمیم آزاد مردم را هموار کند. شاهزاده رضا پهلوی در سخنرانی ۶ ژوئیه ۲۰۲۶ در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان هلند، چهار اصل را بیان کرده است: تمامیت ارضی ایران؛ حقوق برابر و آزادی‌های فردی شهروندان؛ جدایی دین و حکومت؛ و حق مردم برای انتخاب شکل آینده نظام. او همچنین از همکاری نیروهای چپ و راست، جمهوری‌خواه و پادشاهی‌خواه سخن گفته است. این موضع اعلام‌شده، مبنایی روشن برای سنجش رفتار هواداران و همکاران فراهم می‌کند. [۴]

از نظر من، همکاری حول این اصول باید داوطلبانه و همراه با سازوکار پاسخ‌گویی باشد. رهبری گذار به حدود اختیار، مدت مسئولیت، نهادهای همکار و مسیر واگذاری قدرت نیاز دارد. شخصیت شناخته‌شده می‌تواند به اعتماد کمک کند؛ اما اعتماد باید در قواعدی تثبیت شود که پس از تغییر افراد نیز دوام بیاورد.

جمهوری خواه می تواند ترجیح خود را حفظ کند و در ساختن چنین مسیر مشترکی سهم داشته باشد. پادشاهی خواه نیز باید آماده باشد که انتخاب آزاد مردم را بپذیرد. اعتبار صندوق رأی را نمی توان به نتیجه مطلوب خود مشروط کرد. احترام به این اصل، همان نقطه ای است که هنر درک متقابل به تعهد سیاسی تبدیل می شود.

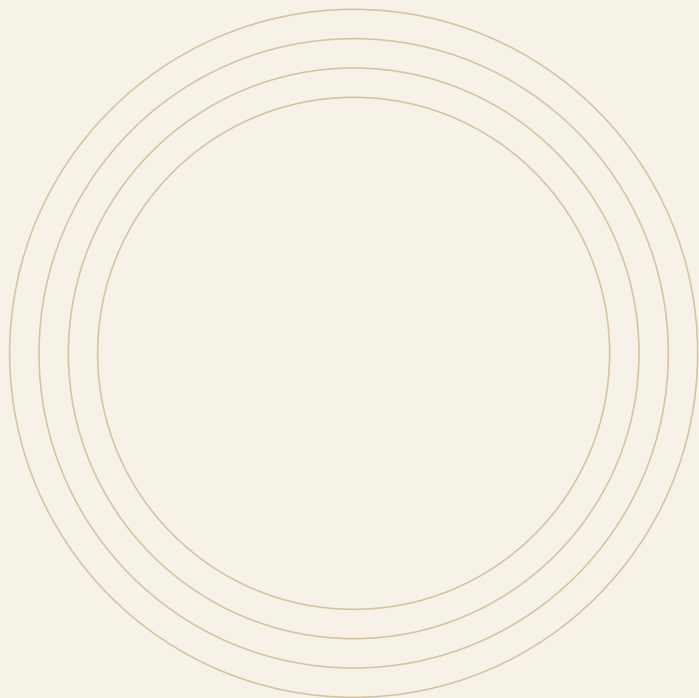
۸. همکاری باید تمرین و ارزیابی شود

ائتلاف با انتشار یک عکس جمعی یا بیانیه کامل نمی شود. نیروهای سیاسی باید بتوانند کاری مشخص را با هم انجام دهند: از حقوق زندانیان دفاع کنند، برای خانواده های آسیب دیده حمایت سازمان دهند، درباره اداره خدمات عمومی برنامه ارائه کنند و اختلاف های خود را بدون تخریب شخصی حل کنند. نتیجه همکاری باید برای مردم قابل مشاهده باشد.

در چنین همکاری ای، منابع مالی و مسئولیت ها باید روشن باشند. تصمیم ها باید ثبت شوند و راه اعتراض درون ائتلاف وجود داشته باشد. پذیرش عضو تازه نیز نباید به آزمون وفاداری به همه مواضع گذشته تبدیل شود. آنچه اهمیت دارد، تعهد اکنون فرد یا گروه به قواعد مشترک و آمادگی او برای پاسخ گویی درباره رفتار خویش است.

آشتی ملی، مسئولیت فردی در قبال نقض حقوق انسان را از میان نمی برد. قربانی حق حقیقت یابی و دادخواهی دارد و متهم نیز حق رسیدگی عادلانه. اما هیچ خانواده، قوم، طبقه یا گروهی را نباید به صورت جمعی از آینده کشور محروم کرد. در نوشته ام درباره رهبر آشتی ملی نیز بر همین پیوند میان آمادگی جامعه برای آشتی و مسئولیت رهبری تأکید کرده ام. [۵]

در پایان این فصل، معیار من برای بلوغ سیاسی روشن است: آیا می توانیم با کسی که همه عقاید ما را ندارد، درباره حقوق مشترک توافق کنیم و به آن وفادار بمانیم؟ پاسخ مثبت به این پرسش، شرط ساختن نیرویی است که هم توان گذار داشته باشد و هم شایستگی اداره ایران پس از آن را.



نتیجه‌گیری

هنر درک متقابل و آینده ایران

منافع ملی، روابط با جهان، مسئولیت ایرانیان و امکان ساختن آینده‌ای مشترک با حفظ تفاوت‌ها.

فصل هشتم

نتیجه‌گیری هنر درک متقابل

۱. ایران در میان رقابت قدرت‌ها

ایران امروز در نقطه تلاقی بحران داخلی و رقابت‌های بین‌المللی قرار گرفته است. سرنوشت کشور فقط با تصمیم ایرانیان شکل نمی‌گیرد، اما هیچ قدرت خارجی نیز نمی‌تواند به جای ملت ایران، مشروعیت دموکراتیک تولید کند. وظیفه ما شناخت منافع دیگران و ساختن ظرفیت ملی برای دفاع از منافع خود است.

در خوانش من از سیاست آمریکا در دوره ترامپ، منطق معامله، سرمایه، فناوری و بازآرایی روابط منطقه‌ای جایگاه برجسته‌ای دارد. در مقابل، به بخشی از سیاست‌ورزی اروپایی انتقاد دارم که برای حفظ ثبات کوتاه‌مدت، بیش از اندازه به سازگاری با ساختارهای موجود تکیه می‌کند. این برداشت را به‌عنوان تحلیل خود بیان می‌کنم؛ آمریکا و اروپا هر یک مجموعه‌ای از دولت، نهاد، حزب و منافع متنوع‌اند و نمی‌توان همه رفتارهایشان را با یک نیت توضیح داد.

در تحلیل من، بخشی از سیاست اروپا هنوز از میراث نگاه استعماری و عادت به معامله با نیروهای مذهبی اثر می‌پذیرد؛ نگاهی که ممکن است دسترسی به انرژی ارزان و بازار کالا را بر رشد مستقل جامعه منطقه مقدم بداند. این نقد من به یک گرایش سیاسی است، نه نسبت‌دادن نیتی واحد و اثبات‌شده به همه دولت‌ها و مردم اروپا.

نگرانی من آن است که ایران در نگاه قدرت‌های بیرونی به منبع انرژی، بازار مصرف یا موضوع مهار امنیتی تقلیل یابد. هرگاه حقوق و توان تولیدی مردم در چنین محاسبه‌ای نادیده گرفته شود، هزینه را جامعه ایران می‌پردازد. پاسخ مناسب، ساختن رابطه‌ای است که طرف مقابل نیز در پیشرفت و ثبات یک ایران آزاد منفعت ببیند.

برای این کار باید با آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، اعراب، اسرائیلی‌ها و دیگر همسایگان به زبان منافع روشن سخن گفت. یک سیاست ملی بالغ، اختلاف میان آنان را می‌فهمد و همکاری را پیگیری می‌کند، اما اختیار تشخیص منافع ایران را به هیچ‌یک واگذار نمی‌کند.

۲. تجربه جنگ و مسئولیت شنیدن نگرانی دیگران

در گفت‌وگو درباره ایران، تجربه‌های عراق، افغانستان، لیبی و سوریه بارها به‌عنوان هشدار مطرح می‌شوند. این تجربه‌ها از نظر زمینه، مداخله خارجی و مسیر داخلی یکسان نیستند؛ با این حال، برای بسیاری از مخاطبان، یادآور خطر فروپاشی، آوارگی و طولانی‌شدن خشونت‌اند. نادیده‌گرفتن این نگرانی، امکان تفاهم با آنان را کمتر می‌کند.

به گمان من، خاطره تلخ این جنگ‌ها در احتیاط بخشی از افکار عمومی اروپا و بخشی از دموکرات‌های آمریکا اثر دارد؛ احتیاطی که گاهی صدای معترضان ایرانی را در حاشیه بحث جنگ و صلح قرار می‌دهد. این رابطه را به‌عنوان تحلیل مطرح می‌کنم و آن را توضیح یگانه رفتار همه این نیروها نمی‌دانم.

هنر درک متقابل از ما می‌خواهد بفهمیم چرا کسی از جنگ می‌ترسد، حتی اگر با نتیجه‌گیری سیاسی او موافق نباشیم. مخالفت با جنگ را نباید خودکار به حمایت از جمهوری اسلامی ترجمه کرد. همان‌طور که بیم از بی‌ثباتی نیز نباید به دلیلی برای بی‌اعتنایی به سرکوب مردم تبدیل شود.

اگر می‌خواهیم جهان به گذار ایران اعتماد کند، باید درباره حفاظت از غیرنظامیان، استمرار آب و برق و درمان، امنیت مرزها و جلوگیری از انتقام توضیح عملی داشته باشیم. مطالبه آزادی با مسئولیت حفظ زندگی همراه است. توان ارائه چنین برنامه‌ای، بخشی از اعتبار سیاسی جنبش خواهد بود.

۳. قربانیان دی‌ماه و معیار واحد حقوق بشر

رنج ایرانیانی که در اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و ژانویه ۲۰۲۶ کشته، مجروح یا بازداشت شدند، نباید زیر خبرهای جنگ و معامله‌های سیاسی محو شود. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل در گزارش و بیانیه سپتامبر ۲۰۲۶،

سرکوب شدید و نقض‌های سنگین حقوق بشر در ایران را بررسی کرده است. این مستندسازی برای دادخواهی و حفظ حافظهٔ عمومی اهمیت دارد. [۶]

من به‌ویژه از دیده‌نشدن صدای کسانی نگرانم که با امید به تغییر و با شعارهایی چون «جاوید شاه» به میدان آمدند. شاهزاده رضا پهلوی نیز در سخنرانی رسمی خود، اعتراضات ژانویه را با فراخوان و مطالبهٔ رهبری گذار پیوند داده است. این، روایت سیاسی اعلام‌شدهٔ اوست و نباید جای بررسی مستقل تجربه و گرایش تک‌تک معترضان بنشیند. [۴]

قربانیان، با هر عقیده و شعار، حق یکسانی به زندگی و دادخواهی داشته‌اند. هیچ جریان سیاسی مالک رنج آنان نیست. یادشان باید ما را به حفظ جان انسان وادارد و خانواده‌هایشان باید در تصمیم دربارهٔ روایت و دادخواهی خود صاحب صدا باشند.

نقد من به کم‌توجهی و ناپایداری توجه عمومی است. مستندسازی موجود باید به پیگیری مستمر، تحقیق مستقل و حمایت از بازماندگان بینجامد. حقوق بشر زمانی اعتبار دارد که برای دوست و مخالف و برای قربانی هر طرف با یک معیار به کار رود.

۴. جهت‌گیری جهانی و پرهیز از وابستگی فکری

من برای آیندهٔ ایران، ارتباط سازنده با جهان آزاد، اقتصاد جهانی و مراکز علم و فناوری را ضروری می‌دانم. همکاری با آمریکا، اروپا و اسرائیل می‌تواند بخشی از این جهت‌گیری باشد. استقلال ملی با بستن درهای کشور حاصل نمی‌شود؛ به توان انتخاب شریک، مذاکره بر سر قرارداد و دفاع از حقوق شهروندان نیاز دارد.

وقتی در نوشته‌هایم از شرق‌زدگی انتقاد می‌کنم، مقصودم دلبستگی ایدئولوژیکی است که دشمنی با غرب را بر مصلحت ایران مقدم می‌گذارد. این نقد به مردم یا فرهنگ کشورهای شرقی مربوط نیست. ایران می‌تواند با کشورهای شرق نیز رابطه‌ای سودمند داشته باشد، مشروط بر آنکه منافع ملی و حق تصمیم مستقل خود را حفظ کند.

این نقد را باید دربارهٔ جریان‌های سیاسی نیز با دقت به کار برد. صرف نام مجاهدین، فدایی، حکمتیست، کمونیست کارگری یا جمهوری‌خواه، موضع امروز همهٔ اعضای آن جریان را اثبات نمی‌کند. باید پرسید برنامهٔ

مشخص هر نیرو درباره سیاست خارجی، آزادی و حقوق برابر چیست و آیا حاضر است آن را در معرض نقد و رأی مردم قرار دهد.

همین قاعده درباره علاقه به غرب نیز صادق است. دوستی با یک دولت خارجی، ما را از ارزیابی تصمیم‌های آن معاف نمی‌کند. سیاست ملی زمانی بالغ می‌شود که بتواند همکاری و نقد را کنار هم نگه دارد و منفعت ایران را با وفاداری بی‌قیدوشرط به هیچ دولت دیگری یکی نگیرد.

۵. اسرائیل و امکان صلح پایدار

به نظر من، پذیرش موجودیت اسرائیل و امکان رابطه عادی و دوستانه با آن، یکی از آزمون‌های مهم واقع‌گرایی در سیاست منطقه‌ای است. ایران نباید آینده خود را به رؤیای محو کشوری دیگر گره بزند. صلح پایدار به پذیرش متقابل، امنیت و امکان زندگی برای مردم منطقه نیاز دارد.

موضع نیروها درباره اسرائیل می‌تواند بخشی از جهت‌گیری آن‌ها را روشن کند؛ با این حال، موافقت یا مخالفت با یک پرچم، به‌تنهایی تصویری کاملی از دموکراتیک‌بودن یک جریان نمی‌دهد. باید میان پذیرش موجودیت کشور، ارزیابی سیاست یک دولت و دفاع از حقوق مردم تفاوت گذاشت. نقد دولت اسرائیل الزاماً نفی موجودیت آن نیست و حمایت از دوستی با اسرائیل نیز به معنای تأیید همه تصمیم‌های دولت آن نیست. ایران آزاد می‌تواند برای نزدیکی اسرائیل و کشورهای عربی نقش سازنده داشته باشد. این نقش‌هنگامی پایدار می‌شود که حقوق و امنیت اسرائیلیان و فلسطینیان و حاکمیت کشورهای منطقه در آن دیده شود. صلحی که بخشی از مردم را از آینده حذف کند، اعتماد لازم برای ماندگاری را از دست می‌دهد.

خواسته من رابطه‌ای است که همکاری در آب، پزشکی، کشاورزی، فناوری و تجارت را ممکن کند و خصومت ایدئولوژیک را از سیاست ایران کنار بگذارد. این مسیر باید به سود زندگی ایرانیان باشد و به کاهش ترس و خشونت در منطقه کمک کند.

۶. از پیمان ابراهیم به چشم‌انداز پیمان کوروش

توافق‌های ابراهیم در سال ۲۰۲۰، چارچوبی واقعی برای عادی‌سازی روابط اسرائیل با برخی کشورهای عربی فراهم کردند. در کنار این اسناد امضا شده، شاهزاده رضا پهلوی از «پیمان کوروش» به‌عنوان چشم‌انداز روابط آینده ایران و اسرائیل و همکاری منطقه‌ای سخن گفته است. این دو از نظر وضعیت حقوقی یکسان نیستند: یکی به توافق‌های موجود اشاره دارد و دیگری در این بحث، پیشنهاد و چشم‌اندازی برای آینده است. [۷، ۸]

وقتی از گسترش پیمان ابراهیم به پیمان کوروش سخن می‌گویم، مقصودم افزودن ظرفیت ایران به صلح و همکاری منطقه است. ایران می‌تواند میان موقعیت جغرافیایی، منابع، نیروی انسانی و پیوندهای تاریخی خود رابطه‌ای تازه بسازد؛ رابطه‌ای که از دشمنی دائمی فاصله بگیرد و منافع مشترک پدید آورد.

این چشم‌انداز به کار حقوقی و اجرایی نیاز دارد. شناسایی متقابل، احترام به حاکمیت، حل مسالمت‌آمیز اختلاف و حفاظت از حقوق مردم، باید پشتوانه هر توافق باشند. سپس می‌توان همکاری در ترانزیت، انرژی، آب، پژوهش و سرمایه‌گذاری را مرحله‌به‌مرحله توسعه داد. نام تاریخی پیمان می‌تواند الهام‌بخش باشد؛ دوام آن به اعتماد و منفعت قابل لمس وابسته است.

۷. همکاری منطقه‌ای و افق بازار مشترک

ایران باید برای همکاری اقتصادی با همسایگان و کشورهای منطقه ابتکار داشته باشد. نزدیکی به اروپا ارزشمند است، اما برنامه توسعه ما نباید معطل عضویت در ساختارهایی بماند که مسیر آن برای ایران روشن نیست. ترکیه هنوز عضو اتحادیه اروپا نیست، هرچند از سال ۱۹۹۶ با آن اتحادیه گمرکی دارد. این تفاوت نشان می‌دهد همکاری اقتصادی، عضویت سیاسی و حضور در بازار واحد، مفاهیم یکسانی نیستند. [۹]

پیشنهاد من حرکت تدریجی به سوی شبکه‌ای از همکاری‌های منطقه‌ای است که در بلندمدت بتواند زمینه‌بازاری مشترک را فراهم کند. چنین بازاری با اعلام یک شعار به وجود نمی‌آید. ابتدا باید تجارت قابل پیش‌بینی، حمل‌ونقل مطمئن، قواعد گمرکی روشن، استانداردهای قابل توافق و سازوکار حل اختلاف ایجاد شود.

ایران، کشورهای عربی، ترکیه، اسرائیل و دیگر شرکای منطقه‌ای، ظرفیت‌ها و نگرانی‌های متفاوتی دارند. همکاری موفق باید به این تفاوت‌ها پاسخ دهد و برای کشورهای کوچک‌تر نیز امنیت و منفعت داشته باشد.

سیاست منطقه‌ای ایران زمانی معتبر خواهد بود که همسایه، قدرت ایران را فرصت همکاری بداند و از مداخله در امور خود نترسد.

همکاری برای امنیت جمعی نیز باید تابع همین منطق باشد: کاهش تنش، ارتباط روشن میان دولت‌ها و احترام به حقوق مردم. آرمان من خاورمیانه‌ای است که منابع خود را بیشتر صرف علم، سلامت و تولید کند و هزینه خصومت‌های دائمی را کاهش دهد.

۸. پهلوی پلاس و مسئولیت بازسازی

آنچه من «پهلوی پلاس» می‌نامم، در نوشته مستقل این موضوع توضیح داده‌ام: پیوند میراث دولت‌سازی و نوسازی با الزامات جامعه آزاد و حاکمیت مردم. این تعبیر، چارچوب پیشنهادی من است و نباید آن را برنامه رسمی یا نقل‌قولی از شاهزاده رضا پهلوی دانست. در آن، دولت کارآمد، اقتصاد مولد، سیاست خارجی واقع‌گرا و حقوق برابر باید یکدیگر را تقویت کنند. [۱۰]

بازسازی ایران به علم، دانش و مدیریت نیاز دارد. سرمایه ملی تنها نفت و گاز نیست؛ مهارت انسان، سلامت جامعه، اعتماد عمومی و توان تولید نیز بخشی از آن است. متخصص باید بتواند کار کند و نقد شود. مدیر باید مسئولیت تصمیم خود را بپذیرد. دانشگاه باید امکان پژوهش مستقل داشته باشد و شهروند باید بتواند درباره هزینه و نتیجه برنامه‌ها سؤال کند.

تکنوکراسی زمانی به آزادی کمک می‌کند که پاسخ‌گو باشد. تخصص، حق حاکمیت نامحدود به متخصص نمی‌دهد؛ همان‌گونه که محبوبیت سیاسی نیز جای دانش اجرایی را نمی‌گیرد. جامعه به ارتباط درست میان نمایندگی مردم و توان کارشناسی نیاز دارد. این پیوند در نوشته‌های من درباره تکنوکراسی و آشتی ملی نیز جایگاه محوری داشته است. [۱۱]

برای من که در انگلستان زندگی می‌کنم و در جراحی تروما، مسئولیت حرفه‌ای، پژوهش و فعالیت سیاسی حضور دارم، آینده ایران مسئله‌ای دور و انتزاعی نیست. می‌خواهم بتوانم سهم خود و خانواده‌ام را در آن آینده ببینم. بسیاری از ایرانیان خارج از کشور نیز می‌توانند دانش، شبکه همکاری و تجربه خود را به بازسازی پیوند دهند. چنین مشارکتی به اعتماد و امکان همکاری با مردم و متخصصان داخل کشور نیاز دارد.

هیچ‌کس نباید به دلیل خارج‌نشینی برای خود حق تقدم در اداره ایران قائل شود. مشارکت باید با شایستگی، نیاز کشور و پذیرش قواعد عمومی سنجیده شود. ایرانی که در داخل مانده و هزینه داده است، باید در ساختن آینده صاحب صدا و اختیار باشد.

۹. ایران میدان تقسیم غنائم نیست

خطر بزرگ، تصور زود هنگام پیروزی و تقسیم سهم میان خودی‌هاست. اگر پادشاهی‌خواهی به دفاع از امتیاز گروهی و تحقیر مردم برسد، از ساختن ایران نوین دور شده‌ایم. احترام به شاهزاده رضا پهلوی زمانی معنای ملی دارد که با احترام به حقوق ایرانیان همراه باشد.

طرد کسی که دیروز همراه ما نبوده، ظرفیت جنبش را کوچک می‌کند. انسان‌ها می‌آموزند و مواضع خود را بازبینی می‌کنند. باید این تغییر را پذیرفت و صداقت، مسئولیت‌پذیری و تعهد به حقوق دیگران را مطالبه کرد؛ همان‌گونه که در مقاله مسئولیت‌پذیری سیاسی نوشته‌ام. [۱۲]

من از گردآمدن بیشترین شمار ممکن ایرانیان زیر پرچم ملی شیر و خورشید و با رهبری شاهزاده رضا پهلوی دفاع می‌کنم؛ گردآمدنی که تکرر سیاسی، قومی، زبانی و مذهبی را محترم بشمارد. راه رسیدن به این همراهی، اقناع و اعتمادسازی است. کسی که هنوز با انتخاب سیاسی من همراه نیست، حقوق شهروندی کمتری ندارد. اگر می‌خواهیم به جهان نشان دهیم عزم ملی برای گذار از جمهوری اسلامی به سکولاردموکراسی وجود دارد، باید در رفتار خود قابلیت آن آینده را آشکار کنیم. حقوق بشر و سکولاردموکراسی باید زبان مشترک و محور این مبارزه باشند. حق نقد، رعایت حقیقت، احترام به رأی و توان همکاری، از امروز قابل تمرین‌اند. هیچ رهبری نمی‌تواند به‌تنهایی جای بلوغ سیاسی همه ما را بگیرد.

هنر درک متقابل برای من در همین مسئولیت مشترک معنا می‌یابد: دیگری را بفهمم، بی‌آنکه مجبور باشم همه باورهایش را بپذیرم؛ از حق او دفاع کنم، حتی هنگامی که رقیب من است؛ و سهم خود را در ساختن قواعدی ادا کنم که زندگی آزاد را برای هر دوی ما ممکن می‌سازد. با چنین درکی، ایران را پس می‌گیریم تا همه ایرانیان بتوانند در ساختن و اداره آن شریک باشند.

منابع و مأخذ

منابع خبری و رسمی برای گزاره‌های قابل بررسی و آثار پیشین نویسنده برای تداوم بحث به کار رفته‌اند. تاریخ بررسی پیوندها ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶ است. تحلیل‌ها و پیشنهادها سیاسی متن، دیدگاه نویسنده‌اند.

۱. وزارت امور خارجه پاکستان. گفت‌وگوهای فنی ذیل تفاهم اسلام‌آباد. اطلاعیه ۲۰ ژوئن ۲۰۲۶؛ اعلام مذاکرات ایران و آمریکا با میانجی‌گری پاکستان و قطر. [پیوند منبع](#)

۲. نخول، سامیه و حافظی، پریسا. ایران، مجتبی خامنه‌ای را به جانشینی پدرش برمی‌گزیند. رویترز، ۸ مارس ۲۰۲۶، به‌روزرسانی ۹ مارس ۲۰۲۶. [پیوند منبع](#)

۳. بخشایش، پیمان. از پراکندگی سیاسی تا هفت خانواده پارلمانی؛ بازسازی آناتومی حزبی ایران برای سکولاردموکراسی در پادشاهی مشروطه یا جمهوری پارلمانی. نسخه موجود در مجموعه نویسنده در گوگل درایو. [پیوند منبع](#)

۴. پهلوی، رضا. سخنرانی در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان هلند. ۶ ژوئیه ۲۰۲۶. وب‌سایت رسمی؛ مأخذ چهار اصل و روایت سخنران درباره اعتراضات ژانویه. [پیوند منبع](#)

۵. بخشایش، پیمان. رهبر آشتی ملی و آشتی‌پذیری ملت. ژوئن ۲۰۲۶. نسخه موجود در مجموعه نویسنده در گوگل درایو. [پیوند منبع](#)

۶. هیئت مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب درباره ایران. غیرنظامیان میان سرکوب شدید حکومتی و نقض‌های ناشی از جنگ ویرانگر گرفتار شده‌اند. دفتر حقوق بشر سازمان ملل، ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۶. [پیوند منبع](#)

۷. وزارت امور خارجه ایالات متحده. توافق‌های ابراهیم؛ اعلامیه و اسناد عادی‌سازی روابط. اسناد امضا شده در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ و مجموعه رسمی مرتبط. [پیوند منبع](#)

۸. پهلوی، رضا. راهی به سوی پیمان کوروش. سخنرانی ۲۶ مه ۲۰۲۵. وب‌سایت رسمی؛ مأخذ معرفی این عنوان به‌عنوان چشم‌انداز صلح و همکاری آینده. [پیوند منبع](#)

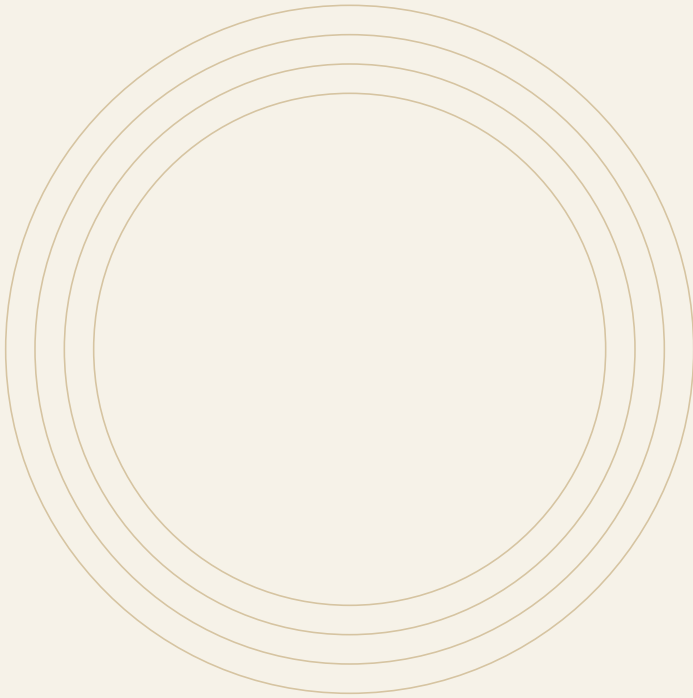
۹. شورای اتحادیه اروپا. ترکیه؛ روند عضویت و روابط اقتصادی و تجاری. صفحه رسمی درباره وضعیت نامزدی، توقف مذاکرات و اتحادیه گمرکی از سال ۱۹۹۶. [پیوند منبع](#)

۱۰. بخشایش، پیمان. پهلوی پلاس چیست؛ دولت‌سازی، سکولاردموکراسی و حاکمیت مردم. ویرایش انتشار ۱۳ اکتبر ۲۰۲۶. وب‌سایت نویسنده. [پیوند منبع](#)

۱۱. بخشایش، پیمان. پهلویسم، تکنوکراسی و آشتی ملی در گذار ایران. مه ۲۰۲۶. نسخه موجود در مجموعه نویسنده در گوگل درایو. [پیوند منبع](#)

۱۲. بخشایش، پیمان. مسئولیت‌پذیری سیاسی در انقلاب ایران. ۱۷ اکتبر ۲۰۲۶. وب‌سایت نویسنده. [پیوند منبع](#)

پیوست



آشتی‌پذیری

سیر تحولات اجتماعی و ضرورت آشتی ملی

پیوند اندیشه با رفتار سیاسی؛ پذیرش حق برابر دیگری و وفاداری به قواعدی که در اختلاف نیز معتبر بمانند.

ایران فردا را کسانی خواهند ساخت که امروز بتوانند با وجود اختلاف، مسئله‌کنار یکدیگر بایستند. آشتی‌پذیری را باید در رفتار سیاسی تمرین کرد؛ در شنیدن رقیب، در پذیرش حق برابر او و در وفاداری به توافقی که حتی هنگام شکست انتخاباتی نیز معتبر بماند.

۱. انسان اجتماعی و ظرفیت همکاری

دوستان و هم‌میهنان، مسئله ما فقط این نیست که جمهوری اسلامی چگونه کنار برود. باید پرسیم فردای آن روز چگونه با یکدیگر زندگی خواهیم کرد. اگر امروز تحمل شنیدن همدیگر را نداریم، اگر هر اختلافی را با برچسب خیانت پاسخ می‌دهیم، با کدام فرهنگ سیاسی می‌خواهیم فردا کشور را اداره کنیم؟ ایران به انسان‌هایی نیاز دارد که بتوانند هم بر باور خود بایستند و هم برای زندگی مشترک با مخالفشان قاعده بسازند. گونه ما، هوموساپینس، در تاریخ طولانی خود با یادگیری، ابزارسازی، گسترش شبکه‌های اجتماعی و مبادله منابع توانسته است در محیط‌های گوناگون زندگی کند. کشاورزی، شهرنشینی و سپس تولید صنعتی، در دوره‌های بسیار متأخرتری از این تاریخ شکل گرفته‌اند. نباید صنعت مدرن را ویژگی آغازین پیدایش انسان امروزی دانست. آنچه برای بحث ما اهمیت دارد، ظرفیت همکاری و انتقال تجربه است؛ ظرفیتی که در کنار رقابت و خشونت در تاریخ بشر وجود داشته است. [۱]

وقتی از انسان مدرن سخن می‌گوییم، مقصودم انسانی با تبار برتر یا ارزش انسانی بیشتر نیست. مقصود، رفتاری آموختنی است: توان ساختن نهاد، تقسیم مسئولیت، اصلاح خطا و همکاری با کسانی که شبیه ما فکر

نمی‌کنند. آشتی‌پذیری در انحصار هیچ قوم و ملتی نیست و با داشتن تلفن هوشمند و مدرک دانشگاهی هم خودبه‌خود به دست نمی‌آید. باید آن را تمرین کرد و برایش قاعده ساخت.

من وقتی به جوامعی مانند بریتانیا، آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند نگاه می‌کنم، آنچه برای ایران ارزش آموختن دارد، امکان نهادسازی و همکاری میان انسان‌های متفاوت است. مهاجرت و آمیزش فرهنگی را نباید به افسانه برتری یک تبار تبدیل کرد. پرسش مفید این است که چگونه می‌توان اختلاف را اداره کرد، تجربه را انتقال داد و جامعه را از پراکندگی به انسجام رساند.

۲. پادشاهی یا جمهوری در چارچوب قانون

بخشی از جوامع، پادشاهی را در چارچوب قانون اساسی نگه داشته‌اند و بخشی دیگر جمهوری ساخته‌اند. بریتانیا، ژاپن، بلژیک، هلند، دانمارک، سوئد و نروژ نمونه‌های پادشاهی‌های مشروطه‌اند؛ فرانسه، آلمان و ایتالیا جمهوری‌اند. نام نظام به‌تنهایی کیفیت زندگی مردم یا آزادی سیاسی آنان را تعیین نمی‌کند. باید دید قدرت چگونه محدود می‌شود، دولت به چه کسی پاسخ می‌دهد و مخالف چگونه می‌تواند فعالیت کند.

در الگوی مطلوب من، پادشاهی مشروطه پارلمانی می‌تواند پیونددهنده گذشته، امروز و آینده ایران باشد؛ مشروط بر آنکه حکومت‌کردن در اختیار دولت منتخب باشد و حدود اختیارات همه نهادها را قانون تعیین کند. برای نمونه، در توضیح رسمی پادشاهی بریتانیا، بر بی‌طرفی سیاسی پادشاه و جایگاه پارلمان در قانون‌گذاری تأکید شده است. این تجربه را باید از نظر کارکرد و محدودیت قدرت فهمید، نه صرفاً از ظاهر تاج و مراسم. [۲]

در جمهوری دموکراتیک نیز همین پرسش‌ها مطرح‌اند. آیا دولت را می‌توان از راه انتخابات تغییر داد؟ آیا دادگاه مستقل است؟ آیا شهروند می‌تواند بی‌هراس از حکومت انتقاد کند؟ پادشاهی خواه و جمهوری خواه اگر بر این قواعد توافق کنند، می‌توانند برای آزادی ایران همکاری کنند و درباره شکل نهایی حکومت در فضای آزاد با هم رقابت داشته باشند. جدایی دین و دولت نیز در پیشنهاد من به معنای برابری شهروندان و پایان امتیاز سیاسی مبتنی بر باور مذهبی است؛ ترتیبات تاریخی کشورهای دیگر را نباید یکسان فرض کرد.

۳. درس افغانستان و هزینه ناتوانی در توافق

افغانستان برای ما هشداری جدی است، اما تاریخش را باید درست روایت کنیم. پس از سقوط حکومت نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲، گروه‌های مسلح مجاهدین بر سر قدرت با یکدیگر جنگیدند و کابل صحنه ویرانی و جنایت علیه غیرنظامیان شد. گزارش مستند دیده‌بان حقوق بشر، درگیری‌ها و نقض‌های گسترده حقوق بشر در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ را شرح می‌دهد. این وقایع به دوره پیش از نخستین استقرار طالبان تعلق دارند. [۳]

بازگشت طالبان در اوت ۲۰۲۱ رویدادی دیگر، پس از دو دهه جنگ و فروریختن حکومت وقت بود. نباید این دو دوره را در یک روایت زمانی ادغام کرد یا همه علت‌های فروپاشی را به اختلاف چند رهبر تقلیل داد. همچنین نمی‌توان گفت مردم افغانستان آزادانه سرکوب طالبان را انتخاب کردند. گزارش سازمان ملل از دوره پس از بازگشت طالبان، محدود شدن حقوق و آزادی‌ها، به‌ویژه حقوق زنان و دختران، را ثبت کرده است. [۴]

برداشت سیاسی من از این تجربه روشن است: جامعه‌ای که امنیت زندگی روزمره‌اش از بین می‌رود، در برابر وعده نظم آسیب‌پذیر می‌شود. وقتی نیروهای مدعی رهایی نتوانند بر سر قواعد اداره کشور توافق کنند، میدان برای اقتدارگرایی باز می‌شود. ما حق نداریم آینده ایران را به مسابقه تسویه حساب میان اردوگاه‌های سیاسی تبدیل کنیم. باید پیش از لحظه گذار، درباره حفاظت از مردم، تداوم خدمات عمومی و حدود قدرت توافق کنیم.

۴. رقیب را بفهمیم و از حق خود دفاع کنیم

من از یک پادشاهی خواه انتظار دارم بتواند بفهمد چرا یک سوسیال‌دموکرات، یک کمونیست، یک لیبرال یا یک جمهوری خواه به نتیجه‌ای متفاوت رسیده است. همین انتظار را از آنان دارم. یک جمهوری خواه باید بتواند بفهمد چرا ایرانی دیگری پادشاهی مشروطه را پشتوانه انسجام ملی می‌داند. فهمیدن منطق رقیب، امکان نقد دقیق‌تر و توافق سنجیده‌تر را فراهم می‌کند. هیچ‌کس مجبور نیست برای شنیده شدن، هویت سیاسی خود را انکار کند.

از فعالان قومی و مذهبی نیز باید شنید که چه تجربه‌ای از تبعیض، ناامنی یا نادیده گرفته شدن دارند. کرد، بلوچ، آذری، عرب، ترکمن و دیگر ایرانیان، صاحب حق در همین خانه مشترک‌اند. بهایی، مسیحی، یهودی،

زرتشتی، مسلمان و شهروند بی‌دین باید بدانند که حقوقشان به نزدیکی به قدرت یا عقیده اکثریت وابسته نخواهد بود. شنیدن این نگرانی‌ها برای هر نیرویی که ادعای رهبری ملی دارد ضروری است.

می‌توان با هوادار حزب دموکرات کردستان ایران، کومله، خبات یا جریان‌های گوناگون بلوچستان گفت‌وگو کرد و هم‌زمان بر تمامیت ارضی ایران ایستاد. باید دقیق پرسید هر طرف چه می‌خواهد، کدام مطالبه با حقوق برابر سازگار است و اختلاف درباره ساختار سیاسی چگونه می‌تواند از راه گفت‌وگوی عمومی و قانون حل شود. فهم یک مطالبه، پذیرش خودکار برنامه یک حزب نیست؛ همان‌طور که مخالفت با یک برنامه، مجوز تحقیر یک جمعیت نیست.

من این توان را درک ۳۶۰ درجه می‌نامم: بکوشیم موقعیت را از زاویه خود، رقیب، شهروند بی‌طرف و انسانی ببینیم که بیشترین هزینه را می‌دهد. مقصود، ادعای دانستن همه‌چیز نیست. باید بتوانیم استدلال طرف مقابل را چنان منصفانه بازگو کنیم که خودش بگوید حرفم را فهمیده‌ای. پس از آن، اختلاف واقعی آشکار می‌شود و امکان مذاکره بالا می‌رود. کوبیدن مداوم بر طبل حقانیت خود، جای این کار دشوار را نمی‌گیرد.

۵. تجربه من و انتخاب آگاهانه همکاری

من در گذشته گرایش‌های چپ‌گرایانه داشتم و انقلاب کارگری را، در جریان مبارزه با جمهوری اسلامی و پس از فروپاشی آن، راه‌حل می‌دانستم. این گذشته را پنهان نمی‌کنم. اما انسان مسئول باید بتواند تجربه خود را دوباره ارزیابی کند و بپرسد پیشنهاد سیاسی او امروز چه پیامدی برای زندگی مردم دارد. وفاداری به مردم گاهی از ما می‌خواهد در پاسخ‌های قدیمی خود تجدیدنظر کنیم.

امروز از رهبری شاهزاده رضا پهلوی در دوران گذار حمایت می‌کنم و ترجیح سیاسی‌ام پادشاهی مشروطه پارلمانی است. به ارزیابی من، او در میان چهره‌های موجود ظرفیت برجسته‌ای برای گردآوردن نیروهای متفاوت و پیوند دادن حافظه تاریخی ایران با آینده دارد. این، داوری سیاسی من است؛ رأی همه ایرانیان را از پیش اعلام نمی‌کند و جای صندوق رأی را نمی‌گیرد.

مقصود من از مشروعیت انتخابی آن است که ملت در یک فرایند آزاد و منصفانه، شکل حکومت و قانون اساسی را تعیین کند و دولت اداره‌کننده کشور نیز منتخب و پاسخ‌گو باشد. قواعد جانشینی و حدود مقام

پادشاهی، اگر مردم آن را برگزینند، باید در همان قانون اساسی روشن شود. تأیید مردمی نظام پادشاهی را نباید با ادعای برگزاری انتخاباتی برای تکتک پادشاهان یکسان گرفت.

من برای همکاری ملی از هویت گذشته‌ام گذر کرده‌ام، بدون آنکه حق دیگران برای داشتن هویت سیاسی متفاوت را انکار کنم. از هیچ چپ یا جمهوری‌خواهی نمی‌خواهم برای ورود به ائتلاف، ناگهان پادشاهی‌خواه شود. انتظار دارم همه ما بتوانیم بر سر قواعدی توافق کنیم که آزادی ایران را ممکن و حق رقابت فردایمان را محفوظ کند. اپوزیسیون اپوزیسیون شدن، وقتی همه انرژی را به تخریب همدیگر منتقل کند، کمکی به این هدف نمی‌کند.

۶. چهار اصل برای همکاری ملی

چارچوب همکاری باید روشن، قابل فهم و قابل مطالبه باشد. چهار اصلی که شاهزاده رضا پهلوی در سخنرانی ۶ ژوئیه ۲۰۲۶ خود برشمرده و در متن همکاری ملی نیز آمده است، مبنای مناسبی برای این توافق است. این اصول، موضع اعلام‌شده او و امضاکنندگان آن چارچوب است؛ پذیرش همگانی جامعه را نباید بدون رأی آزاد به آن نسبت داد. [۵، ۶]

۱. تمامیت ارضی ایران و حفاظت از کشور به‌عنوان خانه مشترک همه ایرانیان.

۲. پاسداری از آزادی‌های فردی و برابری حقوقی همه شهروندان.

۳. جدایی دین از حکومت و پایان امتیاز سیاسی بر پایه باور مذهبی.

۴. حق ملت ایران برای تعیین شکل حکومت دموکراتیک آینده خود.

این توافق اجازه می‌دهد درباره مالیات، سیاست رفاهی، اندازه دولت، ساختار اداری و شکل حکومت اختلاف داشته باشیم و همچنان همکار بمانیم. اگر قرار باشد شرط اتحاد، پذیرش تمام عقاید یک جناح باشد، ائتلافی ملی شکل نمی‌گیرد. ظرفیت این ظرف سیاسی را باید افزایش داد تا نیروهای بیشتری بتوانند با حفظ استقلال خود در آن کار کنند.

حمایت من از شاهزاده با مطالبه شفافیت و پاسخ‌گویی همراه است. نهادهای گذار باید مأموریت روشن، حدود اختیار، سازوکار نظارت و زمان‌بندی قابل بررسی داشته باشند. هیچ‌کس نمی‌تواند از نام شاهزاده برای

بستن دهان منتقدان استفاده کند. هرچه این چارچوب منصفانه‌تر و دربرگیرنده‌تر باشد، دفاع از آن برای شهروندان متفاوت امکان‌پذیرتر می‌شود.

۷. آشتی ملی و حق دادخواهی

آشتی‌پذیری از ما می‌خواهد رقابت سیاسی را از نفرت شخصی و مجازات جمعی جدا کنیم. کسی که در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده، کسی که زمانی چپ بوده یا کسی که سال‌ها جمهوری خواه بوده است، به صرف این پیشینه مجرم نیست. مسئولیت رفتار مشخص را باید با سند، رسیدگی مستقل و حق دفاع بررسی کرد. انتساب گناه به یک نسل، یک قوم یا یک اردوگاه سیاسی، عدالت تولید نمی‌کند.

برای قربانیان سرکوب و خانواده‌های دادخواه، شنیده‌شدن، روشن‌شدن حقیقت و امکان پیگیری مسئولیت اهمیت اساسی دارد. هیچ ائتلافی حق ندارد از طرف آنان فرمان فراموشی صادر کند. پیشنهاد من آن است که از هم‌اکنون بر حفاظت از اسناد، استقلال رسیدگی و جبران خسارت تأکید کنیم. صلحی که رنج قربانی را انکار کند، اعتماد لازم برای ماندگاری را از دست می‌دهد.

ما به نظامی نیاز داریم که حتی مخالف سیاسی بازنده بتواند با امنیت زندگی و فعالیت کند. معیار پایبندی به دموکراسی را باید زمانی سنجید که نتیجه به سود ما نیست. اگر امروز برای رقیب فقط سکوت و حذف می‌خواهیم، وعده آزادی فردای ما چه اعتباری دارد؟ ایران باید از چرخه انتقام بیرون بیاید و مسئولیت را به قانون بسپارد.

۸. ثبات دموکراتیک و همکاری با جهان

آینده ایران به رابطه‌ای عادی، محترمانه و مبتنی بر منافع ملی با جهان نیاز دارد؛ از همسایگان عرب تا اروپا، آمریکا، اسرائیل و دیگر کشورها. برای ایجاد این رابطه باید نشان دهیم که توان اداره کشور، حفظ تعهدات و حل اختلاف از راه نهاد را داریم. هر شریک خارجی منافع و محاسبات خود را دارد. نمی‌توان خواسته همه دولت‌ها را به یک جمله تقلیل داد یا حمایت آنان را تضمین شده دانست.

بانک جهانی و دیگر نهادهای تأمین مالی نیز صرفاً با دیدن شعار اتحاد به کشوری وام نمی‌دهند. تأمین مالی به شرایط حقوقی، اقتصادی، اعتباری و تصمیم‌های نهاد مربوط وابسته است. استدلال من این است که امنیت، نهادهای پاسخ‌گو و قابلیت اجرای قراردادها، امکان همکاری اقتصادی را تقویت می‌کند. بانک جهانی نیز در توضیح رابطه عدالت و توسعه، بر نقش نهادهای مؤثر حقوقی در اعتماد، سرمایه‌گذاری و بازسازی پس از منازعه تأکید دارد. [۷]

یکصدایی مورد نظر من در برابر جهان، هماهنگی بر سر تعهدات مشترک ملی است. جامعه دموکراتیک چندصدا می‌ماند، مطبوعاتش نقد می‌کنند و احزابش رقابت دارند. آنچه باید قابل اتکا باشد، قانون و تعهد عمومی است؛ طرف قرارداد نباید نگران باشد که هر اختلاف جناحی، اصل قرارداد و امنیت شهروندان را بر باد می‌دهد.

اگر تصویر ما از آینده، تقسیم غنیمت میان مدعیان پیروزی باشد، سرمایه‌گذار، دانشگاه، نهاد امدادی و شریک تجاری چگونه اعتماد کنند؟ باید درباره اداره بیمارستان، پرداخت حقوق کارکنان، امنیت محله و تداوم آب و برق پاسخ داشته باشیم. سیاست خارجی موفق بر توان داخلی تکیه می‌کند و انسجام داخلی با احترام به حق اختلاف ساخته می‌شود.

۹. رفاه مردم معیار موفقیت سیاسی

هدف ما باید در زندگی مردم دیده شود: کودک در مدرسه بماند، زن در انتخاب زندگی خود آزاد باشد، سالمند با کرامت زندگی کند و شهروند به درمان، کار و دادخواهی دسترسی داشته باشد. احزاب بتوانند برنامه عرضه کنند و مردم بدون ترس انتخاب کنند. کشوری که فقط نام حکومتش تغییر کند و این حقوق در آن بی‌پشتوانه بماند، به مقصود ما نرسیده است.

گاهی از بالا بردن سطح زیر منحنی رفاه و آزادی سخن می‌گویم. این یک استعاره است، نه ادعای وجود یک شاخص آماری آماده. مقصودم آن است که دستاورد سیاسی را در طول زمان و در گستره جامعه بسنجیم. آزادی کوتاه‌مدت برای گروهی محدود کافی نیست؛ باید دید چه تعداد از مردم، برای چه مدتی و با چه کیفیتی از امنیت، رفاه و حق انتخاب بهره‌مند می‌شوند.

برای همین، بازسازی ایران به حضور متخصصان و تشکلهای مستقل نیاز دارد. کارگر، کارآفرین، معلم، پزشک و پژوهشگر باید بتوانند درباره مسائل واقعی کشور مشارکت کنند. برنامه‌هایی مانند پروژه شکوفایی ایران نیز باید در عرصه عمومی خوانده، نقد و اصلاح شوند؛ اعتبار هر پیشنهاد به توان حل مسئله و پاسخ‌گویی آن وابسته است. نام یک رهبر نمی‌تواند جای ارزیابی برنامه را بگیرد.

۱۰. صحنه را به افراط‌گرایی نسپاریم

من از نیروهای خردورز می‌خواهم از صحنه کنار نکشند. می‌دانم توهین، بدگمانی و دعوای فرسایشی انسان را خسته می‌کند. اما وقتی افراد منصف و مسئول از حضور سیاسی منصرف شوند، کسانی میدان را می‌گیرند که سازش را خیانت می‌نامند و پیش از رسیدن به آزادی، مشغول تقسیم قدرت‌اند. هیچ‌کس هنوز مالک فردای ایران نشده است. کشور را نمی‌شود پیشاپیش میان خودی‌ها قسمت کرد. مخالفت با این رفتارها نیازمند حضور پیگیر، نقد روشن و سازماندهی مدنی است.

کسی که به نام دفاع از شاهزاده، مخالف را تهدید می‌کند یا حقوق شهروندی او را مشروط به وفاداری می‌سازد، باید پاسخ دهد این رفتار چگونه با چهار اصل اعلام‌شده سازگار است. همین مطالبه را باید از هر جریان دیگری داشت. اعتبار سیاسی را با شدت فریاد و تعداد برچسب‌ها نمی‌سنجند؛ باید دید هر کس برای حل مسئله و حفظ حقوق دیگران چه می‌کند.

من در نوشته‌های پیشینم درباره مسئولیت‌پذیری، آشتی ملی و بلوغ سیاسی بر همین نکته تأکید کرده‌ام: رهبری ملی بدون جامعه مسئول، بار سنگینی را بر دوش یک نفر می‌گذارد و جامعه را از تمرین اداره خود محروم می‌کند. [۸، ۹] امروز باید این بحث را به رفتار تبدیل کنیم. در هر جمع سیاسی می‌توان چند تعهد روشن را مبنای همکاری گذاشت.

۱. پیش از نقد، موضع طرف مقابل را دقیق بشنویم و از نسبت‌دادن انگیزه اثبات‌نشده بپرهیزیم.
۲. چهار اصل همکاری ملی را مبنای توافق قرار دهیم و حق اختلاف درباره برنامه‌ها را حفظ کنیم.
۳. تهدید، تحقیر قومی و مذهبی و محروم‌کردن مخالف از حقوق شهروندی را در جمع خودمان هم تحمل نکنیم.

۴. مسئولیت‌ها، منابع مالی و شیوه تصمیم‌گیری تشکلهای خود را شفاف و قابل بررسی کنیم.

۵. برای اختلاف، راه گفت‌وگو و داوری منصفانه تعیین کنیم و نتیجه انتخابات آزاد را بپذیریم.

۶. پیشرفت را با امنیت و کیفیت زندگی مردم بسنجیم و برای تداوم خدمات عمومی در دوران گذار برنامه داشته باشیم.

هم‌میهنان، ما وارث سنت‌های نیرومند خرد و گفت‌وگو هستیم؛ اکنون باید توان خود را در عمل نشان دهیم. نمی‌توان خصلت یکسانی به همه ایرانیان نسبت داد، اما می‌توان از همه نیروهای سیاسی مسئولیت خواست. کشور به مهارت ما در فهمیدن یکدیگر، مذاکره و انجام کار مشترک نیاز دارد. هیچ عنوان تاریخی و هیچ شعار سیاسی، ما را از این وظیفه معاف نمی‌کند.

من به‌عنوان یک پادشاهی‌خواه و حامی شاهزاده رضا پهلوی، از ائتلافی دفاع می‌کنم که جمهوری‌خواه، چپ، لیبرال و فعال حقوق اقوام و مذاهب بتوانند در آن با امنیت و استقلال حضور داشته باشند. هرکس به اصول مشترک پایبند است باید امکان مشارکت داشته باشد. شکل نهایی حکومت را مردم تعیین می‌کنند و حقوق بازندگان نیز باید محفوظ بماند.

آشتی‌پذیری شجاعت می‌خواهد. باید بتوانیم از خود پیرسیم کجا اشتباه کرده‌ایم، کجا حق با رقیب است و کجا می‌توان بدون وا گذاشتن اصول، به توافق رسید. ایران را برای زندگی مردمش می‌خواهیم. اگر قرار است آن را پس بگیریم، از همین امروز باید ظرفیت باهم‌ساختنش را نشان بدهیم.

منابع و پیوندها

۱. مؤسسه اسمیتسونین *Homo sapiens*

برنامه منشأ انسان؛ دربارهٔ پیدایش گونه، شبکه‌های اجتماعی و گسترش انسان امروزی. بررسی در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶. مشاهده منبع

۲. خاندان سلطنتی بریتانیا *The Sovereign and the Prime Minister*

توضیح رسمی دربارهٔ پادشاهی مشروطه، بی‌طرفی سیاسی و رابطه با دولت و پارلمان. بررسی در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶. مشاهده منبع

۳. دیده‌بان حقوق بشر Blood Stained Hands

Past Atrocities in Kabul and Afghanistan's Legacy of Impunity: ۲۰۰۵، مقدمه و یافته‌های مربوط به ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳.

[مشاهده منبع](#)

۴. هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان UNAMA

Human Rights in Afghanistan: 15 August 2021 to 15 June 2022؛ منتشرشده در ۲۰ ژوئیه ۲۰۲۲. [مشاهده منبع](#)

۵. شاهزاده رضا پهلوی سخنرانی در کمیته امور خارجی پارلمان هلند

۶ ژوئیه ۲۰۲۶؛ مرجع موضع اعلام‌شده درباره اصول چهارگانه، ائتلاف متکثر و انتخاب شکل حکومت. [مشاهده منبع](#)

۶. کارزار ایران را پس می‌گیریم متن همکاری ملی

Convention of National Cooperation to Save Iran؛ متن اصول چهارگانه همایش مونیخ، ۲۶ ژوئیه ۲۰۲۵. بررسی در ۱۸ اکتبر

۲۰۲۶. [مشاهده منبع](#)

۷. بانک جهانی Justice and Development

درباره رابطه نهادهای عدالت، اعتماد، سرمایه‌گذاری و بازسازی پس از منازعه. بررسی در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶؛ این منبع وعده تأمین مالی

ایران نیست. [مشاهده منبع](#)

۸. بخشایش، پیمان مسئولیت‌پذیری سیاسی در انقلاب ایران

نسخه منتشرشده در ۱۷ اکتبر ۲۰۲۶؛ پیوند موضوعی با استدلال نویسنده درباره انسجام ملی و مسئولیت سیاسی. [مشاهده منبع](#)

۹. بخشایش، پیمان رشد اجتماعی و بلوغ سیاسی ایران

نسخه منتشرشده در ۱۳ اکتبر ۲۰۲۶؛ درباره مسئولیت‌پذیری، همکاری با جهان و شهروندی برابر. [مشاهده منبع](#)

هنر درک متقابل

چگونه می‌توان بر باور خود ایستاد، صدای دیگری را شنید و برای آینده‌ای مشترک همکاری کرد؟ این کتاب، پرسش درک متقابل را از تجربه شخصی و فلسفه تا تاریخ، روان‌شناسی و سیاست ایران دنبال می‌کند.

هشت فصل و پیوست «آشتی‌پذیری»

دکتر پیمان بخشایش

MD, PhD, MBA